



---

# کتاب الکترونیکی موضوعی

---

Ebook- [www.x-shobhe.com](http://www.x-shobhe.com)



مجموعه پرسش ، پاسخ های متفرقه

کتاب نهم



### فهرست مطالب

- سوال ۱: امروزه بسیار گفته می‌شود که به تعداد انسان‌ها راه وجود دارد برای رسیدن به خدا، آیا این جمله درست است؟ آیا روایت یا حدیث است؟..... ۳
- سوال ۲: در احادیث، روایات و تفاسیر گفته شده: پل صراط از مو باریک تر و از شمشیر تیزتر است، پس چگونه می‌توان از چنین پلی عبور کرد؟..... ۵
- سوال ۳: در سایت مخالف دین آمده است: همه ادیان از پاداش اخروی برای فضایل اخلاقی می‌گویند، اما هیچ پاداشی برای فضائل شعوری و عقلی در نظر نمی‌گیرند؟!..... ۸
- سوال ۴: مقدس یعنی چه؟ به چه کسی یا چیزی مقدس می‌گویند؟ مثلاً می‌گویند لباس روحانی مقدس است، یا بسیج مقدس است، یا این اعتراضی که در اهانت به مقدسات می‌شود و ...؟..... ۱۰
- سوال ۵: آیا انسان باید توبه کند؟ دلیل توبه شکنی چیست؟..... ۱۲
- سوال ۶: اگر فیس بوک حرام است، چرا خیلی از شخصیت‌های مذهبی در آن صفحه دارند و مطلب می‌نویسند و اگر حرام نیست، چرا فیلتر شده است؟..... ۱۳
- سوال ۷: آیا انسان به صرف نماز و حجاب بهشتی می‌شود؟ می‌گویند: خدا گناهان اهل نماز را می‌بخشد و آیا می‌توان از ظاهر افراد بهشتی بودن آنها را تشخیص داد؟..... ۱۴
- سوال ۸: قرآن کریم برای زنده‌هاست، پس خواندن آنها برای اموات چه فایده‌ای دارد؟ آنها که دیگر نمی‌توانند قرآن را بفهمند و به آن عمل کنند..... ۱۷
- سوال ۹: آیا ولی فقیه حکم نایب امام زمان (عج) را دارند؟..... ۱۸
- سوال ۱۰: این که می‌گویند: «پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) اغلب مردم منحرف شده و فقط عده‌ی قلیلی بر صراط مستقیم ماندند»، اهانت به نحوه‌ی تربیت پیامبر اکرم (ص) نمی‌باشد؟..... ۱۹
- سوال ۱۱: چرا مسلمانان (شیعیان) فقط یک دهه عزاداری می‌کنند و عاشورا که تمام شد، همه چیز تمام می‌شود؟..... ۲۱
- سوال ۱۲: با توجه به این که کعبه برای زیارت است نه پرستش، آیا دست کشیدن و بوسیدن آن اشکال ندارد؟..... ۲۳
- سوال ۱۳: هر کسی دین و مذهب خود را به حق می‌داند. ما شیعیان نیز خرافاتی داریم. مثلاً ائمه (ع) را به جای خدا صدا می‌کنیم! آیا این شرک نیست؟ پاسخ چیست؟..... ۲۵
- سوال ۱۴: جوان مجرد که امکان ازدواج ندارد و فشار زیادی را متحمل می‌گردد، چه کند که مبتلا به زنا یا اسمنتاء نگردد؟ چگونه می‌توان با وسوسه‌ها مبارزه کرد؟..... ۲۷
- سوال ۱۵: چرا خدا دعای ما را مستجاب نمی‌کند و اگر مصلحت نیست، چرا به مصلحت نمی‌کند؟..... ۲۹
- سوال ۱۶: در مورد قضا و قدر توضیح دهید و از کجا بفهمیم که کاری که می‌کنیم همان فضای الهی و سرنوشت تعیین شده ما می‌باشد؟ لطفاً با مثال‌های روشن توضیح دهید..... ۳۱

سوال ۱۷: چرا ۱۲۴ هزار نبی همه در خاورمیانه بودند (یعنی مثلث ایران، روم و مصر)، مگر مردم چین، ژاپن و هند و یا سرخ پوستان نبی نمی‌خواستند؟ تکلیف کسی که هیچ نبی‌ای بر او نیامده چیست؟ ۳۳.....

سوال ۱۸: باید در عوامل پیدایش واقعه کربلا بیان‌دیشیم نه این که در مصیبت امام گریه کنیم. این کارها (عزاداری‌ها) عوامی است! پاسخ این شبهه چیست؟ ۳۵.....

سوال ۱۹: می‌پرسند: صفاتی که به ائمه اطهار<sup>(ع)</sup> نسبت می‌دهید، از جمله علم و عصمت، همه صفات خداست؟! آیا این شرک نیست؟ وانگهی اگر عصمت و علم داشتند و گناه نکردند، آیا امتیازی است؟ ۳۷.....

سوال ۲۰: ملاک سنجش انسان نزد خداوند متعال چیست؟ اگر نیت است، پس چرا عمل می‌خواهد و اگر ملاک عمل است، پس چرا کافر درست کار به جهنم می‌رود؟ ۳۸.....

سوال ۲۱: برخی از علما گفته‌اند که اشعار حافظ برگرفته از آیات قرآن کریم است! بر همین اساس «جهان و کار جهان جمله هیچ بر هیچ است - هزار بار من این نکته کرده‌ام تحقیق - یا - نگویمت همه ساله می‌پرستی کن سه ماه می‌خور و نه ماه پارسا می‌باش» چگونه توجیه می‌گردد. ۴۰.....

سوال ۲۲: گریه بر امام حسین (ع) چه لزوم و معنایی دارد، مگر ایشان به شهادت نرسیده و به لقای الله و دیدار جدشان نشتافتند؟ برای یک بحث دانشجویی پاسخ دهید. ۴۳.....

سوال ۲۳: چه ذکری را مداومت کنیم توفیق زیارت امام زمان (عج) حاصل می‌گردد؟ می‌گویند اگر کسی ۴۰ روز مقابل خانه‌اش را آب و جارو کند، حضرت خضر (ع) را می‌بیند؟! چه کنیم؟ ۴۶.....

سوال ۲۴: چرا به زیارت ضریحی می‌روند که هنوز به کربلا نرسیده است؟ آیا شرک نیست؟ اصلاً چه لزومی دارد که شهر به شهر می‌گردانند؟! ۴۸.....

سوال ۲۵: اگر معصومین (ع) به عصمت خدادادی داشتند، پس گناه نکردنشان امتیازی نیست، ما نیز اگر عصمت داشتیم گناه نمی‌کردیم. ۴۹.....

سوال ۲۶: در ایام دهه اول محرم، شخصی مکتوبی را توزیع کرد مبنی بر این که سختی و صبر امام حسین<sup>(ع)</sup> و یارانش بسیار کمتر از سختی اشخاص دیگر است. مثلاً علی اصغر<sup>(ع)</sup> فوقش سه ثانیه درد کشید، اما ...؟ ۵۱.....

سوال ۲۷: شایع شده روایت «اگر علم در ثریا باشد، مردانی از قوم فارس به آن دست می‌پایند» جعلی است و چرا نفرموده «افرادی از ایران» - برخی از آذری‌ها صحت آن را قبول ندارند؟ ۵۳.....

سوال ۲۸: پیشگویی پایان جهان در ۲۱.۱۲.۲۰۱۲ دروغ از آب درآمد و اینک می‌گویند در ۲۰۲۰ و ... اتفاق می‌افتد؟ آیا این پیشگویی‌ها قابل اعتنا است یا پایان جهان زمان ظهور حضرت مهدی (عج) می‌باشد، یا ...؟ این مباحث در مخالف دانشجویی بسیار مطرح است. ۵۵.....

سوال ۲۹: استاد ما می‌گوید: چرا باید این قدر عزاداری کرد؟ امام حسین (ع) شخصیت بزرگی بوده و ما باید به ایشان احترام بگذاریم نه این که عزاداری کنیم. ۵۷.....

سوال ۳۰: آیا اخبار موثقی در احادیث از احوال شخصی امام زمان (عج) مانند شکل و ظاهر یا خانواده (همسر و فرزندان) وجود دارد؟ در منابع اهل سنت چطور؟ ۵۹.....

**سوال ۱:** امروزه بسیار گفته می‌شود که به تعداد انسان‌ها راه وجود دارد برای رسیدن به خدا، آیا این جمله درست است؟ آیا روایت یا حدیث است؟ (کارشناس مدیریت) (۷ مهر ۱۳۹۱)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

عین جمله‌ی «الطرق الی الله بعدد نفوس الخلائق»، حدیث پیامبر اکرم (ص) یا روایت معصومین (ع) نیست، بلکه اقتباسی از آموزه‌های دینی می‌باشد که مورد استفاده‌ی حکیمان، دانشمندان، علما و عرفا از یک سو و سوءاستفاده‌ی امثال صوفی‌ها، تنبل‌ها، خودگراها، و توجیه تابعین هوای نفس از سوی دیگر قرار گرفته است.

در بررسی صحت و سقم این جمله، توجه به دو نکته ضروری است:

**الف - شناخت خدا:** شناخت، مقدم بر اطاعت و عبادت و بالتبع قرب اوست. پس اگر منظور مقوله‌ی «شناخت» باشد، از یک سو نه خدا محدود است و نه خلاق و از سوی دیگر تک به تک اجزای خلقت، معرف علم، حکمت، قدرت، مشیت ... و جمال و جلال الله جل جلاله می‌باشند. پس هر کسی در هر مقام، سطح عملی، دانش و بینشی که باشد، می‌تواند خدا بشناسد. چرا که اساساً «خداشناسی» کار مخلوق و بنده نیست، بلکه اوست که خود را در همه جا و به همگان می‌شناساند. (۱)

**ب - اطاعت خدا:** خداوند متعال مخلوقات و بندگانش را به سوی رشد و کمال (قرب الهی) به دو صورت تکوینی (شامل همه‌ی مخلوقات) و تشریحی (خاص انسان که مختار بوده و نیازمند به قوانین است) هدایت می‌نماید. لذا برای تمامی شئون زندگی فردی و اجتماعی انسان [از چگونگی رفع حاجت و تطهیر، تا چگونگی وصول مقام قرب، شهادت و لقاء الله] قوانینی منطبق با علم، حکمت و مشیت خود که با عقل و فطرت و علم قابل شناخت می‌باشد وضع نموده است. هیچ خلایق در خلقت و در قوانین وجود ندارد، جایی یا کاری نیست که بتوان مدعی شد که در اینجا دیگر خدا نیست و یا قوانینی وجود ندارد. اما نه شئون زندگی فردی و اجتماعی به چند امر محدود خلاصه می‌گردد و نه همه‌ی شئون همگان را شامل می‌شود. لذا هر کسی از راهی که مطابق شرایط و امکانات اوست می‌تواند به قرب الهی برسد، منتهی راهی که خدا تعیین کرده باشد.

**ج - راه‌های اصلی و فرعی:** ما اشتراکات لفظی فراوانی داریم که تفاوت معنوی با یکدیگر دارند و همچنین بسیاری از واژه‌ها را بر اساس عادت و عرف خود معنا کرده و درک مفهوم می‌نماییم، اما برای درک صحیح لازم است جستجوی برای درک معنا و مفهوم هر واژه‌ای، در ادبیات خودش صورت پذیرد.

فرق است میان «طریق»، «سبیل» و «صراط». ولی ما در یک تعریف همه را «راه» معنا می‌کنیم و دقت نداریم که حتی در ادبیات محاوره‌ای خودمان نیز فرق است میان «راه فرعی»، «راه اصلی» و «بزرگراه». اما مهم اینجاست که «طریق» باید به «سبیل» برسد و سبیل نیز باید به «صراط» برسد، وگرنه بیراهه هستند. لذا در قرآن کریم هم به «سبیل» یا پسوند «الله» یعنی «سبیل الله» تصریح شده است و هم به «صراط» یا پسوند «الله» یا اسمای دیگر الهی چون «عزیز و حمید». یعنی باید به او برسد، وگرنه بیراهه است.

«صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ» (الشوری، ۵۲)

ترجمه: راه همان خدایی که آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است از آن اوست هشدار که [همه‌ی] کارها به خدا بازمی‌گردد.

«الرَّ كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ» (ابراهیم، ۱)

ترجمه: الف لام راء، کتابی است که آن را به سوی تو فرود آوردیم تا مردم را به اذن پروردگارشان از تاریکی‌ها به سوی روشنایی بیرون آوری به سوی راه آن شکست‌ناپذیر ستوده.

**د - توجیه بی‌راهه‌ها:**

چنانچه بیان شد، بسیاری (از جمله صوفی‌ها، تنبل‌ها و منحرفین) از این جمله برای توجیه و تطهیر خود در پیمودن بی‌راهه و نیز ایجاد اعوجاج در مسیر رشد مردم سوءاستفاده کرده و می‌کنند.

می‌گویند: «راه‌های خدا به عدد نفوس خلایق است و ما از هر راهی که برویم به خدا می‌رسیم، پس انجام هیچ کاری ما را از خدا دور نمی‌نماید!»

بله، به یک معنا، همه‌ی راه‌ها به خدا ختم می‌شود و قاعده براساس «لا یمكن الفرار من حکومتك» است و راه فراری وجود ندارد. در نهایت همه مبعوث شده و به لقای الهی می‌رسند. اما برخی وجهی رحمانی او را ملاقات می‌کنند و از نعمات جاوید او بهره‌مند می‌گردند، و برخی وجهی غضبش را می‌بینند و به عذابش گرفتار می‌شوند. به همین دلیل در سوره‌ی حمد آموزش داد که از او بخواهیم ما را به «صراط مستقیم» یعنی صراط «انعمت علیهم» هدایت نماید و نگذارد که به سوی صراط «مغضوبین علیهم و الضالین» منحرف و گرفتار شویم. اگر قرار بود که هر کس از هر راهی که می‌رود درست باشد و به لقای وجهی رحمانی الهی برسد که دیگر نه پیامبر و کتاب و شریعتی فرستاده می‌شد و نه اصلاً قیامتی بر پا می‌شد و بالتبع جاهل و ظالم و مظلوم، متقی و فاجر و ... همه یکسان می‌شدند که مغایر با حکمت و عدل الهی است.

پس، مهم است که انسان از چه «طریقی» وارد کدام «سبیل» می‌شود و در کدام «صراط» قرار می‌گیرد. آیا طریق الله، سبیل الله و صراط الله المستقیم است، یا طریق ابلیس و طاغوت و در نهایت در کدام مسیر جان می‌دهد؟!

«الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا» (النساء، ۷۶)

ترجمه: کسانی که ایمان آورده‌اند در راه خدا کارزار می‌کنند و کسانی که کافر شده‌اند در راه طاغوت می‌جنگند پس با یاران شیطان بجنگید که نیرنگ شیطان [در نهایت] ضعیف است.

«الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَ يَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ» (هود، ۱۹)

ترجمه: همانان که [مردم را] از راه خدا باز می‌دارند و آن را کج می‌شمارند و خود آخرت را باور ندارند.

**سوال ۲:** در احادیث، روایات و تفاسیر گفته شده: **پل صراط از مو باریک تر و از شمشیر تیزتر است، پس چگونه می‌توان از چنین پلی عبور کرد؟** (۷ مهر ۱۳۹۱)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

یکی از بزرگ‌ترین بلاهایی که مستکبرین عالم در گذشته و حال به واسطه‌ی جنگ نرم یا جنگ سخت بر سر بشریت و به ویژه مسلمین آورده‌اند، «تجزیه و انفکاک کامل» است. خواه در اراضی باشد، یا اقوام و یا حتی حلقات به هم پیوسته‌ی اعتقادات، باورها و ارزش‌های دینی. چنانچه مثلاً همه گمان می‌کنند که «زندگی» چیزی است و «مرگ» چیز دیگری است که یک آن حادث می‌شود، در حالی که متوجه نیستند که در هر لحظه می‌میرند و لحظات گذشته‌ی آنها همه متوفی شده‌اند! چنانچه حضرت امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «هر نفسی که مرد [انسان] می‌کشد، گامیست که به سوی مرگ می‌نهد». یا همچنین گمان می‌کنند که «غیبت» امری است و «ظهور» امر دیگری است که در لحظه‌ای اتفاق می‌افتد، در حالی که متوجه نیستند که هر لحظه و هر گام، ظهوری است و در یک نقطه نفس آخر حیات و یا گام آخر ظهور می‌رسد.

همین تجزیه‌ی اندیشه در مورد «پل صراط» نیز در اغلب اذهان به وجود آمده است. گمان می‌کنند که حیات و زندگی دنیوی چیزی و پل صراط چیز دیگری و بی‌ربط با حیات دنیوی آنهاست. در صورتی که پل صراط در محشر، صورت باطنی همین زندگی دنیوی هر کسی می‌باشد. چنانچه عذاب برزخ و قیامت نیز صورت باطنی گناهان است و نعمات بهشتی نیز صورت باطنی ایمان و عمل صالح است و البته به اضافه‌ی فضل پروردگار کریم و رحیم.

### معنای باریکتر از مو و تیزتر از شمشیر:

از بلاهای دیگر، القای سطحی‌نگری، سبک‌انگاری و بالتبع تبلی است. اغلب در هر امری می‌خواهند بدون هیچ زحمتی به نتیجه برسند. مثل قوم حضرت موسی (ع) که به رغم دیدن معجزات و نیز غرق فرعون، به موسی (ع) گفتند: تو و خدایت بروید این سرزمین را از دشمنان تخلیه کنید و ساکن شوید، کار که تمام شد، به ما بگویید تا وارد شویم! خدا هم آنها را به ۴۰ سال آوارگی در بیابان مجازات نمود. یا مثل برخی از جوانان امروز که می‌خواهند در کاری شاغل شوند که ظرف شش ماه بتوانند از یک آپارتمان خوب، خودروی مناسب و زندگی مطلوب برخوردار گردند و در ضمن در این مدت زحمتی هم نکشند؟

پل صراط، تبلور و تجلی همین زندگی دنیاست و البته که در این دنیا هم شناخت راه درست (صراط مستقیم) کار دشواری است و زحمت دارد و هم پیمودن آن راه تا رسیدن به کمال نه تنها آسان نیست، بلکه مشقت هم دارد. مثل پیمودن راه برای حصول موفقیت‌های دنیوی.

شیخ طوسی<sup>(۵)</sup> در رساله‌ی «آغاز و انجام» که شامل مباحث مبدأ و معاد است در این باره می‌نویسد:

«این که صراط از مو باریکتر و از شمشیر تیزتر است، یعنی هم تشخیص دادن وظیفه این چنین است و هم رفتن راه وظیفه اینقدر سخت است. انسان تا بخواهد بفهمد وظیفه‌اش چیست، مثل این که از راهی که از شمشیر تیزتر و از مو باریکتر است، می‌گذرد. و بعد از آن که وظیفه را تشخیص داد وقتی بخواهد به آن وظیفه درست عمل کند، مثل آن است که می‌خواهد از راهی که از مو باریکتر و از شمشیر تیزتر است عبور کند.»

### اما انسان رها نشده است:

اما مهم این است که انسان نه برای شناخت حقایق عالم هستی، مبدأ، معاد و دنیایی که بین این دو است و قوانین مترتب بر آنها رها شده است و نه برای پیمودن صراط مستقیم و گذر از پل صراط تنها مانده است که وحشت کند چگونه بشناسم و بپیمایم. بلکه خداوند متعال هم خودش را و حقایق عالم و اول و آخر را در عقل، فطرت و عالم خارج به او شناسانده و می‌شناساند:

«سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»  
(فصلت، ۵۳)

ترجمه: به زودی نشانه‌های خود را در افق‌ها [ی گوناگون] و در دل‌هایشان بدیشان خواهیم نمود تا برایشان روشن گردد که او خود حق است آیا کافی نیست که پروردگارت خود شاهد هر چیزی است.

و هم به صورت تکوینی و تشریحی هدایت می‌نماید و همه‌ی راه‌ها را نشان می‌دهد و باید‌ها و نبایدها را بیان می‌دارد:

«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (الأنسان، ۳)

ترجمه: ما راه را به او نشان دادیم خواه شاکر باشد و پذیرا گردد یا ناسپاس.

و هم حفیظ، صبور، رحمان، رحیم، رؤف، صبور، غافر و تواب است و خواهان عبور سالم را در افت و خیزها حفاظت و دستگیری می‌نماید و پس از زمین خوردن مکرر بلند می‌کند و او را عبور می‌دهد.

از این رو فرمود، مکرر و روزی چند مرتبه به صورت واجب و هر چند مرتبه که خواستی و متوجه و متذکر شدی به صورت دلخواه بگو «اهدنا الصراط المستقیم» - ما را به بزرگراه مستقیم هدایت نما». این جمله یک دعا است، و دعا یعنی خواستن، یعنی اراده، یعنی تمایل و کشش. پس واقعاً کافیست که بخواهیم.

### انسان بدون بلد و راهنمای جامع شرایط نیز رها نشده است:

از سوی دیگر، خداوند کریم برای انسان از جنس خودش راهنمایی قرار داد که «انسان کامل» هستند. بلدها، پیشوایان و امامانی که خودشان همان «صراط مستقیم» هستند. همان «انعمت علیهم» هستند و فرمود به اینها متمسک شده و تاسی جوید، متوسل شده (وسیله قرار داده) و دامان پاکشان را بچسبید تا به «عروة الوثقی» متصل باشید که هیچ گاه گسسته نمی‌شود. اینها کشتی نجات هستند، سرنشین آن گردید تا از طوفان و سیل مهلک به سلامت گذر کنید. لذا امام صادق<sup>(ع)</sup> در خصوص حقیقت پل صراط فرمود:

«صراط مستقیم دو صراط است. یکی صراط در دنیا و دیگری صراط در آخرت. صراط در دنیا امام واجب‌الاطاعة است. هر کس وی را در دنیا شناخت و به او اقتدا کرد، از پل صراط عبور کرد و هر کس در دنیا او را شناخت، قدم‌هایش در پل صراط می‌لغزد و وارد جهنم می‌شود». (نور الثقلین، ج ۱، ص ۲۱، ح ۹۱)

پس مهم است که انسان در زندگی دنیوی کدام بلد و راهنما (امام) را برگزیند. امامی که بر صراط مستقیم است و یا امامی که در مسیر سقوط و هلاکت است. بدیهی است که انسان به دنبال هر امام، الگو و پیشوایی باشد، در آخرت نیز به دنبال اوست و به مقصد او می‌رسد:

«يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا» (الإسراء، ۷۱)

ترجمه: [یاد کن] روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان فرا می‌خوانیم پس هر کس کارنامه‌اش را به دست راستش دهند آنان کارنامه‌ی خود را می‌خوانند و به قدر نخ هسته‌ی خرمایی به آنها ستم نمی‌شود.

### همراهان نقش تعیین کننده‌ای در چگونگی گذر دارند:

انسان تنها نیست و نمی‌تواند تنها زندگی کند و هیچ کاری به تنهایی از او ساخته نیست. ذاتش فقیر و نیازمند است؛ چرا که مخلوق است. لذا نه تنها با عناصر طبیعت ارتباط و اشتراک نزدیکی دارد، بلکه حتی زندگی فردی‌اش نیز مرتبط و متأثر از زندگی دیگران است، چه رسد به زندگی اجتماعی‌اش. لذا از روی اجبار یا اختیار، دائم و در هر کاری همراهانی اتخاذ می‌نماید و این همراهان نقش بسیار مؤثر و تعیین‌کننده‌ای در چگونگی زندگی او و گذر از پل صراط دارند. همراه جاهل، بی‌خیال، سبک سر، خودبین و خودپسند، بی‌هدف و تابع نفس و غرایز حیوانی، انسان را به مشقت و هلاکت می‌اندازد. اگر خودش انسان را ندرد، اسیر مهلکات یا طعمه‌ی سایر درندگان می‌نماید و همراه عاقل، عالم، قادر، متقی، بصیر، دلسوز ... و انسان کامل، آدمی را سالم از این مسیر صعب‌العبور گذر داده و به سرمنزل محبوب می‌رساند.



به این همراه در اصطلاح قرآنی و دینی «شفیع» می‌گویند. شَقَعَ، به معنی دو تایی است در مقابل وَتَرَ که تکی است. مثل نماز شفع که دو رکعت است و وَتَرَ یا وَتَرَ که یک رکعت است. بدیهی است که انسان با هر کس همراه شود، شفیع او همان کس است. با هر کس همنشین شود، همنشین او همان است. پس مهم است که چه شخص یا اشخاصی را برای همزیستی و همنشینی انتخاب می‌کند؟ تولی (نزدیکی) به چه کسانی و تبری (دوری) از چه کسانی را سلوک خود در زندگی قرار می‌دهد؟

اگر دائم یاد خدا و آخرت خودش بود، اگر خدا محبوب، معشوق و غایت آمالش بود، با کسانی همنشین می‌گردد که نه تنها هم مقصد او هستند، بلکه «عند ملیک مقتدر» نشسته‌اند، و اگر خدا و معاد را فراموش کرد، بدیهی است که توجهش فقط به دنیا و نفس برمی‌گردد و همنشین شیطان (انحراف و منحرف) می‌گردد و با همان‌ها نیز محشور می‌شود.

«وَمَنْ يَغْتَسِبْ عَنِ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ \* وَإِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ» (الزخرف، ۳۶ و ۳۷)

ترجمه: و هر کس از یاد [خدای] رحمان دل بگرداند، بر او شیطانی می‌گماریم تا برای وی دمساز (قرین و همنشین) باشد \* و مسلماً آنها ایشان را از راه باز می‌دارند و [آنها] می‌پندارند که راه‌یافتگانند!

### تصمیم با ماست:

در نتیجه هر چند شناخت راه آسان نیست و گذر از آن مشکل است، اما همه چیز برای یک عبور مطمئن، موفق و سالم فراهم و مهیا شده است و فقط می‌ماند تصمیم، اختیار و همت خودمان. پل صراط، باطن همین زندگی دنیاست. پس، لازم است همان طور که در کسب و کار، یافتن دوست، قرین و شریک زندگی و یا ساختن یک ساختمان یا پل دقیق هستیم و مترصدیم تا از بهترین علوم، امکانات، مهندسی و همکاران و همراهان استفاده نماییم و راه را بر جاهلان، اغواکنندگان، تخریب‌کنندگان، شیادان و چپاولگران ... ببندیم، در ساختن این پل، گذر از آن و ساختن خانه‌ی آخرت نیز باید دقیق، جدی، حساس و عامل باشیم.



**سوال ۲:** در سایت مخالف دین آمده است: همه ادیان از پاداش اخروی برای فضایل اخلاقی می‌گویند، اما هیچ پاداشی برای فضائل شعوری و عقلی در نظر نمی‌گیرند؟! (دانشجوی مترجمی) (۱۲ مهر ۱۳۹۱)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

بدیهی است که نویسندگان هیچ‌آشنایی با ادیان الهی - به ویژه اسلام عزیز - ندارد و فقط خواسته با این جمله القا کند که دین با شعور و تعقل کاری ندارد. در حالی که همین ادعا است که نشان از عدم مطالعه و شناخت از یک سو، موضع‌گیری، انتساب اتهام بی‌دلیل و صدور حکم بدون سندیت از سوی دیگر دارد که بیانگر تعطیل نمودن «شعور و عقل» و بالتبع تفکر، تأمل و تعمق دارد. فقط خواسته به صورت عجولانه، یک ضدتبلیغی بنماید.

**فضائل**، یعنی «کمالات». انسان همیشه به دنبال تکامل است و اگر خطا نیز می‌رود، چون عقلش را به کار نیانداخته و در آموزش شعور (نازک‌بینی با بصیرت) به خرج نداده و در وهم خود عامل نقص را عامل کمال انگاشته است. و بدیهی است که عقل، شعور، تفکر، تدبیر و بصیرت، در رأس فضائل است.

**اخلاق**، یعنی «موضع‌گیری». به چگونگی موضع‌گیری در مقابل هر چیز یا امری، اخلاق می‌گویند. این موضع‌گیری همیشه منطبق با «جهان‌بینی» انسان است که آن هم به میزان تعقل و تفکر بستگی دارد. به عنوان مثال: اخلاق یا موضع‌گیری یک انسان معتقد به توحید و معاد و پوچ نبودن خلقت، در مقابل یک چیزی مانند پول یا نیاز و کشش‌های مانند شهوت، یا رفتاری مانند تعامل با پدر و مادر، همسایه، همسر و اولاد، جامعه و ...، با اخلاق و موضع‌گیری‌های کسی که با هزاران بهانه می‌خواهد نسبت به مبدأ و معاد کفر ورزد و دنیا را مادی و انسان را حیوان ناطق بداند، متفاوت است. لذا پیامبری که برای دعوت به توحید و برائت دادن از انواع شرک‌های سنتی و مدرن [که هر دو امروز رایج است] مأمور شده، می‌فرماید: «**انی بعثت لاتمم مکارم الاخلاق**». یعنی مبعوث شدم تا مکارم اخلاقی و چگونگی موضع‌گیری شما در مقابل هر مقوله‌ای، از چگونگی تهیه و خوردن غذا و پوشیدن لباس گرفته تا چگونگی نگاه کردن به حقایق عالم هستی، اول و آخر جهان و خودتان را تمام و کامل کنم.

### قرآن، اسلام و عقل:

ما نیز اذعان داریم که هیچ دین و مکتبی به حد اسلام که وحی خداوند حکیم است، به عقل و شعور توجه و تأکید نکرده است، چنانچه برخی «عقل» را تجلی شیطان دانسته و برخی از مکاتب جدید نیز کلاً «عقلانیت» را مردود می‌دانند. اما «عقل و شعور» در اسلام، دو موهبت بزرگ خداوند متعال شمرده شده است و بهشت و نعمات حسی و معنوی‌اش نیز مخصوص انسان‌هایی است که از این مواهب درست استفاده کرده‌اند.

مبحث عقلانیت در اسلام بسیار مفصل و گسترده است، اما چون در این فرصت، امکان برای پرداختن به آن محدود است و گوینده و شنونده نیز سند می‌خواهند، ضمن آن که از ده‌ها آیه به دو سه نمونه بسنده می‌شود، چند حدیث نیز ایفاد می‌گردد:

### چند نمونه از ده‌ها آیه:

«لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (الأنبياء، ۱۰)

ترجمه: در حقیقت ما کتابی به سوی شما نازل کردیم که یاد شما در آن است آیا نمی‌اندیشید (تعقل نمی‌کنید).

«اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (الحديد، ۱۷)

ترجمه: بدانید که خدا زمین را پس از مرگش زنده می‌گرداند به راستی آیات [خود] را برای شما روشن گردانیده‌ایم باشد که بیندیشید (تعقل کنید).

«إِنْ حِسَابُهُمْ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ» (الشعراء، ۱۱۳)

ترجمه: [بگو] حسابشان جز با پروردگارم نیست، اگر درمی‌یابید. (اگر با شعور درک می‌کنید)

«وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ وَإِنْ يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ» (الأنعام، ۳۶)

ترجمه: و آنان [مردم را] از آن باز می‌دارند و [خود نیز] از آن دوری می‌کنند و [لی] جز خویشتن را به هلاکت نمی‌افکنند و درک نمی‌کنند. (شعور به خرج نمی‌دهند)

«وَمَكْرُوا مَكْرًا وَمَكْرَتَا مَكْرًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ» (النمل، ۵۰)

ترجمه: و دست به حيله (چاره‌سازی) زدند و [ما نیز] دست به حيله زدیم و خبر نداشتند (شعور نداشتند که بفهمند).

### چند حدیث:

پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «هیچ عبادتی بالاتر از دو ساعت [لحظه‌ای] تفکر نیست».

امیرالمؤمنین امام علی (ع) فرمودند: «خدا انبیا و رسولان را گسیل داشت، تا عقل‌های دفن شده (دقائق العقول) را (از زیر حجاب‌های ضخیم جهل و نفس) خارج نمایند.»

شخصی به امام صادق (ع) عرض کرد: همسایه‌ای دارم که نماز خواندن، صدقه دادن و حج رفتنش بسیار است و عیب ظاهری ندارد. فرمود: عقلش چطور است؟ گفت: عقل درستی ندارد. فرمود: پس با آن اعمال درجه‌اش بالا نمی‌رود.

و البته چنانچه بیان گردید، ده‌ها آیه و صدها حدیث و روایت در مورد «عقل و شعور» وجود دارد. اگر بخوانند و در آنها تعقل و تفکر کرده و شعور (دقت، نازک بینی، ظریف‌نگری) به خرج دهند. و با توجه به این آیات و احادیث معلوم می‌شود که بهشت، مکانی و نعمتی برای انسان‌های رشد یافته در عقل و شعور است.

**سوال ۴:** مقدس یعنی چه؟ به چه کسی یا چیزی مقدس می‌گویند؟ مثلاً می‌گویند لباس روحانی مقدس است، یا بسیج مقدس است، یا این اعتراضی که در اهانت به مقدسات می‌شود و ...؟ (۱۹ مهر ۱۳۹۱)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

مقدس به موجودی می‌گویند که قابل «ستایش و سپاس» باشد و بدیهی است موجودی قابل ستایش و سپاس انسان است که از یک سو از هر عیب، ناتوانی و نقضی بری باشد [تا قابل ستایش باشد] و از سوی دیگر همه‌ی مواهب و نعمت‌هایی که به انسانی می‌رسد از جانب او باشد [تا قابل سپاس باشد].

**الف -** موجودی که از هر عیب، نقص، کمی و کاستی بری باشد و هیچ گونه نیستی و ضعف به او راه نیابد و در واقع منزّه «سبحان» باشد، حتماً هستی و کمال محض است. و موجودی که همه‌ی مواهب و نعمات از او باشد، حتماً خالق، رازق، جواد، کریم و رب (مربی و تربیت‌کننده‌ی امور) است. لذا با این تعریف معلوم می‌شود که «مقدس» همان ذات مقدس باریتعالی، الله جل جلاله می‌باشد و به همین جهت یکی از اسمایی (نشانه‌هایی) که برای خود تعیین و بیان نموده تا خلقش بهتر او را بشناسند، «مقدس» است:

«هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهِمِّنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ» (الحشر، ۲۳)

ترجمه: اوست خدایی که جز او معبودی نیست همان فرمانروای پاک سلامت [بخش و] مؤمن [به حقیقت حقه‌ی خود که] نگهبان عزیز جبار [و] متکبر [است] پاک است خدا از آنچه [با او] شریک می‌گردانند.

شاید عده‌ای در توجیه کفرشان مدعی شوند که ما اصلاً خدایی را قبول نداریم و مثلاً ماده‌گرا (ماتریالیسم) هستیم، لذا او فقط برای شما مقدس است؛ و در نتیجه تحت لوای «آزادی بیان» اهانت به مقدس یا مقدسات دیگران را بر خود جایز بشمارند. اما واقعیت این است که هیچ کس بدون خدا (إله) نیست، چون خداوند متعال مخلوقاتش را «مألوه - پرستنده‌ی اله» آفریده است، لذا اگر کسی إله حقیقی را نیافت، به إله‌های دیگر رجوع کرده و بنده‌ی او می‌شود. خواه إله‌های کاذب بیرونی مانند مجسمه یا طاغوت زمان باشند و خواه إله‌های درونی مانند هوای نفس.

«أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا» (الفرقان، ۴۳)

ترجمه: آیا آن کس که هوای [نفس] خود را معبود خویش گرفته است دیدی آیا [می‌توانی] ضامن او باشی؟

از این رو همه‌ی جنگ‌های دنیا نیز همیشه بر سر این بوده که کی إله و رب باشد و مقدس شمرده شود؟ نه این یک عده إله و مقدسی داشته باشند و عده‌ای نداشته باشند و با هم درگیر شوند. چنانچه در روزگاران قدیم فرعون می‌گفت: من الهی جز خود برای شما نمی‌شناسم و من رب اعلاک شما هستم و امروزه نیز امریکا می‌گوید: من ابرقدرت هستم. من مقدس هستم! هر کس با ما بود که با ماست و هر که نبود تروریست است و می‌توان او را کشت.

حوادث اخیر نیز بیانگر همین معنا بود. امریکا در عین حال که اهانت به مقدسات اسلامی را آزادی بیان تلقی و توجیه می‌کرد، اضافه می‌نمود که: ولی ما به هیچ وجه تعرض و اهانت به سفارتخانه‌ها، دیپلمات‌ها و منافع امریکا را تحمل نمی‌کنیم! اهانت به قرآن یا رسول خدا<sup>(ص)</sup> آزادی بیان است، اما راجع به هلوکاست، هر کس قبول ندارد نیز باید نفسش در نیاید، وگرنه محکوم و لایق مجازات می‌باشد و ... . لذا در حالی که تظاهرات مسلمانان در کشور خودشان را غیرمنطقی می‌خوانند، برای دفاع از مقدسات خودشان نیروی نظامی نیز گسیل می‌نمایند. پیروی ما از خدا، کتاب خدا و حکم خدا را ارتجاعی نامیده و خود ما را تروریست می‌نامند، اما هر گونه مخالفت با منافع امریکا (صهیونیسم) را غیر قابل تحمل می‌خوانند! و جالبتر آن که اوپاما در مقابل تظاهرات میلیون‌ها مسلمان در دنیا گفت: «مردم باید صبور باشند، به خود من آن قدر اهانت شده، ولی من صبر و تحمل کردم.» یعنی خودش را در مقام مقدسات عالم برشمرد. یا جرج بوش خود را نماینده‌ی خدا برشمرد و ... .

**ب -** پس وقتی مشخص شد که چه چیزی یا چه کسی «مقدس» است، هر چه را او نشانه‌ی خاص خود بخواند، یا امر او باشد، یا برای او باشد نیز مقدس است. به عنوان مثال: وقتی فهمیدیم که مقدس فقط الله جل جلاله می‌باشد، فعل او، کلام او، نشانه‌های او، اسمای او، انبیای او و هر چه او مقدس بخواند نیز مقدس می‌شود. حتی اعمالی که برای او توسط یک فرد انجام شود نیز مقدس می‌گردد و او را لایق جنت و جوار آن سبوح قدوس می‌نماید، چرا که این عمل و نیت، وصل به مقدس می‌شود. منتهی هر موجودی به اندازه‌ی وسعت وجودی خودش تجلی تقدس الهی خواهد بود. مثلاً انسان به طور کلی مقدس است. چون خلق خدای مقدس و نیز بالقوه خلیفه‌الله است. اما اگر ارتباطش با الله جل جلاله قطع شد، کافر شد و حتی به جنگ با خدا و دین خدا پرداخت، دیگر قداستش هم از بین می‌رود. قطره تا با دریاست، دریاست / و نه قطره، قطره و دریا دریاست.

**ج -** پس اگر گفته شد لباس روحانی مقدس است، چون شبیه لباس پیامبر خدا<sup>(ص)</sup> و نمادی از عالم به علوم دین الهی است. و اگر گفته شد بسیج مقدس است، چون هدفش «الله جل جلاله» است. وگرنه سپاه یا لشکری بیش نیست که ماندنش در جبهه‌ی مقابل نیز وجود دارد.

البته باید دقت شود که مثال «مقدس» فقط لباس روحانی یا بسیج نیست تا با استفاده از این دو واژه یک لجاجت یا عناد خواسته یا ناخواسته‌ای را القا کنند. چنانچه بیان شد، هر آنچه او مقدس بخواند و هر آنچه برای او باشد نیز مقدس می‌شود. همان گونه که در کلام الهی و آیات وحی در قرآن کریم که خودش به خاطر کلام‌الله بودن مقدس است، از مقدسات دیگری نیز نام برده شده است. به عنوان مثال: به هنگام خلقت حضرت آدم<sup>(ع)</sup>، ملائک به خدا عرض کردند که اگر می‌خواهی خلیفه‌ای بگذاری - و قطعاً خلیفه‌ی مقدس باید خودش نیز مقدس باشد - ما خود را برای تو تقدیس می‌کنیم (وَتَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ). یا فرمود به غیر از ملائک، روح مقدس نیز وجود دارد که انبیا و اولیا را به آن مؤید می‌کنم، چنانچه حضرت مریم<sup>(ع)</sup> را به روح‌القدس مؤید نمود و فرمود: (آتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيْتَاتِ وَأَيَّدْتَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ). یا به حضرت موسی<sup>(ع)</sup> هنگامی که به آن درخت نزدیک شد، فرمود: پاپوش‌هایت را درآور، چرا که در یک وادی مقدسی قرار گرفته‌ای. یعنی در وادی نبوت هستی و در مکانی هستی که در آنجا خدای مقدس با تو صحبت می‌کند. پس مکان نیز به خاطر اتصال به مقدس، مقدس می‌گردد.

«إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى» (طه، ۱۲)

ترجمه: این منم پروردگار تو پای‌پوش خویش بیرون آور که تو در وادی مقدس طوی هستی.

**د -** اصرار صهیونیسم بر اهانت بر مقدسات اسلامی، مثل سوزاندن قرآن کریم، ترسیم کاریکاتور و تولید فیلم در اهانت به رسول اکرم<sup>(ص)</sup>، انفجار حرم‌ها، مسلط کردن وهابی‌ها توسط انگلیس بر مکه و مدینه، تخریب زیرساخت‌های بیت‌المقدس، مخالفت با حجاب و ... نیز همه به خاطر این است که حرکت انسان به سوی کمال، یعنی به سوی «تقدس» است و فراماسون و صهیونیسم می‌خواهند به همگان القا و تحمیل کنند که برتر و مقدسی جز خودشان وجود ندارد.

**سوال ۵: آیا انسان باید توبه کند؟ دلیل توبه شکنی چیست؟ (کارشناسی حقوق) (۲۶ مهر ۱۳۹۱)****پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:**

قبلاً در خصوص توبه، معنا و ضرورت آن مطالب مبسوطی درج گردیده است (۱)، (۲)، (۳).

اگر به معنای «توبه» - به ویژه در فرهنگ قرآن و اسلام - توجه شود، نه تنها بسیاری از این سؤالات مرتفع می‌گردد، بلکه معلوم می‌شود که اساساً «توبه» در معنای عام آن اختصاصی به ایمان و اسلام ندارد، بلکه ضرورتی عقلانی است که توسط همگان برای رشد و نیل به کمال انجام می‌پذیرد، یا باید انجام بپذیرد.

**الف -** توبه یا استغفار متفاوت است. استغفار یعنی از کسی طلب بخشش و مغفرت [یعنی طلب گذشت و پوشاندن عیب، نقص و خطا] شود. خواه از خدا باشد و یا از غیر خدا. پس اگر گفت «استغفروا الله»، این طلب بخشش و مغفرت از ذات مقدس ربوبی می‌باشد. لذا مهم است که انسان خود را در مقابل چه کسی و چرا مقصر بداند. ممکن است خود را در مقابل پدر، مادر، همسر، فرزند یا جامعه مقصر بداند و از آنها طلب بخشش و مغفرت نماید. منتهی از آن جهت که عالم محضر خداست و هیچ خطا و ظلمی صورت نمی‌پذیرد، مگر آن که در آن حریم و حدود الهی نادیده گرفته شده باشد و در نهایت نیز داور و مکافات‌دهنده اوست، مؤمن و موحد ضمن عذرخواهی از طرف مُحِقِّ، حتماً از خداوند رحمان و رحیم نیز طلب بخشش و مغفرت (استغفار) می‌نماید.

اما «توبه» یعنی بازگشت. یعنی بازگشت از راه خطا به راه درست (صواب). پس به حکم عقل هر کس که برای حصول کمالی به راه افتاده و اقداماتی انجام می‌دهد، به محض آن که فهمید راه را به خطا می‌رود، باید برگردد و در راه درست حرکت نماید، وگرنه قطعاً به نتیجه نمی‌رسد که هیچ، بلکه در مسیر انحرافی خود، از هدف و منظور دورتر هم می‌شود.

در این معنا، هدف کوچک و بزرگ، بالادستی و پایین‌دستی، مقطعی و نهایی و ... فرقی نمی‌کند، انسان به حکم عقل (و البته شرع که عین عقل است)، هر کجا در پی کمالی بود و فهمید که راه را اشتباه می‌رود، باید برگردد. به این می‌گویند «توبه».

«توبوا ألی الله» که امر الهی است نیز به همین معناست. بنده‌ای که از روی جهالت، غفلت، گمراهی، اطاعت هوای نفس و ...، از مسیر حق و رشد به سوی کمال محض که حق تعالی می‌باشد منحرف شده، باید برگردد. لذا به او تذکر داده می‌شود که «توبوا ألی الله»، یعنی به سوی الله برگردید.

یکی از اسامی الله جل جلاله، «تواب» است. یعنی بسیار توبه‌کننده. و البته که گناه یا انحراف به خدای سبحان راه ندارد، بلکه به همین معنای «بازگشت» است. معاصی سبب می‌گردد که خداوند متعال از انسان عاصی رو برگرداند، اما رحمانیت و رحیمیت او نیز سبب می‌گردد که دوباره و چندباره نظر رحمتش را به سوی بنده‌اش منعطف گرداند. لذا او «تَوَّاب» است، نظر را برمی‌گرداند و از بندگانش خواسته است که به سوی او «تواب» باشند تا به فلاح برسند.

**ب -** اما «توبه شکنی» دلایل متفاوتی می‌تواند داشته باشد. از جمله آن که: توبه‌اش از همان اول توبه نبوده باشد، یعنی واقعاً بازنگشته نباشد - به انحراف و آثار انحراف خود پی‌نبرده و خسران خود را درک نکرده باشد - ایمانش به خدا و آخرت ضعیف باشد و متوجه سختی جایگاه و مأوای خود و در نتیجه راه خطایی که می‌رود نباشد - پس از توبه، بصیرت و مراقبت به خرج ندهد تا دوباره منحرف نگردد - فهمیده باشد که خطا کرده، اما واقع‌نگر نبوده و لذت گناه در او باقی مانده باشد - خودسازی نکرده و با کمترین اشاره دوباره متزلزل شده و برگردد - با خدای خود مأنوس، رفیق و عاشق نشده باشد - درک، شناخت و توجهش به هدف و حیات اخروی معطوف نباشد و به رغم توبه از یک گناه، همه‌ی حواس و آمالش متوجه دنیای فانی باشد و آخرت‌نگر نباشد، با قبول زحمت در مراقبت، تقوا ملکه‌ی او نگردیده باشد و ... .

**سوال ۶:** اگر فیس بوک حرام است، چرا خیلی از شخصیت‌های مذهبی در آن صفحه دارند و مطلب می‌نویسند و اگر حرام نیست، چرا فیلتر شده است؟ (۲۹ مهر ۱۳۹۱)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

فیس بوک یک شبکه‌ی اجتماعی مجازی در فضای اینترنتی مانند یوتیوب، یاهو، توئیتر و ... می‌باشد.

**الف -** تا کنون شنیده نشده که مرجعی رجوع به فیس بوک یا فعالیت در این فضای مجازی را حرام اعلام کرده باشد، بلکه همیشه تذکر داده‌اند که مراقب باشید اولاً فلسفه‌ی وجودی این شبکه‌ها، شناسایی، جمع‌آوری اطلاعات، شناسایی ارتباطات و ... می‌باشد و ثانیاً بیشتر برای جریان‌سازی و ایجاد فتنه در کشورهای هدف مورد استفاده قرار می‌گیرد و ثالثاً یکی از امکانات و ابزارهای مناسب جهت شیوع فساد و تغییر فرهنگ‌ها می‌باشد.

از همسر اواما سؤال کردند: «شما چرا در فیس بوک عضویت و صفحه‌ای ندارید؟» پاسخ داد: این شبکه‌ها برای ما امریکایی‌ها نیست، ما باید خودمان به مسائل و تذکرات امنیتی بیشتر توجه کنیم. جالب است بدانید که یکی از شرایط صدور کارت اقامت یا شهروندی در اغلب ایالات امریکا و یا کانادا، درج عکس‌هایی از مجلس عروسی برای اثبات تأهل در فیس‌بوک است؟ و می‌دانیم که اغلب سازماندهی‌ها جهت ایجاد آشوب در ممالک هدف نیز توسط شبکه‌هایی چون فیس‌بوک یا توئیتر انجام می‌پذیرد، هر چند که ترکش آن چندین بار به خودشان نیز اصابت کرده است. به همین خاطر مقامات سیاسی و امنیتی امریکا و برخی از کشورهای اروپایی با اختصاص بودجه‌های کلان از این شرکت‌ها، با همکاری فنی گوگل و یاهو خواسته‌اند تا امکان ردگیری، شناسایی و کنترل بیشتر و دقیق‌تری را فراهم کنند.

با این همه، دلیل نمی‌شود که نتوان از همین امکان و فرصت برای ارتباطات سالم یا روشنگری، کسب و انتقال اطلاعات مفید و ... استفاده نمود. لذا در چنین شرایطی تشخیص «حرام» یا «حلال» که در اصطلاح فقهی به آن «تشخیص مصداق یا موضوع» می‌گویند، بر عهده‌ی شخص مصرف‌کننده است. یعنی ورود یا استفاده از این گونه شبکه‌های اجتماعی مجازی چیزی مانند دروغ، غیبت، شرب‌خمر، زنا، جاسوسی یا ... نیست که گفته شود مطلق آن حرام است. بلکه به خودی خود نه حلال است و نه حرام. و بستگی به نوع استفاده‌ی شخص دارد.

### پس، به لحاظ فتوا:

به‌طور کلی اگر مستلزم مفسده (مانند ترویج فساد، نشر اکاذیب و مطالب باطل) بوده و یا خوف ارتکاب گناه باشد و یا موجب تقویت دشمنان اسلام و مسلمین شود، جایز نیست و الا مانعی ندارد.

توضیح: حکم بالا در شکل فتوا بیان شده است یعنی تشخیص مصداق به عهده‌ی مکلف گذاشته شده است و تنها به بیان حکم کلی بیان شده است. تشخیص این که آیا این شرایط در مورد فعالیت در فیس‌بوک صادق می‌باشد یا خیر به عهده‌ی مکلفین گذاشته شده است.

**ب -** اما موضوع فیلترینگ با حرام بودن متفاوت است و معنای فیلتر این نیست که حرام است. دقت شود که فیلترینگ، یک سیاست و تصمیم حکومتی است که در تمامی کشورها به تناسب نظام و فرهنگ سیاسی و اجتماعی‌شان وجود دارد. چنانچه این روزها شاهد بودیم حتی شبکه‌های تلویزیونی جمهوری اسلامی ایران را به صورت غیرقانونی از ماهواره‌ها قطع کردند، چه رسد به فیلتر شبکه‌های مجازی.

بدیهی است که هر نظام سیاسی فیلترکننده، خودش بهتر از کاربران می‌داند که فیلترشکن نیز وجود دارد و هر کس بخواهد می‌تواند به راحتی به هر سایتی که دلش می‌خواهد دسترسی داشته باشد. بلکه فیلترینگ یعنی با توجه به شناختی که از وابستگی، اهداف و برنامه‌های این شبکه در اختیار است، حکومت، دولت و سیستم اداری مملکت، جاده صاف‌کن این شبکه نخواهد شد و امکانات ماهواره‌ای یا ارتباطی خود را در اختیار آن نمی‌گذارد و با بودجه‌ی خود، دست خود، هزینه‌های خود و ... زمینه‌ی تحقق آن اهداف را فراهم نمی‌کند، و با ایجاد سهولت برای فعالیت آن سایت، در نشر و شیوع القانات آن سایت همکاری نمی‌کند.



**سوال ۷:** آیا انسان به صرف نماز و حجاب بهشتی می‌شود؟ می‌گویند: خدا گناهان اهل نماز را می‌بخشد و آیا می‌توان از ظاهر افراد بهشتی بودن آنها را تشخیص داد؟ (۳۰ مهر ۱۳۹۱)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

بهشت «هدف» نیست، بلکه هدف «قرب الی الله»، یعنی همان رشد و کمال انسان است و بهشت جایگاه، مقر و مأوی انسان‌های تکامل یافته است.

بدیهی است که انسان نیز تکامل نمی‌یابد، مگر آن که هدفی جز «الله جل جلاله» نداشته باشد. یعنی جز او را به الوهیت و ربوبیت نگیرد، جز او را مؤثر در وجود نداند، به او معرفت و ایمان داشته باشد، کاری به جز اوامر او انجام ندهد، از نواهی او بپرهیزد، برای او اخلاص داشته باشد و خلاصه آن که عالم و عامل به «لا اله الا الله» باشد و به «انا لله وانا الیه راجعون» و معاد اعتقاد داشته باشد. البته هر کسی به حد ظرفیت وجودی و امکان خود.

«إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ» (الزمر، ۲)

ترجمه: ما [این] کتاب را به حق به سوی تو فرود آوردیم پس خدا را در حالی که اعتقاد [خود] را برای او خالص‌کننده‌ای عبادت کن.

«وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ» (البینة، ۵)

ترجمه: و فرمان نیافته بودند جز این که خدا را پرستند و در حالی که به توحید گراییده‌اند دین [خود] را برای او خالص گردانند و نماز برپا دارند و زکات بدهند و دین [ثابت و] پایدار همین است.

چنانچه به بنده‌ی موحد و مخلص حضرت ابراهیم<sup>(ع)</sup> فرمود:

«قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ \* لَا شَرِيكَ لَهُ وَ بِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ» (الأنعام، ۱۶۲ و ۱۶۳)

ترجمه: بگو در حقیقت نماز من و [سایر] عبادات [سلوک] من و زندگی و مرگ من برای خدا پروردگار جهانیان است [که] او را شریکی نیست و بر این [کار] دستور یافته‌ام و من نخستین مسلمانم.

**نماز، حجاب و ... دلیل نیست و کفایت نمی‌کند:**

پس اصل، معرفت و ایمان و عمل صالح است. نه صرف نماز و حجاب نجات‌بخش انسان است و نه صرف هیچ عمل دیگری، مگر این که به امر خدا و برای خدا باشد. آن وقت است که موجب کمال گردیده و مأجور خواهد بود و البته خدا ارحم الراحمین است و به خاطر ایمان، نماز، توسل و سایر عبادات و توبه‌اش او را می‌بخشد و مقر و جایگاه او بهشت است.

روایتی است از پیامبر اکرم<sup>(ص)</sup> که می‌فرماید: «نگاه نکنید که چه کسی بیشتر نماز می‌خواند یا چه کسی بیشتر روزه می‌گیرد یا بیشتر حج به جا می‌آورد، «ولکن أنظروا الی صدق الحدیث و اداء الأمانة»، یعنی: لیکن ببینید چه کسی بیشتر حرف راست می‌گوید و بیشتر امانت‌داری می‌کند.»

و همچنین می‌فرماید: «لا دینَ لِمَن لا عهدَ له و لا ایمانَ لِمَن لا أمانةَ له - یعنی کسی که به عهدش وفا نمی‌کند دین ندارد و کسی که امانت‌داری نمی‌کند ایمان ندارد.»

همچنین از امام صادق<sup>(ع)</sup> و دیگر ائمه روایت شده که صرف نماز یا طولانی بودن رکوع و سجده ملاک نیست، چه بسا به این کار عادت کرده باشد، بلکه ببینید وفای به عهد دارد یا نه؟

در هر حال خوارج امام‌کُش، اهل نماز بودند، در ظهر عاشورا نیز گروهی در سپاه یزید نماز خواندند و در تعقیبات آن امام معصوم<sup>(ع)</sup> را سر بریدند و هیچ از دشمنان و قاتلانی چون جعده نیز بدحجاب و بی‌حجاب



نبودند. امروزه نیز بسیاری از ناصبین یا مسلمانانی که نوکری کفار و ظالمین را می‌کنند (مثل شیوخ سیاسی و مذهبی عرب)، به ظاهر نماز می‌خوانند و خوب و به جماعت و حتی در داخل مسجدالحرام می‌خوانند.

### ملاحظه:

اما یک اصل را نباید فراموش کرد که بدون «نماز» و آن هم نماز مقبول نیز هیچ عمل و عبادتی مورد قبول نمی‌باشد. نماز، که اوج و کمال بندگی و ارتباط انسان با خالق و رب خویش است، ستون خیمه‌ی دین است (الصلوة عمود الدین)، معراج مؤمن است (الصلوة معراج المؤمن) و بازدارنده از فحشا و منکر است (ان الصلوة تنهى عن الفحشاء والمنکر) و ... پس اگر ابتدا نماز قبول شد، به سایر امور رسیدگی می‌شود.

پس اگر چه صرف نماز ملاک نیست، اما دلیل نمی‌شود که نماز سبک شمرده شود و کسی مثلاً خود را توجیه کند که من نماز نمی‌خوانم و نمازخوانان منحرف بسیاری نیز وجود دارند، اما کارهای خوب دیگر می‌کنم! این یک فریب شیطانی است برای خوب تجلی دادن استکبار و ابطال همان کارهای خوب دیگر در نظر انسان.

### شناخت اهل بهشت و جهنم:

برخی برای تطهیر اهل گناه و ایجاد تشکیک نسبت به انحراف آنان از یک سو و تلطیف قلوب مؤمنین به آنها، تا بغض و مقابله‌ای نداشته باشند، دائم القا می‌کنند که «فقط خدا می‌داند چه کسی به بهشت و چه کسی به جهنم می‌رود و از ظاهر نمی‌شود تشخیص داد». و اضافه می‌کنند: «چه بسا آن که شما اهل بهشتش می‌انگاشتید به جهنم رود و آن که اهل جهنمش می‌پنداشتید، به بهشت رود».

بله، این درست است. فقط خدا می‌داند. اما خدا بندگانش را در نادانی و ابهام قرار نداده و رها نکرده است. وگرنه تشخیص اهل حق از اهل باطل ممکن نبود. لذا به بندگانش فرمود که اهل بهشت در این دنیا نیز مشخصاتی دارند و اهل جهنم نیز مشخصاتی دارند که هر دو را می‌توانید در گفتار، رفتار و سلوک آنها مشاهده کنید. چنانچه فرمود: حضرت محمد (ص) رسول خداست و آنانی که با او هستند، اهل بهشتند. منتهی امت او را توصیف نمود تا هر کسی نتواند مدعی شود و دیگران را فریب داده و به انحراف بکشاند:

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءَ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا» (الفتح، ۲۹)

ترجمه: محمد [ص] پیامبر (فرستاده‌ی) خداست و کسانی که با اویند بر کافران سخت‌گیر [و] با همدیگر مهربانند، آنان را در رکوع و سجود می‌بینی فضل و خشنودی خدا را خواستارند، علامت [مشخصه‌ی] آنان بر اثر سجود در چهره‌هایشان است این صفت ایشان است در تورات و مثل آنها در انجیل چون کشته‌ای است که جوانه‌ی خود برآورد و آن را مایه دهد تا ستبر شود و بر ساقه‌های خود بایستد و دهقانان را به شگفت آورد تا از [انبوهی] آنان [خدا] کافران را به خشم دراندازد خدا به کسانی از آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند آمرزش و پاداش بزرگی وعده داده است.

**همچنین فرمود:** کفار، مشرکین، منافقین، اهل فسق و فجور، نامیدان از رحمت الهی، اهل شرب‌خمر و زنا، عاق والدین، کسی که مال یتیم بخورد، قتل نفس کند، حق‌الناس داشته باشد و نیز ظالمین به بهشت نمی‌روند. پیامبر اکرم (ص) فرمود: فحاش به بهشت نمی‌رود و ...

پس اگر این مشخصه‌ها در کسی هویدا بود، دیگر خودفریبی است کسی بگوید: «ظاهر ملاک نیست، چه بسا آنها به بهشت روند و بسیاری از کسانی که از اول تا به آخر عمر مؤمنانه و متقیانه زندگی کردند به جهنم روند». چنانچه فرمود:

«إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ \* أُولَئِكَ مَاوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ \* إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ» (یونس، ۷ تا ۹)

ترجمه: کسانی که امید به دیدار ما ندارند (منکرین معاد) و به زندگی دنیا دل خوش کرده و بدان اطمینان یافته‌اند و کسانی که از آیات ما غافلند \* آنان به [کیفر] آنچه به دست می‌آوردند جایگاهشان آتش است \* کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند پروردگارشان به پاس ایمانشان آنان را هدایت می‌کند به باغ‌های [پرناز و] نعمت که از زیر [پای] آنان نهرها روان خواهد بود [در خواهند آمد].

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِثْلَ مَعَهُ لَيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تُقْبَلُ مِنْهُمْ  
وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (المائدة، ۳۶)

ترجمه: در حقیقت کسانی که کفر ورزیدند اگر تمام آنچه در زمین است برای آنان باشد و مثل آن را [نیز] با آن [داشته باشند] تا به وسیله‌ی آن خود را از عذاب روز قیامت بازخرند از ایشان پذیرفته نمی‌شود و عذابی پر درد خواهند داشت.

و ده‌ها آیه‌ی دیگر که مشخصه‌های قابل شهود اهل بهشت و اهل جهنم را توصیف و معرفی می‌نماید.

www.x-shobhe.com

**سوال ۸:** قرآن کریم برای زنده‌هاست، پس خواندن آنها برای اموات چه فایده‌ای دارد؟ آنها که دیگر نمی‌توانند قرآن را بفهمند و به آن عمل کنند. (کارشناس نرم افزار) (۳۱ مهر ۱۳۹۱)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

دقیقاً درست می‌فرمایید. قرآن برای زنده‌ها نازل شده است نه اموات. آنچه مربوط به عالم اموات است، در همان جا برایشان مشهود می‌گردد، نه این که به پیامبران زنده وحی گردد.

قرآن کریم از یک سو شامل تعاریفی عقلانی و مستدل از مبدأ و غایت عالم هستی (جهان‌بینی) و دعوت به توحید و یکتاپرستی است، که پس از مرگ پرده‌ها کنار رفته و همه‌ی حقایق مشهود اموات است. از طرف دیگر شامل چه باید کردها و چه نباید کردها برای رشد، کمال و سعادت ابدی است که پس از مرگ موضوعیتی ندارد. نه طهارت و نماز و روزه وجود دارد و نه جهاد و امر به معروف و نهی از منکر، یا حج و زکات و... . شناخت تاریخ و عبرت‌آموزی نیز دیگر برای اموات فایده‌ای ندارد. فلسفه، کلام، منطق و عرفان نیز به کار نمی‌آید. همه‌ی اینها برای آدم شدن ارادی در دنیا است.

این تحمیل حکومت‌های جور طی قرون گذشته و حال بوده که قرآن را فقط به صورت یک کتاب مقدس، سر تاغچه یا در کتابخانه گذاشته، سر سفره‌ی عقد آورده و یا برای اموات و یا در نهایت ثواب قرائت می‌کردند. قرآن کریم برای شناخت، ایمان و عمل صالح است. نگاه، روش و برنامه‌ی زندگی است که هیچ کدام به درد اموات نمی‌خورد. آنجا همه چیز مشهود است و بندگان چه بخواهند و چه نخواهند، تسلیم هستند.

پس اگر گفتند برای اموات قرآن تلاوت نموده و خیرات آنها کنید، برای آن است که انسان زنده، به یاد متوفی بخواند، بفهمد، یاد بگیرد، متذکر شود، بر ایمانش افزوده شود، عمل نماید ... و خداوند کریم نیز دعایش را مستجاب کند و از ثواب این همه خیر و برکت، به متوفای مورد نظر نیز رحمت آورد.

سایر خیرات نیز چنین است. مگر وقتی کسی برای متوفایش غذا خیرات می‌کند، از دنیا رفته آن غذا را می‌خورد و سیر می‌شود؟! خیر. بلکه به خاطر ثواب سیر کردن گرسنگان و یا اطعام اقربا و نزدیکان (صله‌ی ارحام) که برکات فراوانی دارد، و به یاد متوفی انجام شده است، خدا به او نیز پاداش داده و نظر رحمت می‌اندازد. منتهی باید دقت داشت که اگر در شبهات ضدتبلیغی، مکرر می‌گویند: قرآن، زیارت، دعا یا ... برای مردگان فایده‌ای ندارد! اولاً قصد دارند تا تفکرات «وهابیت» را که کاملاً با ظاهر و باطن اسلام منافات دارد ترویج کنند و ثانیاً قصد دارند تا توجه، تذکار و احساس ارتباط زندگان با مردگان را قطع کنند تا نتیجه بگیرند که حضرت رسول اکرم (ص) و ائمه‌ی اطهار (ع) نیز دیگر از دنیا رفته‌اند و هیچ دعا، زیارت و توسلی فایده‌ای ندارد و ثالثاً اسلام خشک و بی‌روح و منقطع با آخرت را ترویج نمایند.

دقت شود که اگر قرار باشد پس از مرگ ارتباط متوفی با دنیا کاملاً قطع باشد، دیگر «باقیات‌الصالحات» یا عکس آن نیز معنا و مفهوم نخواهی داشت. پس نه کسی نگران از کار منکری است که حتی ضرر و زیانش پس از مرگ ادامه داشته باشد و در پرونده‌ی او ثبت شود و متأثر آثار ناخوشایندش گردد، و نه کسی امیدوار می‌شود که کار خیر ماندگاری [تعلیم و تربیت، تأسیس مدرسه، بیمارستان، مسجد، کتابخانه ... و حتی سیر کردن یک گرسنه یا خوشحال کردن یک مغموم که تا زنده است در خودش و پس از آن در نسلش تأثیرگذار است] انجام دهد. این اندیشه در جهت ترویج خودنگری، سطحی‌نگری، ساده‌اندیشی و در نهایت گرایش به اسلام خشک و بی‌روح و منقطع با گذشته و آینده و عالم آخرت در میان مسلمانان می‌گردد. همان اندیشه و باوری که وهابیت (بنیان‌گذاری شده توسط انگلیس برای نابودی اسلام) ترویج می‌کند و در سطح کلان نیز حاصلی جز پیدایش و گسترش امثال القاعده و طالبان ندارد.

پیش از این در این مورد مطالب مبسوطی درج گردیده است که ذیلاً به دو نمونه‌ی آن اشاره می‌گردد:

(لطفاً کلیک نمایید)

[آیا خیراتی که برای اموات انجام می‌شود به آنان می‌رسد \(توضیح دهید\)، آیا در این زمینه روایات محکم و مستندی داریم؟](#)

[آیا قرائت فاتحه \(یا هر گونه خیرات\) برای اموات به آنها می‌رسد؟ آیا این خیرات برای اموات نوعی شفاعت ما برای آنهاست؟ آیا شفاعت هرکسی قبول می‌گردد؟](#)

**سوال ۹: آیا ولی فقیه حکم نایب امام زمان (عج) را دارند؟ (دانش آموز) (۱۳ آبان ۱۳۹۱)**

**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:**

پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ - عالمان وارثان پیامبران هستند.»

(الکافی (ط - اسلامیة)، ج ۱، ص ۲۲ و ۲۴)

**الف -** امام صادق (علیه السلام) و نیز امام حسن عسکری (علیه السلام)، پس از بیان ویژگی‌های فقها، آنان را نواب ائمه (ع) قلمداد نموده و فرمودند که بر مردم است از آنان تقلید کنند:

«فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلِّدُوهُ»

«فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ» - پس اما راجع به کسانی از فقها؛

«صَائِنًا لِنَفْسِهِ، وَ حَافِظًا لِدِينِهِ» - آنان که صیانت نفس داشته و از دینشان حفاظت می‌کنند؛

«مُخَالِفًا عَلَى هَوَاهُ» - آنان که با هوای نفس (خود و دیگران) مخالفت می‌کنند؛

«مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ» - مطیع امر مولی (ولایت - امام معصوم (ع)) هستند؛

«فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلِّدُوهُ» - پس بر عوام است (بر دیگرانی که فقیه نیستند لازم است) که از آنان تقلید کنند.

**امام زمان**، حضرت بقیه الله فی الارضین (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، بیان و توصیف قابل تأملی در خصوص فقها دارند و می‌فرمایند:

«وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ»

(وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۰۱)

ترجمه: و اما در حوادث واقعه (اتفاقاتی که حادث می‌شود) به روایان حدیث ما (عالمان به احکام و فقه ما) رجوع کنید که آنها از ناحیه‌ی من بر شما حجت هستند و من حجت خدا بر آنان هستم.

**ب -** با توجه به آنچه بیان شد [و روایات کثیری که در این باب وجود دارد]، همه‌ی فقها نایبان امام زمانشان (ع) هستند. چه امام در میان مردم آشکار باشد و مردم به او دسترسی داشته باشند، و چه از نظرها پنهان باشند. و البته به فقهای دوران غیبت کبرا، نواب عام امام گفته می‌شود که تفاوت آن با نواب خاص و ویژگی‌های آنان که از جمله دسترسی به حضرت و ملاقات حضوری با ایشان یا مکاتبه‌ی مستقیم می‌باشد، مشخص گردد.

ولی فقیه نیز یکی از همین فقها (نایبان امام) است که اگر حکومت اسلامی در سرزمینی مستقر گردید و فرصت و امکان برای اجرای همه‌ی احکام و فقه اسلامی که مستلزم حکومت است، مثل: احکام اداری جامعه، قضاوت، جنگ، صلح ... و سایر احکام سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و ... فراهم شد، با توجه به همه‌ی شرایط لازم برای زعامت، از میان سایر فقها برگزیده شده و زعامت سیاسی و اداری امور جامعه را بر عهده می‌گیرد.

بدیهی است وقتی همه‌ی فقها نایب امام (ع) هستند، ولی فقیه که مسئولیت گسترده‌تر و سنگین‌تری بر عهده دارد به نحو اولی نایب امام زمان (عج) هستند.

**سوال ۱۰:** این که می‌گویند: «پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) اغلب مردم منحرف شده و فقط عده‌ی قلیلی بر صراط مستقیم ماندند»، اهانت به نحوه‌ی تربیت پیامبر اکرم (ص) نمی‌باشد؟ (دانشجوی کشاورزی) (۱۶ آبان ۱۳۹۱)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

اگر دنیا دار جبر باشد، این اشکال وارد است. اما دنیا دار «جبر و اختیار» است. در اموری جبر هست (مثل تولد یا کهولت)، در اموری نیز اختیار است، مثل انتخاب راه.

مگر این که اکثر انسان‌ها منحرف شده و می‌شوند به ربوبیت پروردگار عالم خدش‌های وارد می‌کند تا به رسولش وارد نماید؟ خیر. چرا؟ چون فرمود شما را به قوای «عقل، اختیار، اراده و انتخاب» نسبت به سایر مخلوقات مشرف نموده و برگزیده‌ام. لذا فرمود: شما را چون سایر مخلوقات مجبور نیافریدم و دین (اعتقادات) را اجباری نکردم، چرا که راه هدایت و رشد از گمراهی را برایتان آشکار ساختم:

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (البقره، ۱۶۷)

ترجمه: در دین هیچ اجباری نیست و (چرا که) راه از بیراهه به خوبی آشکار شده است پس هر کس به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد به یقین به دستاویزی استوار که آن را گسستنی نیست چنگ زده است و خداوند شنوای داناست.

#### و فرمود:

«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (الإنسان، ۳)

ترجمه: ما راه را به او نشان دادیم خواه شاکر باشد و پذیرا گردد یا ناسپاس (کفران نماید).

#### بر همین اساس به رسولش فرمود که به مردم بگوید:

«قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّٰ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ» (یونس، ۱۰۸)

ترجمه: بگو ای مردم حق از جانب پروردگارتان برای شما آمده است پس هر که هدایت یابد به سود خویش هدایت می‌یابد و هر که گمراه گردد به زیان خود گمراه می‌شود و من بر شما نگهبان (وکیل شما) نیستم.

و البته تصریح نمود که نعمت‌ها تمام و کامل داده می‌شود و حق از باطل به خوبی آشکار است و هدایت بدون هیچ نقص است، ولی اکثر مردم نمی‌دانند، ایمان نمی‌آورند و ...

«المر ۵ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ» (الرعد، ۱)

ترجمه: المر، این است آیات کتاب، و آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده حق است ولی بیشتر مردم نمی‌آورند (ایمان نمی‌آورند).

وظیفه، رسالت و کار پیامبران و در رأس آنها حضرت خاتم الانبیاء والمرسلین، حضرت محمد مصطفی (صلوات الله علیه و آله) که دینش جهانی و همیشگی می‌باشد نیز همین بوده است، که ابلاغ آیات الهی، تعلیم علم و حکمت، موعظه و پند و نصیحت، تهذیب و تزکیه ... و در نهایت برخوردار نمودن مردم از بهترین اسوه‌ی نظری و عملی (کتاب و سنت) و خلاصه همه‌ی شرایط هدایت و رشد را فراهم و مساعد نمایند، اما انسان مختار است که هدایت پذیرد یا خیر. و ایشان اختیار یا سلطه‌ای بر هدایت شدن دیگران نداشتند و وکیل آنها نیز نبودند. چنانچه در مورد هر پدر یا معلمی نیز چنین است. پس، اگر همه‌ی امت نیز منحرف شوند، ایراد بر نبی یا مرسل وارد نیست. چرا که نه تنها هدایت دلیل و موجب سلب اختیار نمی‌باشد، بلکه لازمه‌ی رشد بشری، همین اختیار است. لذا به او فرمود که تو فقط تذکر بده و حقایق عالم هستی، گرایش‌های فطری و عقلی و چه باید کرد و نکردها را یادآوری کن، تو تسلط و سیطره بر مؤمن شدن یا نشدن کسی نداری:

«فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ \* لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ» (الغاشية، ۲۱ و ۲۲)

ترجمه: پس تذکر ده که تو تنها تذکردهنده‌ای \* بر آنان تسلطی نداری.

**و فرمود:** تو دوست داری که همه ایمان بیاورند، اما همه به خاطر این میل تو ایمان نخواهند آورد و تو را هم محافظ و وکیل ایمان مردم نکردم. من خودم اگر می‌خواستم کاری می‌کردم که همه در ایمان مجبور باشند و هیچ کس شرک نرزد:

«وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ» (الأنعام، ۱۰۷)

ترجمه: و اگر خدا می‌خواست آنان شرک نمی‌آوردند و ما تو را بر ایشان نگهبان نکرده‌ایم و تو وکیل آنان نیستی.

www.x-shobhe.com

**سوال ۱۱:** چرا مسلمانان (شیعیان) فقط یک دهه عزاداری می‌کنند و عاشورا که تمام شد، همه چیز تمام می‌شود؟ (کامپوت) (۱۸ آبان ۱۳۹۱)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

قبل از پاسخ مستقیم به سؤال دقت، تأمل و تعمق شود که چرا ضدتبلیغ برای عزاداری شیعیان، به ویژه عزاداری سیدالشهداء (علیه‌السلام) این قدر زیاد است؟ گاه می‌گویند: اصلاً چرا پس از ۱۴۰۰ سال عزاداری کنیم؟ گاه از در دیگری وارد شده و می‌گویند: باید به اهداف ایشان توجه کرد نه به مصیبت‌ها؛ گاه می‌گویند: چرا این شیعیان افراط کرده و خارج از دهه نیز هیئت برگزار کرده و عزاداری می‌کنند؟ و گاه همین سؤال را در اذهان شایع می‌کنند که: ای بابا، اینها فقط همین ده روز امام حسین (ع) را می‌شناسند و عزاداری می‌کنند...؟

پس معلوم است که در این عزاداری‌ها حکمت‌ها و آثاری نهفته است که بسیاری را خوش نمی‌آید، چرا که به ضررشان تمام می‌شود.

اما پاسخ کسی که (مانند کاربر گرامی ارسال‌کننده) صادقانه سؤال می‌کند، در بررسی اهداف و نیز حالات و احوالات شیعیان نهفته است.

**الف -** عزاداری به این شکل عمومی در دهه، یک رسم است، یک سنت فرهنگی است که البته پیام‌ها و آثار خودش، که از جمله زنده نگه‌داشتن واقعه و بالتبع آثارش می‌باشد را دارد. لذا عزاداری عمومی پس از پایان دهه به اتمام می‌رسد. اما دلیل نمی‌شود که امام حسین (ع)، حرکت، جهاد و خط او فراموش شده باشد. مگر می‌توان گفت که صاحب عزا یا خانواده‌ی یک متوفی یا شهید، فقط در شب ختم، سوم، هفتم، چهلم و در نهایت سال یا سالگردها به یاد او می‌افتند؟! و در نهایت سعی دارند که القا کنند بیشتر یک عادت ملی است تا سنت فرهنگی و نیز القا کنند که دیگر مردم به یاد ایشان نیستند.

**نکته:** دقت شود همین شعاری که اخیراً و شاید از روی صدق و محبت باب شده و در پیامک‌ها یا ایمیل‌ها نوشته می‌شود «کاش محرم یادمان نرود» بار منفی‌اش بیشتر است. چرا که ناخودآگاه القا می‌کند که مردم فراموش می‌کنند و این شعار با حسرت می‌گوید: «ای کاش» فراموش نکنند. در حالی که این مردم ۱۴۰۰ سال است که در هیچ شرایط سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و ... فراموش نکرده‌اند و نمی‌کنند.

**ب -** برای همه این طور نیست که اول دهه یاد امام حسین (ع) و مصیبت‌هایش بیافتند و فردای عاشورا همه چیز را فراموش کنند. بلکه مراسم عزاداری عمومی را پایان می‌دهند، ولی هر یک جرعه آبی که می‌نوشند، به یاد عطش او «یا حسین» می‌گویند، یا هر مصیبتی که به خودشان وارد می‌شود، یاد مصیبت‌های ایشان و خاندانش می‌افتند. چنانچه هر ظلم و ظالمی که می‌بینند، به یاد معاویه، یزید، شمر و سایر ظالمین می‌افتند. عده‌ی بسیاری هر ماه، هر هفته و یا حتی هر روز زیارت عاشورا می‌خوانند، و آنان که معرفت، محبت و ایمان محکمتری دارند، حتی یک لحظه هم غافل نشده و دائم به یاد ایشانند و در خط ایشان حرکت می‌کنند.

پس این شائبه و شایعه که مسلمانان پس از پایان عاشورا فراموش می‌کنند نیز فقط یک ضدتبلیغ علیه عاشورا و آثار آن در بیداری مسلمانان است.

**ج -** اما یک نکته‌ی مهم در اسباب و علت توجه ذهن و اذهان (در هر امری) وجود دارد که باید به آن توجه نمود.

اگر یک امر برای کسی بسیار مهم باشد، دائم به یاد آن است و برای توجه نیازی به عامل بیرونی ندارد، اما اگر برای کسی از شناخت و اهمیت کمتری برخوردار باشد و یا توجهش به خاطر مشاغل دیگر نسبت به آن موضوع کمتر شده باشد، آن وقت است که عوامل بیرونی [که به آن ذکر - یادآوری] گفته می‌شود، در به خود آمدن و بازگشت توجه او مؤثر است. چنانچه به پیامبرش فرمود:

«فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ \* لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ» (الغاشیه، ۲۱ و ۲۲)



ترجمه: پس تذکر ده (یادآوری کن) که تو تنها تذکردهنده‌ای (یادآورنده‌ای) \* هیچ تسلطی بر آنان نداری.

به همین جهت، نماز نیز ذکر است و فرمود «**اقم الصلوة لذكری** - برای یاد من اقامه نماز کنید». یاد خدا ذکر است و دائم‌الذکر کسی است که همیشه متوجه باشد.

توجه به خدا، اسلام، قرآن، پیامبر اکرم<sup>(ص)</sup>، اهل بیت<sup>(ع)</sup>، مرگ، برزخ، قیامت و ... همه از مصادیق ذکر هستند. یا مثلاً حضرت امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup> می‌فرماید: «وقتی (در یک امر دنیوی) زیاد مغموم یا خوشحال می‌شوید، به قبرستان بروید.» چرا که همان موضوع غم یا خوشحالی می‌تواند توجه انسان را منحرف کند و باورهای کاذبی به او القا کند، اما می‌رود به قبرستان و متذکر می‌گردد که پایان دنیا همین است.

یاد امام حسین<sup>(ع)</sup> و دهه‌ی محرم و ... نیز همین‌طور است. برخی دائم‌الذکر هستند، همیشه به یاد و در خط هستند و برخی دیگر به هنگام حادثه یا چیزی که آن حافظه‌ی فراموش شده را یادآور گردد، متوجه می‌گردند.

مراسم عزاداری در دهه‌ی محرم، یک ذکر عمومی است. همه را متوجه می‌کند. حتی آنان که بسیار دور شده‌اند را با یادآوری نزدیک می‌کند، و چون این ذکر و یادآوری عمومی به پایان رسید، باز ذهنشان و توجه‌شان معطوف به امور یا علایق دیگر می‌شود. اما برای برخی عزاداری یک ملت در زمان واحد نیز هم تأثیری ندارد.

یا به قولی، برخی خودشان بیدار هستند، برخی دیگر با یک صدای کم بیدار می‌شوند، برخی خوابشان سنگین است و با صدای بلند بیدار می‌شوند، و برخی دیگر، از جمله کسانی که خودشان را به خواب زده‌اند را اصلاً نمی‌توان بیدار نمود.

#### **مرتبط:**

[فلسفه و حکمت عزاداری برای معصومین \(ع\) چیست؟](#)

[چرا بعد از ۱۴۰۰ هنوز در شهادت‌ها یا روز عاشورا \(دهه\) سیاه می‌پوشیم؟](#)

**سوال ۱۲:** با توجه به این که کعبه برای زیارت است نه پرستش، آیا دست کشیدن و بوسیدن آن اشکال ندارد؟ (لیسانس) (۲۰ آبان ۱۳۹۱)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

به چند نکته‌ی بسیار مهم و کلیدی در این بحثی (که بسیار مطرح می‌شود) دقت نمایید:

#### نکته‌ی اول - کعبه:

اگرچه کعبه در حج و عمره زیارت می‌شود، اما کعبه برای زیارت هم نیست، بلکه بیت‌المعمور است، بیت‌العتیق است، بیت الله است، تصویر مادی عرش الهی روی زمین است، قطب مادی و مرکز توجه و جهت مسلمین است، زادگاه ولایت، لذا «قبله» است. یعنی سمت و سوی معنوی و مادی قرار گرفتن در محضر الهی.

#### نکته‌ی دوم شرک نبودن زیارت، دست کشیدن، بوسیدن:

به رغم تفکر و فرافکنی وهابیت، هر دست کشیدن و بوسیدنی نیز از مصادیق پرستش نیست، هر چند که می‌تواند از مصادیق محبت یا تکریم باشد. مگر انسان دست پدر و مادر یا معلم و یا حتی پای پدر و مادر را ببوسد، آنها را پرستش کرده و شرک است؟ یا اگر از باب تبرک دستی بر آیات قرآن در کتاب، یا روی در و دیوار مسجد یا حرمی بکشد، آن را پرستش کرده است؟ اگر چنین باشد که هر مصاحفه، دست دادن و روبوسی در دید و بازدیدها نیز از مصادیق پرستش بوده و شرک می‌شود.

دقت شود که پرستش (چه خدا و چه غیر خدا)، وقتی است که پرستنده، شخص یا چیزی را معبود خود گرفته باشد. آن وقت نه وقت دست دادن و بوسیدن، بلکه هر گونه نگاه یا توجه عابدانه به آن نیز از مصادیق عبادت و بندگی و پرستش است. اما اگر به قصد عبادت نباشد، حتی نماز و روزه نیز عبادت نیست. چنانچه قرآن راجع به برخی از نمازگزاران می‌فرماید: «فویل للمصلین - وای بر این نمازگزاران».

اگر انسان دست مادرش را نیز به قصد بندگی ببوسد شرک است، و اگر انسان دست او یا دیوار کعبه را به قصد پرستش خدا ببوسد، عین عبادت است. چنانچه نماز برای خدا عبادت و برای ریا یا هر هدفی به غیر از قرب به خدا، شرک است. لذا نیت می‌کنیم دو رکعت نماز صبح می‌خوانم، قربة‌الی‌الله.

#### نکته‌ی سوم - آثار و قوانین محبت و طریق ابراز:

دقت شود که وهابیت انگلیسی، تلاش بی‌وفقه‌ای داشته و دارد که «محبت» را که روح اعتقادات، گرایشات و عبادات مسلمین است از آنها بگیرد، تا اسلامشان مبدل به جسدی گردد که جسم و شکل دارد، اما روح ندارد. همین اسلام خشک و بی‌روح وهابی‌ها و سلفی‌هاست که به جای عشاق و پویندگان راه سیدالشهداء اباعبدالله‌الحسین<sup>(ع)</sup> و منتظران حضرت مهدی<sup>(عج)</sup>، تروریست‌هایی چون القاعده و طالبان یا رژیم‌هایی چون سعودی و بحرین را به ارمغان می‌آورد که امریکا و انگلیس را عبادت کرده و مسلمین را قتل عام می‌کنند.

دقت شود که همیشه و در هر حال و کاری، هدف همان محبوب است و محبوب هدف است. و محبت انگیزه و موتور حرکت است. (۱) خداوند متعال و هادی، آیات بسیاری در اثبات توحید و نبوت و معاد نازل می‌نماید، اما آنجا که می‌خواهد دستور حرکت دهد، محبت را محور قرار می‌دهد، چرا که انگیزه و موتور حرکت فقط محبت است و نتیجه‌ی حرکت به سوی محبوب را نیز «محبت متقابل» برمی‌شمرد نه بهشت و نعمت‌هایش:

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (آل عمران، ۳۱)

ترجمه: بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد و گناهان شما را بر شما ببخشد و خداوند آمرزنده‌ی مهربان است.

و برای همین اثر عشق و محبت است که به پیامبرش فرمود: بگو از شما چیزی نمی‌خواهم مگر مودت (کف محبت) اهل بیتم را.

از قوانین محبت (به هر کسی یا هر چیزی) این است که به قول حکما «حبّ ذات، حبّ آثار ذات را به دنبال می‌آورد»، یعنی شما به هر چه محبت داشته باشید، به هر چه که اثری از اوست نیز محبت پیدا می‌کنید. و ابراز محبت او نیز به اشکال مختلف است. گاه بیان می‌دارد، گاه دست می‌کشد، گاه نگاه می‌کند، گاه می‌بوسد و ... آن که به خدا محبت دارد، پیامبر خدا، کتاب خدا، دین خدا، مؤمنین به خدا و ... را نیز دوست دارد، و آن که مثلاً به طاغوتی چون امریکا و انگلیس محبت دارد، سیاست آنها، زبان آنها، اخلاق آنها، مد لباس آنها، شو و موسیقی آنها ... و در و دیوار متعلق به آنها را نیز دوست دارد. در دل آنان وقتی اسم و یاد نیویورک، لندن و پاریس می‌آید، همان شوقی ایجاد می‌شود که در دل مؤمن وقتی اسم و یاد مکه، مدینه، کربلا، مشهد و ... می‌آید ایجاد می‌شود. چون: حبّ ذات، حبّ به آثار ذات را به دنبال دارد.

ندیدیم که مادر چگونه نامه یا عکس فرزند خود را که به مسافرت رفته است دست کشیده و می‌بوسد؟ ندیدیم در موزه‌ها، نمایشگاه‌ها و ... روی کالاها یا اجناس نوشته‌اند «لطفاً دست نزنید»، چرا؟ چون می‌دانند وقتی انسان دوست دارد، ناخودآگاه می‌خواهد ارتباطی بین خود و محبوب برقرار نماید و دستش را برای لمس دراز می‌کند.

دست کشیدن و بوسیدن کعبه یا در و دیوار مسجد یا ضریح در حرم نیز همین‌گونه است. همه از محبت است. بوی پیراهن یوسف و کشیدن آن به چشم است. و آن هم محبتی در طول محبت الهی، لذا نه تنها شرک نیست، بلکه عین عبادت پروردگار عالم است. مؤمن چون خدا را دوست دارد، مقربین و محبین و محبوبین او را هم دوست دارد و این محبت خود را بروز می‌دهد، وگرنه هیچ موحد و مؤمنی آهن و گچ و سیمان بوس نیست. بلکه عشق به ذات، عشق آثار به ذات را در آنان ایجاد کرده است. و برای محبوب اصلی، زیارت می‌کنند، مضافه می‌کنند، ربوبی می‌کنند ... و آنان که تلاش می‌کنند روح محبت را بگیرند، اهل شرک و بدعت هستند.

**سوال ۱۲:** هر کسی دین و مذهب خود را به حق می‌داند. ما شیعیان نیز خرافاتی داریم. مثلاً ائمه (ع) را به جای خدا صدا می‌کنیم! آیا این شرک نیست؟ پاسخ چیست؟ (کارشناسی) (۲۵ آبان ۱۳۹۱)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

اگر «حق و باطل» هیچ معیار و نیز ملاکی برای تشخیص نداشته باشد، به طور کلی انسان سردرگم است و در چنین حالتی دیگر فرقی ندارد که چه کسی به کدام دین یا مذهب، یا اعتقاد، یا رسومی باور داشته و پایبند باشد؟ و جای هیچ ایراد و انتقادی به هیچ کسی و هیچ مکتبی وجود ندارد. چرا که هر کس خودش را معیار و نیز ملاک تعریف «حق و باطل» قرار داده و بر اساس «خودمحوری»، خود و باورهایش را بر حق می‌داند.

**الف -** اگرچه معیار، ملاک و محک قرار دادن [خود = نفس] از زمان ابلیس بروز پیدا کرده و علنی شد، اما نگاه امروز فلسفه‌های غربی نیز همین است که آن را با جملاتی متفاوت و توجیحات متعددی به روز کرده و بیان می‌دارند. مثل این که می‌گویند: «انسان محور است» - «لذت ملاک تعیین حق و باطل است» - «ارزشی اصالت ندارد و همه چیز نسبی است و به خود فرد و منافعش برمی‌گردد» - «مفاهیم کلی وجود ندارد» و ... .

این به اصطلاح فلسفه‌ها، همه به خاطر توجیه استکبار و ظلم نظام سلطه، در پوشش فرضیه و فلسفه، به اذهان عمومی القا می‌گردد تا دیگر هیچ خطکش و ترازویی نداشته باشند و نگویند: این حق است و آن باطل - این درست است و آن غلط - این اصلاح است و آن افساد - این عدل است و آن ظلم و ...، بلکه بگویند: هر کس نظری دارد، این به نظر من باطل است، اما دلیل نیست که حتماً بر باطل باشد. آن به نظر من ظلم است، اما دلیلی نیست که حتماً ظلم باشد. کار همه می‌تواند درست باشد، هم یزید و هم امام حسین<sup>(ع)</sup>.

در چنین نگاهی که هیچ معیار، ملاک و محکی برای تمیز حق از باطل و درست از نادرست و ارزش از ضد ارزش وجود ندارد، آنچه غالب می‌شود، «نظام سلطه» است. چرا که انسان نمی‌تواند بدون قانون، زندگی فردی و اجتماعی داشته باشد. حق و باطل و ارزش و ضد ارزشی هم که وجود ندارد، مفاهیم کلی هم که نداریم، پس چه کنیم؟ کدام قانون را طرفداری و بر خود حاکم کنیم؟ پاسخ روشن است: قوانین آن کس را که زورش بیشتر است و می‌تواند تعاریف و قوانین خود را بر دیگران تحمیل کند.

در حالی که ما [به ویژه مسلمین و بالخصوص شیعیان] معتقدیم که حق و باطل، درست و نادرست، ارزش و ضد ارزش و ...، معیار، ملاک و محکی دارد که در صدر آنها «عقل و فطرت» است و وحی نیز عقل و فطرت را متذکر شده و بیدار، هوشیار و بصیر می‌نماید. موجب می‌گردد پرده‌های نفس کنار رود و حقایق عالم هستی مشهود گردد.

پس اگر خواستیم بدانیم کدام دین، مذهب یا مکتبی درست می‌گوید (بر حق است) یا کدام غلط (بر باطل است)؟ معیار و ملاکی به عنوان «عقل» وجود دارد که به مدد آن «وحی» نیز درک و باور می‌شود. و ملاک ما گفته‌ها و ادعاهای افراد نیست که بگوییم: هر کسی خودش را بر حق می‌داند، پس همه عین هم و مساویند! چرا که در جهان بینی اسلامی، معیار و ملاک و محک، علم و حکمت الهی است نه «خود = من = نفس». و این مهم نیز با «عقل و فطرت» به اثبات می‌رسد. مگر این که در کفر و انکار لجاجی باشد.

**ب -** اما در خصوص خرافات شیعیان! اول در نظر داشته باشید که ملاک مذهب، متن آن است نه رفتار گرویدگان به آن که ممکن است دستخوش خرافات گردد. دوم دقت فرمایید که ابتدا می‌گویند در تشیع نیز خرافات وجود دارد و زود زیارت یا توسل به ائمه<sup>(ع)</sup> را مثال می‌آورند که القا کنند این یک خرافه است! و سوم آن که به دروغ و اتهام می‌گویند: ما اهل بیت<sup>(ع)</sup> را به جای خدا صدا می‌کنیم و آنها را به جای خدا گذاشته‌ایم، و سپس تهمت خود را وارد دانسته و می‌پرسند: «آیا این شرک نیست؟!»

چرا، اگر عوام احمقی اهل بیت<sup>(ع)</sup> را به جای خدا بگذارد و یا به جای خدا آنها را صدا بزند، عین شرک است. اما کدام شیعه‌ای در طول تاریخ تشیع چنین کاری کرده است؟! اگر نادان‌هایی به نام تشیع یا محبت اهل بیت<sup>(ع)</sup> این کار را کرده باشند نیز از نظر تشیع مردود و بر باطل شمرده شده‌اند.

اگر شیعه امام را به جای خدا گذاشته باشد، به إله بودن آن شهادت می‌دهد نه به ولایت آنان از جانب خدا. اگر خدا به موحدین و مؤمنین فرمود: که برای اطاعت من، به پیامبر اکرم<sup>(ص)</sup> رجوع کنید، از او اطاعت کنید، از او تبعیت کنید، او را اسوه (الگو) قرار دهید، اختلافات خود را نزد او ببرید، هر چه حکم کرد بپذیرید و بدانید که خارج از وحی هیچ نطقی، هیچ منطقی و هیچ گفتار و عملی ندارد، او را دوست داشته باشید، آنچه او آورد بپذیرید و آنچه واگذاشت رها کنید و ... (همه‌ی موارد تصریح در آیات قرآن کریم است)، برای اطاعت خدا باید چه کنیم؟ بگوئیم: خیر ما چون موحد هستیم فقط خدا را قبول داریم و رسولش را کنار می‌زنیم؟! آیا این تفکر و بدعت و جایگزین کردن نظر شخصی «خود» به جای امر الهی، خودش شرک نیست؟! کدام معرفت، محبت، اطاعت، دعا، توسل و ... در شیعیان، عین دستور پیامبر اکرم<sup>(ص)</sup> برای سعادت دنیا و آخرت نیست؟ مگر عبادت و اطاعت خدا چگونه محقق می‌گردد؟! نکند غیر از شیعیان، مابقی مستقیم از خدا اخذ وحی می‌کنند، کسب علم می‌کنند، چه باید کرده‌ها و نباید کرده‌ها در شئون مختلف را می‌پرسند، ارتباط مستقیم و بدون هیچ وسیله‌ای (که حتی نماز و روزه و تلاوت قرآن نیز وسیله‌ای برای رشد و قرب است) با خدا دارند و شیعه خبر ندارد؟ یا آن که خیر، هر وسیله‌ای جایز است، به جز رجوع و وسیله قرار دادن اهل بیت<sup>(ع)</sup>؟

**ج -** چه کسی گفته است که صدا کردن هر کس دیگری، حتماً قرار دادن او به جای خداوند متعال است؟! آیا چون خدا علیم و حکیم است [وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ]، هیچ کس نباید نزد عالمی تعلّم کند و معلم خود را صدا کند؟ آیا چون خدا وکیل همگان است و به موحدین و مؤمنین دستور داده شده که به خدا توکل کنند [وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ] هیچ کس نباید در هیچ امری وکیلی بگیرد؟! آیا چون خداوند متعال شفا دهنده است و در کتاب خودش برای مؤمنین شفا و رحمت قرار داده است [وَنُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ] هیچ مؤمنی نباید برای معالجه به پزشک مراجعه نماید و ...؟

**د -** شیعه، هیچ احدی و هیچ چیزی و از جمله [خود = نفس] را به جای خدا قرار نداده و به جای خدا صدا نمی‌کند، بلکه به امر خدا، در راه خدا، در طی صراط مستقیم خدا، در پیروی از رسول خدا<sup>(ص)</sup> و آنچه او از جانب حق تعالی فرموده ... و در نهایت «قربة الی الله»، هر عالمی، هر حکیمی، هر مؤمنی و در رأس آنها اهل عصمت<sup>(ع)</sup> را ارج نهاده و به آنها رجوع می‌کند و همان طور که حق تعالی آنان را وسیله فیض قرار داده است، شیعیان نیز آنان را وسیله دریافت فیض قرار می‌دهند. آنها را در راه خدا دوست دارند و به امر خدا به آنان محبت می‌ورزند و همین محبت به آنان انگیزه‌ی اطاعت و پیرویشان می‌گردد. به همین دلیل به آخرین نبی خود فرمود که به مؤمنین و اهل عمل صالح بگو، مزدی به جز مودت (که کف و حداقل محبت است) از شما نمی‌خواهم (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى). اگر این مودت و محبت بود، اطاعت نیز خواهد بود. و لازمه‌ی اطاعت نیز پیروی و تبعیت است. فرمود به بندگانم بگو، اگر خدا را دوست دارید، از من (رسول<sup>(ص)</sup>) تبعیت کنید. آن وقت خدا شما را دوست خواهد داشت، چرا که پاداش محبت، همان محبت است، نه بهشت و حور و قصر. و محبت و پیروی، ارتباط نزدیک و وصال و لقاء را به ارمغان می‌آورد.

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ» (آل عمران، ۳۱)

ترجمه: بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد و گناهان شما را بر شما ببخشد و خداوند آمرزنده‌ی مهربان است.

**سوال ۱۴:** جوان مجرد که امکان ازدواج ندارد و فشار زیادی را متحمل می‌گردد، چه کند که مبتلا به زنا یا اسمتنا نگردد؟ چگونه می‌توان با وسوسه‌ها مبارزه کرد؟ (مترجمی زبان) (۳۶ آبان ۱۳۹۱)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

غرایز و هواهای نفسانی [چه غریزه‌ی شهوت جنسی باشد و چه غرایز و هواهای دیگر نفسانی]، نه تنها قابل سرکوب نیستند، بلکه اصلاً نباید سرکوب شوند. چرا که هر چه در وجود ما هست را خداوند حکیم داده است و هر چه او داده لازمه و نیاز رشد طبیعی انسان می‌باشد.

و البته در رفع این نیازها یا به تعبیر دیگر ارضای غرایز، لذت نیز قرار داده است. منتهی قابل کنترل هستند.

#### الف - لذت رفع نیاز و نیل به کمال:

حکمت این لذت شدید نیز تنها این نیست که انگیزه و میلی برای ارضا ایجاد کند تا اقداماتی چون کار، تلاش، درآمد، روابط اجتماعی، ازدواج و ... صورت پذیرد، بلکه اساساً نهاد و فطرت بشر عاشق «کمال» است و لذت در قرب به کمال است. چه کمال معنوی و چه کمال مادی. رفع نقص و نیاز نیز عین قرب، وصال و لقای کمال است، لذا لذت دارد.

روح از رفع نیاز و نیل به کمال معنوی لذت می‌برد، عقل با تعقل، تفکر و کسب علم ارضا شده و از آن لذت می‌برد. قلب (جان آدمی) از فهم، ادراک و حبّ و بغض حقیقی لذت می‌برد، و بدن نیز با ارضای نیازهای مادی به کمال رسیده و لذت می‌برد. خوردن، خوابیدن، جماع، کسب مال و رفاه، خانواده و خویشان زیاد و ... همه کمال هستند و کمال نیز (چه مادی و چه معنوی) زیبایی و زینت است و رسیدن به آن لذت دارد.

پس غرایز نه تنها بد نیستند، بلکه همه عطای الهی هستند و رشد و کمال نیز مستلزم ارضای صحیح آنهاست. پس نباید سرکوب شوند، بلکه باید درست، صحیح و به موقع، رفع نیاز و ارضا گردند. و رفع یک نیاز و رسیدن به یک کمال نیز نباید مزاحم یا مخرب کمالات دیگر گردد.

شهوت جنسی نیز یکی از همین نیازهای ضروری رشد جسم است که از یک سو ارضای آن لذت شدیدی دارد و از سوی دیگر سرکوب یا اِعمال ریاضت و سختی به آن، آثار سوء و تخریبی شدیدی بر جسم، روان، روح، اعصاب، اخلاق و حتی دین انسان وارد می‌کند.

عقل سالم در بدن سالم است و بدن سالم، بدنی است که نیازهایش به موقع، بر اساس برنامه‌ی هدفمند و از طریق درست برآورده شود.

نه کسی حق دارد [و نه کار درستی است] که آن قدر مشغول نماز و روزه و ذکر گردد که حیات دنیوی، بدن و نیازهایش را فراموش کند و نه کسی حق دارد [و نه کار درستی است] که آن قدر متوجه حیات دنیا و ارضای نیازهای شهوانی گردد که خودش، راهش، کمالش و آخرتش را فراموش کند. لذا فرمود:

«زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَيْنِ وَالْقَطَائِرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِصَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ» (آل عمران، ۱۴)

ترجمه: دوستی خواستنی‌ها [ی گوناگون] از زنان و پسران و اموال فراوان از زر و سیم و اسب‌های نشاندار و دام‌ها و کشتزار [ها] برای مردم آراسته شده [لیکن] این جمله مایه‌ی تمتع زندگی دنیاست و [حال آن که] فرجام نیکو نزد خداست.

#### ب - پس چه کنیم؟

همان طور که بیان شد، ارضای به موقع و درست غریزه‌ی شهوت از طریق ازدواج، بهترین راه و بهترین کار است. لذا فرمود دختران خود را زود شوهر دهید و برای پسران خود زود زن بگیرید.

ازدواج را خدا آسان قرار داده، پس شما سختش نکنید. اما ما (فرهنگ دست‌ساز غالب بر جامعه) همه حلقه‌های یک زنجیره‌ی به هم پیوسته را شکافته‌ایم، و وقتی به حلقه‌ی شهوت جنسی می‌رسیم، معطل و تحت فشار می‌ماییم و می‌گوییم: پس چکار کنیم؟!

پاسخ منطقی این است که «یا اصلاح کنید و یا عواقبش را متحمل گردید.»

کار ما (جامعه) مثل این است که کسی احساس گرسنگی کرده باشد و ضرورت رفع این نیاز که اگر باقی بماند منجر به بیماری یا حتی مرگش می‌شود را درک کرده باشد، اما برای تهیه‌ی غذا، به جای نان، برنج، گوشت، لوبیا، روغن یا ...، پاره آجر، قطعه آهن، کمی طلا و نقره، مقداری چرم و پشم گوسفند را در ظرف ریخته باشد، به آن هم اهمیت نداده تا آبش تمام شود و به قطعات داغ و بد بو منجر گردد، سپس بگوید: پس من حالا چه کنم؟ چه غذایی و چگونه بخورم؟!

بهترین و سالم‌ترین راه ارضای شهوت جنسی (چه برای زن و چه برای مرد) که سبب کمالات جسمی، روانی، روحی و معنوی گردد، همان ازدواج است. منتهی، نظم لازم برای - ازدواج به موقع - را کنار گذاشتیم، توصیه‌ها و ملاک‌های اسلام را نادیده گرفتیم و ملاک‌های شخصی، قومی، عادت‌ی، غربی، چشم و هم چشمی و باورهای غلط را جایگزین نمودیم.

حال که دچار مشکل شده‌ایم از اسلام می‌پرسیم که پس ما چه کنیم؟!

### ج - چاره‌ها و بایدها و نبایدها؟

اما در عین حال در شرایط کنونی لازم است که اولاً خود جوانان در این عرصه تحولی ایجاد کنند و این سنت‌ها و باورهای غلط را در خود و خانواده بشکنند.

ثانیاً والدین اصرار بر این ملاک‌های غلط ننمایند و بیشتر مساعدت کنند.

ثالثاً جوانان سعی کنند که دست کم غریزه‌ی شهوت را با تحریکات کاذب، مانند: بدحجابی (چه دختر و چه پسر)، جذبه‌ی خیابانی، چشم‌نوازی، روابط کم یا زیاد آزاد، تماشای عکس و فیلم و ... تحریک نکنند تا فقط همان نیاز و فشار طبیعی که قابل کنترل است باقی بماند.

اگر گفته شد که هیچ کدام این کارها نمی‌شود، حالا بگویید چه کنیم؟ دیگر پاسخی ندارد. مثل این است که به پزشک بگویند: هیچ یک از دستورات عمل‌هایت را اجرا نمی‌کنیم، ولی بگو چگونه بهبود یابیم؟!

معلوم است که اگر راه حلال بسته شود، راهی جز حرام باقی نمی‌ماند. اگر ازدواج (چه دائم و چه موقت) صورت نپذیرد، راهی جز العیاذ بالله زنا، استمناء یا ریاضت، که هر سه حرام است، باقی نمی‌ماند.

### جدید:

یادداشت سردبیر: «من»، حقایق عالم هستی و وقایع جهان - «من»، عاشورا و ظهور



**سوال ۱۵: چرا خدا دعای ما را مستجاب نمی‌کند و اگر مصلحت نیست، چرا به مصلحت نمی‌کند؟**

(۲۹ آبان ۱۳۹۱)

**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:**

خداوند کریم امر به دعا و ضمانت به استجاب نمود، پس دعا را مستجاب می‌نماید، ولی استجاب دعا این نیست که فرمانبردار دستورات دعاکننده باشد و یا حتماً همان چیزی که او خواست را در همان زمانی که او خواست بدهد.

بدیهی است که اگر دعای بندگانش را مستجاب نمی‌نمود، یا همه هلاک شده بودند و یا حتی مؤمنین و دعاکنندگان نیز در شرایط خیلی خیلی ناخوشایندی به سر می‌بردند، چرا که از نظر لطف الهی محروم شده بودند. لذا به پیامبرش (ص) فرمود که به بندگانم بگو اگر دعای شما نبود که به شما نظر نمی‌کردم، و بدیهی است هر کس تکذیب کند، خودش لوازم عذاب خود را فراهم کرده است:

«قُلْ مَا يَعْزُبُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا» (الفرقان، ۷۷)

ترجمه: بگو اگر دعای شما نباشد پروردگارم هیچ اعتنایی به شما نمی‌کند در حقیقت شما به تکذیب پرداخته‌اید و به زودی [عذاب بر شما] لازم خواهد شد.

خداوند کریم دعا را مستجاب می‌نماید، اما دنیا را دار جبر نیافریده که اگر هیچ شرطی نیز برای تحقق امری فراهم نبود و یا به قولی مصلحت نبود نیز به زور و یا به صورت معجزه‌ای آن را به مصلحت نماید. قضا و قدر، علت و معلول، تأثیر و تأثر، حرکت و محرک و ... همه لوازم وقوع یک اتفاق است و چنین نیست که اگر خواست یک نفر مغایر با تمامی شرایط بود، خدا [با توجه به ارتباط همه‌ی اجزای مادی و غیرمادی عالم هستی با یکدیگر]، تمام نظم عالم را بر هم زند تا غیرمصلحتی را مصلحت نماید. انتظار چنین درخواست غیرحکیمانه و غیرعادلانه‌ای از خداوند حکیم و عادل، همان دعای غیرقابل استجاب است.

در عین حال دقت فرمایید که دعا و استجاب دعا تعاریف، شرایط و چارچوب‌هایی دارد و استجاب یا عدم استجاب دعا، علل و حکمت‌های متعددی دارد که به اختصار می‌گویند لابد مصلحت نیست. که به عنوان مثال نکات ذیل برای روشن‌تر شدن موضوع ایفاد می‌گردد:

**\*- دعا لفظ نیست، بلکه خواستن است و خواستن کار دل و اراده است. اگر به لفظ چیزی گفته می‌شود، باید بیان خواست و اراده‌ی قلبی باشد، وگرنه فقط صوت است و ارزشی ندارد. لذا بسیار اتفاق می‌افتد که انسان با اصرار و مکرر به زبان چیزی می‌خواهد، اما به دل خواهان آن نیست. کسی که برای خواسته‌اش تلاشی نمی‌کند، معلوم است که نمی‌خواهد. مثل کسی که مقام قرب شهدا را می‌خواهد اما تلاش نمی‌کند، مانند کسی است که علم بخواند، اما تحصیل علم ننماید. راجع به همه‌ی دعاها نیز همین طور است. کسی که چیزی بخواند، خودش تلاش درستی برای رسیدن می‌کند. لذا امام رضا(ع) فرمود: کسی که دعا کند و دنبالش نرود، خودش را مسخره کرده است.**

**\*- گاهی انسان چون در لفظ از خدا چیزی می‌خواهد، گمان می‌کند که دعایش را نزد خدا برده است، لکن در عمل امید دارد که دیگری خواسته‌اش را مستجاب نماید. یعنی برای آن دیگری استقلال در تأثیر قائل می‌گردد. نه این که از خدا بخواند وسیله‌سازی کند، چه آن دیگری باشد یا هر کس دیگری. بلکه باور، امید و اتکایش به همان دیگری است. پس در چنین حالتی او خدا را نخوانده است، بلکه لفظش خداست، دلش دیگری را می‌خواند. منتهی وقتی کارش نمی‌شود، به خدا معترض می‌گردد که پس چرا ندادی؟**

**\*- گاهی انسان در ضمن این که خواسته‌ای دارد و آن را نیز از خدا می‌خواهد، کارهای دیگری می‌کند که راه دعایش را می‌بندد و یا استجاب را به تأخیر می‌اندازد یا کلاً منتفی می‌کند. گاه انسان دچار گناهان یا خطاهایی می‌شود که پرده‌های حفاظتی را می‌درد (اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَهْتِكُ الْعِصْمَ)، گاه گناهانی می‌کند که سبب می‌شود مصیبت‌ها و گرفتاری‌ها بر او بارند (اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُنْزِلُ النَّقَمَ)، گاه**

گناهانی می‌کند که نعمت‌های داده شده و نعمت استجابت را نیز ضایع می‌کند (اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُغَيِّرُ النِّعَمَ)، و گاه گناهانی می‌کند که دعای او را حبس می‌کند (اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَحْبِسُ الدُّعَاءَ).

\*- گاهی هیچ شرایطی برای استجابت دعا در آن زمانی که دعاکننده خواسته فراهم نیست.

\*- گاهی استجابت در همان فراهم کردن شرایط و زمینه‌های لازم است. مثل کسی که پول و گشایش بخواهد، شغل خوبی سر راهش قرار گیرد و یا علم بخواهد با استاد خوبی آشنا گردد.

\*- گاهی آنچه دعاکننده می‌خواهد واقعاً به مصلحتش نیست، ظرفیتش را ندارد، منحرف می‌شود، سبب نزول بلا می‌گردد و ...، اما چون اصرار دارد، از خدا می‌خواهد که همه‌ی عالم را تغییر دهد تا او به حاجتش برسد. از خدا افزایش ظرفیت ایمان نمی‌خواهد و تلاشی هم در این زمینه نمی‌نماید، اما در عین حال خدا و آخرت را قبول دارد و از خدا مثلاً گشایش بیشتری در رزقش می‌خواهد، و حال آن که خدا می‌داند همین گشایش بیشتر، او را منحرف می‌کند و او خواهان این انحراف نمی‌باشد.

«وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِّنْ صُرٍّ لَّلَجُوا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» (المؤمنون، ۷۵)

ترجمه: و اگر ایشان را ببخشاییم و آنچه از صدمه بر آنان [وارد آمده] است برطرف کنیم در طغیان خود کوردلانه اصرار می‌ورزند.

\*- گاهی آنچه به خیر خود می‌داند، شرّ اوست و آنچه به شرّ خود می‌داند خیر اوست.

«كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ وَعَسَى أَن تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَى أَن تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (البقره، ۲۱۶)

ترجمه: بر شما کارزار واجب شده است در حالی که برای شما ناگوار است و بسا چیزی را خوش نمی‌دارید و آن برای شما خوب است و بسا چیزی را دوست می‌دارید و آن برای شما بد است و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.

\*- گاهی آنچه به مصلحت خود می‌داند و به خدا اصرار دارد تا اگر به مصلحتش نیست نیز به مصلحت نماید، به ضرر دیگران است، اما بنده‌ی از خود راضی انتظار دارد که خواست او بشود، به دیگران هر چه می‌شود بشود.

\*- گاهی به وسیله‌ی لازم متوسل نمی‌شود. استجابت هر دعایی وسیله‌هایی می‌خواهد که باید دعاکننده به آن متوسل گردد و از جمله‌ی وسیله‌ها بعد از توسل به اهل بیت<sup>(ع)</sup>، توسل به نماز، به دعا، به نیکی به پدر و مادر، صله‌ی ارحام، صدقه و ... می‌باشد. خود فرمود برای تقرب وسیله بجوید و تلاش کنید. و البته که باید وسیله متناسب با هدف باشد:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (المائدة، ۳۱)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا پروا کنید و به او [توسل و] تقرب جوید و در راهش جهاد کنید باشد که رستگار شوید.

\*- ... و خلاصه هزاران هزار حالت و شرایط دیگر.

اما در عین حال فرمود: از رحمت من ناامید نشوید، مشرک نگردید، از من بخواهید، به فضل و رحمت من امیدوار باشید، به من توکل کنید، اعتماد کنید و دعا کنید. نه این که انسان فقط یک لفظی بر زبان براند، سپس مانند اربابان یا فرماندهان معترض گردد که چرا به اجرا درنیامد و نامش را هم عدم استجابت دعا بگذارد.

**سوال ۱۶:** در مورد قضا و قدر توضیح دهید و از کجا بفهمیم که کاری که می‌کنیم همان قضای الهی و سرنوشت تعیین شده ما می‌باشد؟ لطفاً با مثال‌های روشن توضیح دهید. (کارדانی برق) (۳۰ آبان ۱۳۹۱)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

اگر فرض ما از «قضا و قدر» و سرنوشت محتوم این باشد که بدون هیچ تأثیر و تأثیری از ناحیه‌ی ما، سرنوشتی به صورت محتوم (حتمی) تعیین شده و ما همان راه را می‌رویم، یعنی جبر بر ما حاکم است و هیچ اختیاری نداریم. که در این صورت دیگر معاد، حساب و کتاب، سؤال و جواب، پاداش و عقاب ... و بهشت دیگر معنایی ندارد. مگر کسی که مجبور بوده را حسابرسی کرده و جزا و پاداش می‌دهند؟!

**الف - قَدْر،** یعنی «اندازه». هر چیزی در هر لحاظی اندازه‌ی معلومی دارد. مثلاً می‌گوییم: «اندازه‌ی (قدر) این میز به لحاظ طولی ۲ متر و به لحاظ ارتفاع ۱.۷ متر است - به لحاظ جنسی چوب است، یعنی آهن یا پلاستیک نیست - به لحاظ قیمت مالی ۲۰۰ هزار تومان است - به لحاظ جایگاه، قدرش فراوان است، چون استادی پشت این میز نشسته و تعلیم می‌دهد و یا ارزش منفی دارد چون روی آن نقشه‌ی ظلم و جنایت بهن کرده و طراحی می‌کنند».

همه چیز همین طور است، یعنی خداوند متعال برای هر خلقی (حتی یک عنصر تک سلولی) قدر و اندازه‌ای معین نموده است و بر اساس آن اندازه‌ها، آن را هدایت می‌نماید. خواه هدایت تکوینی (قوانین خلقتی) باشد و خواه هدایت تشریحی (قانون‌گذاری برای بایدها و نبایدهای انسان دارای عقل و اختیار). لذا فرمود:

«سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى \* الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى \* وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى» (الأعلى، ۱ تا ۳)

ترجمه: نام پروردگار والای خود را به پاکی ستایش کن \* همان که آفرید و هماهنگی بخشید \* و آن که اندازه‌گیری کرد و سپس هدایت نمود.

و یا فرمود مقدرات عالم را در شب «قدر» به انسان کامل که خلیفه‌ی اوست می‌فرستد.

**ب - قضا،** یعنی «حتمی» شدن نتیجه‌ی حاصله از مقدرات. وقتی اندازه‌های آب معین بود، حدّ یا قدر انجماد یا تبخیر معین بود، نقش عامل زمان و قدر آن نیز معین بود ... و همه‌ی این شرایط فراهم آمد و به ضرورت معین شده آب در برودت زیر صفر قرار گرفت، قضای حتمی آن آب انجماد است و نمی‌شود گفت: «ما ظرف آبی در یخدان یا فریزر می‌گذاریم، اما ان شاء الله (اگر خدا بخواهد) به جوش می‌آید و یک لیوان چای داغ می‌خوریم. خیر حتماً یخ می‌زند.

**ج - قضا و قدر** در عملکرد و سرنوشت انسان نیز چنین است. اگر انسان عقل، شعور و اختیار دارد، اینها عطا‌ی الهی است، اینها اندازه‌های انسان است. پس انسان در برخی از امور محکوم جبر است و در برخی از امور اختیار دارد و می‌تواند سرنوشت خود را دنیا یا آخرت رقم زند.

به عنوان مثال کسی نمی‌تواند چون عقل، شعور، علم یا اختیار دارد، قدر یا اندازه‌های خورشید را برهم زند. خورشید هست، ویژگی‌ها و آثارش نیز هست، اما انسان می‌تواند چگونگی بهره‌وری مثبت یا منفی از آن را بر اساس همان اندازه‌های تعیین شده، اختیار کند. اگر زیر آفتاب سوزان نشست، چون به ایجاب اندازه‌های «قدر» حرارت و نیز بدن انسان، رطوبت پوستش تبخیر شده و می‌سوزد و اگر خواست می‌تواند با علم و احتساب اندازه‌ها، انرژی خورشیدی تولید نماید. حال شرایط هر کدام را فراهم نمود، نتیجه‌ی حتمی «قضا» می‌شود.

مرگ قضای الهی است. یعنی بر اساس اندازه‌ها (قدرها) همه‌ی انسان‌ها مرگ را می‌چشند. اما انسان اختیار دارد که با نماز، نیکی به والدین، صله‌ی ارحام، صدقه، رعایت بهداشت و سلامت و ... از طول عمر بیشتری برخوردار گردد (ولی مرگ حتمی است) و می‌تواند بر اساس همین اندازه‌ها، خود را از بلندی پرت کند یا با دارو و زهر خودکشی کند. اگر این شرایط را فراهم کرد، مرگ او حتمی «قضا» می‌شود.

پس بسیاری از امور را به اختیار خود انجام می‌دهیم و بر اساس اندازه‌هایی که وجود دارد، نتیجه‌ی آن حتمی می‌گردد. کسی نمی‌تواند بگوید که من آب می‌نوشم، تا باسواد شوم. علم قدری دارد و آب قدر دیگری. اگر کسی آب نوشید، قضای حتمی سیراب شدن است و اگر کسی تحصیل علم نمود، فضای حتمی باسواد شدن است.

اگر کسی دستش را روی آتش گرفت، قضای الهی او سوختن دستش است و اگر کسی مال یتیم خورد، آتش به شکم خود می‌ریزد و جسم و روحش با هم می‌سوزد. اما این که مال یتیم بخورد یا نخورد، در اختیار خودش است. در اینجا قدر الهی (یعنی اندازه‌هایی که خداوند حکیم قرار داده) این است که ماهیت ذاتی مال یتیم آتش است - آتش سوزاننده است - جسم و روح نیز سوزنده هستند - قدر الهی این است که به انسان عقل، شعور و اختیار داده است - قدر الهی این است که چه در نظام خلقت و چه با ارسال انبیا و وحی، اندازه‌ها را بیان داشته و بر اساس آنها راه رشد را نشان داده است و فرموده دستت را روی آتش نگیر و مال یتیم نخور ... - و قضای الهی نیز این است که وقتی کسی دستش را روی آتش گرفت یا مال یتیم خورد، حتماً و یقیناً می‌سوزد، یا اگر راه تقوا پیشه کرد، حتماً و یقیناً به فلاح می‌رسد.

**جدید:**

یادداشت سردبیر: «من»، حقایق عالم هستی و وقایع جهان - «من»، عاشورا و ظهور

**سوال ۱۷:** چرا ۱۲۴ هزار نبی همه در خاورمیانه بودند (یعنی مثلث ایران، رم و مصر)، مگر مردم چین، ژاپن و هند و یا سرخ پوستان نبی نمی‌خواستند؟ تکلیف کسی که هیچ نبی‌ای بر او نیامده چیست؟ (ه آذر ۱۳۹۱)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

پیش‌تر نیز به این سؤال پاسخ‌های مبسوطی ایفاد شده بود (۱)، اما گویا دوباره به صورت شبهه در اذهان مطرح می‌شود. لذا نظر گرامیان به نکات ذیل جلب می‌گردد:

**الف -** رم جزو مثلث خاورمیانه نیست و از همان قدیم‌الایام جزو اروپا محسوب می‌گردید.

**ب -** از کجا فهمیدند که ۱۲۴ هزار نبی همه در یک منطقه بوده‌اند؟ مگر آنها از اسامی و یا محل زندگی و نبوت یا رسالت آنان خبر دارند؟ قرآن کریم که چنین فهرستی ارائه نموده است. در کلام وحی فقط نام ۲۶ نفر از ۱۲۴ هزار نبی آمده است که عبارتند از: «آدم، نوح، ادریس، صالح، هود، ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یوسف، لوط، یعقوب، موسی، هارون، شعیب، زکریا، یحیی، عیسی، داود، سلیمان، الیاس، الیسع، ذوالکفل، ایوب، یونس، عَزِیر و حضرت محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌م‌وآله‌وسلم».

در روایات نیز در تفسیر برخی آیات نام چند نبی دیگر چون حضرت «خضر» یا «ارمیا» یا «حزقیل» آمده است که جمعاً از ۳۷ نفر بیشتر نمی‌شوند. پس از کجا فهمیدند که همه‌ی انبیای الهی در همین منطقه یا مثلث بوده‌اند و برای اقوام دیگر انبیایی اعزام نشده است؟

**ج -** همان‌طور که در شهر اصفهان و قبرستان تخت فولاد خودمان ۴ یا ۵ نبی الهی مدفون هستند که شاید هر کسی نیز اسامی آنان را نداند [یوشع، سلام، سلوم، سهولی ...]، بالاخره این ۱۲۴ هزار نبی (منهای ۳۶ یا ۳۷ اسم شناخته شده) در اقصی نقاط عالم بوده و مدفون شده‌اند که دیگر اثری از آنان باقی نمانده است. و لزومی هم نداشته که در کلام وحی از آنان نام برده شود.

**د -** بر اساس برخی از شواهد معلوم نیست که بسیاری از نوایغ علمی یا شخصیت‌هایی که در تاریخ به عنوان دانشمندان بزرگ شناخته شده‌اند، مانند افلاطون، ارسطو، فیثاغورس و ... که هیچ کدام نیز در خاورمیانه نبوده‌اند، از انبیا نبوده باشند. حضرت آیت‌الله جوادی آملی در این زمینه با اشاره به تحقیقات انجام شده‌ی گذشتگان می‌نویسند: «گروهی از عارفان و حکیمان به استناد برخی از تواریخ، حضرت ادریس را همان هرمس پنداشتند، همچنان که حضرت شیث را همان آغاثادیمون دانستند و عده‌ای شاید بر اثر همین هرمس و آغاثادیمون و فیثاغورس، مانند آنها مثل ارسطو ... را از انبیا دانستند».

(سیره‌ی پیامبران در قرآن، ص ۲۳۶، جوادی آملی، چ دوم، نشر اسراء)

مقبره‌ای که هم اکنون در وسط کلیسای سنت پیتر در وایتکان وجود دارد و بسیار با شکوه نیز مزین شده، منسوب به یکی از انبیای الهی به نام «پطرس» یا «پیتر مقدس» است، که اخبار و روایات ما نیز حاکی از آن است که حضرت نرجس خاتون از سلاله‌ی آن نبی مکرم است. و طبق صریح بیان حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام)، حضرت آدم (ع) که اولین نبی بود و بیش از هزار سال نیز عمر داشت، در هندوستان هبوط یافت و چه بسا پس از تکثیر نسل بنی‌آدم، انبیایی به آن دیار نیز گسیل شده باشد. و اگر در امریکای جنوبی یا شمالی و ... نیز اقوامی بوده‌اند، حتماً مورد هدایت قرار گرفته‌اند.

«وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَّنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ فَنظَرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظَرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِّبِينَ» (النحل، ۳۶)

ترجمه: و در حقیقت در میان هر امتی فرستاده‌ای برانگیختیم [تا بگوید] خدا را بپرستید و از طاغوت [= طغیان کرده‌ی فریبگر] بپرهیزید پس از ایشان کسی است که خدا [او را] هدایت کرده و از ایشان کسی است که گمراهی بر او سزاوار است بنابراین در زمین بگردید و ببینید فرجام تکذیب‌کنندگان چگونه بوده است.

**ه -** هدایت یک قوم منوط به این نیست که حتماً و حتماً خداوند متعال برای آنان یک نبی فرستاده باشد [هر چند که اگر لازم بوده، فرستاده است]، بلکه خداوند متعال هادی و حجت می‌فرستد، خواه نبی باشند یا رسول یا امام و فرستاده نبی و یا یک شاهدانی که گواه بر اتمام حجت باشند. چنانچه فرمود:

«وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ وَتَزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهَدَىٰ وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ» (النحل، ۸۹)

ترجمه: و [به یاد آور] روزی را که در هر امتی گواهی از خودشان برایشان برانگیزیم و تو را [هم] بر این [امت] گواه آوریم و این کتاب را که روشنگر هر چیزی است و برای مسلمانان رهنمود و رحمت و بشارتگری است بر تو نازل کردیم.

**و -** در عین حال، اگر همه‌ی ۱۲۴ هزار نبی حتی در یک شهر و یک خانه نیز به دنیا می‌آمدند، باز جای هیچ تشکیکی نبود. چرا که مسئله‌ی «نبوت» بعد از «توحید» و ایمان به خداوند یکتا مطرح است. پس اگر کسی خدا را نشناخته و باور ننموده باشد، اصلاً نباید در خصوص انبیای الهی سخن بگوید و اگر کسی خدا را شناخته است، می‌داند که خالق، رب، علیم، حکیم، هادی و نازل‌کننده‌ی وحی و ارسال‌کننده‌ی انبیا برای هدایت مخلوقاتش اوست و او بهتر می‌داند که چه کسی را مبعوث کند و حوزه‌ی نبوتش را کجا قرار دهد. «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ - خدا بهتر می‌داند رسالتش را کجا قرار دهد. (الأنعام، ۱۲۴)»

**ز -** در خاتمه‌ی این سؤال آمده است اگر نبی یا رسول (یا حتی امام و شاهدهی) برای فرد یا قومی نیامده باشد تکلیفش چه می‌شود؟ پاسخ روشن است، اولاً خدا برای هر کسی دو نبی قرار داده است، یکی نبی بیرونی که انبیای الهی می‌باشند و یکی نبی درونی که «عقل» است و همیشه نیز با اوست و راهنمایش است. مگر این که خودش به او توجه نکند. و در ثانی فرمود: خدا هیچ کس را بیش از وسعش مکلف ننموده است.



**سوال ۱۸:** باید در عوامل پیدایش واقعه کربلا بیان‌دیشیم نه این که در مصیبت امام گریه کنیم. این کارها (عزاداری‌ها) عوامی است! پاسخ این شبهه چیست؟ (۵ آذر ۱۳۹۱)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

انسان عقل دارد، قلب نیز دارد - شناخت دارد، محبت نیز دارد - تفکر دارد، حب و بغض نیز دارد. لذا انسان وقتی می‌تواند پرواز کند که هیچ یک از این دو بال او را قطع نکرده باشند. مگر اهل بیت<sup>(ع)</sup> که در عزای حسین بن علی<sup>(ع)</sup> می‌گریستند و امام زمان<sup>(عج)</sup> که می‌فرماید خون گریه می‌کنم، (العیاذبالله) شناخت نداشتند و از علل و عوامل غافل بودند.

اگر کسی به دنبال شناخت علل و عوامل قتل یکی از عزیزانش چون پدر، مادر، همسر یا فرزند رود، دیگر در غم آنها اندوهگین نشده و گریه نمی‌کند؟ این چه استدلال بی‌منطقی است که برای گریه در مصیبت امام حسین<sup>(ع)</sup> و یارانش می‌آورند؟! باید دید از چه چیزی ناراحتند و هدفشان چیست؟ قطعاً نگران غصه و گریه‌ی من و شما نیستند. بلکه اثری در این گریه‌ها هست که مزاحم اهداف و منافع آنهاست.

**اما به یک نکته‌ی کلیدی توجه نمایید**، شناخت شرط لازم برای حرکت است، اما شرط کافی نیست و شرط کافی برای حرکت و تبعیت «محبت» است. لذا آدمی الزاماً به دنبال چیزی که می‌شناسد نمی‌رود، بلکه به دنبال چیزی که دوست دارد می‌رود.

چه بسیارند کسانی که مضرات مشروبات الکلی یا مواد مخدر را می‌شناسند، اما چون دوست دارند و اتفاقاً همان مضراتش را نیز دوست دارند، مصرف می‌کنند.

امریکا، انگلیس و اسرائیل که تروریسم دولتی را استراتژی خود قرار داده‌اند، خودشان می‌دانند و می‌شناسند که کار مذموم و جنایت هولناکی است، اما چون دوست دارند، به دنبالش می‌روند و عمل می‌کنند و این استراتژی که محبوبشان می‌باشد را نصب‌العین قرار داده و تبعیت می‌کنند.

شیطان نیز خدای شناخت، فرعون و نمرود نیز می‌شناختند، بسیاری از یهودیان معاصران زمان، پیامبر اکرم<sup>(ص)</sup> را می‌شناختند، بسیاری نیز حضرت علی<sup>(ع)</sup> را می‌شناختند و خوب هم می‌شناختند، اما تبعیت و پیروی نکردند، چون چیزها و کسان دیگری را دوست داشتند، منافع را دوست داشتند که با این پیروی از دست می‌دادند. پس «محبت» عامل حرکت و «محبوب» سمت و سوی حرکت است. لذا شاهدیم که خداوند متعال در کلام وحی، ضمن آن که آیات بسیاری برای شناخت نازل می‌نماید، از «محبت» به عنوان انگیزه و عامل حرکت نام می‌برد و می‌فرماید که بگو اگر خدا را دوست دارید، از من تبعیت کنید و نتیجه‌ی این تبعیت را نیز همان «محبت» متقابل بیان می‌دارد:

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (آل عمران، ۳۱)

ترجمه: بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد و گناهان شما را بر شما ببخشد و خداوند آمرزنده‌ی مهربان است.

و می‌فرماید بگو که اجر رسالت، «مودت» است. و نمی‌فرماید که شناخت است، چرا که شناخت شرط لازم است و تا شناختی نباشد، نه محبتی پدید می‌آید و نه بغضی. اما شناخت تنها کافی نیست و انسان تابع محبوب شده و به سوی او می‌رود.

«ذَلِكَ الَّذِي يُشِيرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ» (الشوری، ۲۳)

ترجمه: این همان [پاداشی] است که خدا بندگان خود را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند [بدان] مرزده داده است بگونه‌ای از آن [رسالت] پاداشی از شما خواستار نیستم مگر دوستی درباره‌ی خوبشوندان و هر کس نیکی به جای آورد [و طاعتی اندوزد] برای او در ثواب آن خواهیم افزود قطعاً خدا آمرزنده و قدرشناس است.



**\* -** لذا دشمنان اسلام و مسلمین می‌دانند که این مودت و بالاتر از آن محبت به خدا، پیامبر اکرم (ص)، قرآن کریم، اهل بیت نبوت (ع)، اسلام، مسلمین، بشریت، عقل، عدالت، رحمت و ... است که مسلمانان را بیدار، هوشیار، بصیر و «خواهان» می‌کند، نه صرف شناخت. و این محبت است که آنان را در جهت وصال محبوب به حرکت و قیام وامی‌دارد، نه صرف شناخت.

کسانی که امام حسین (ع) را دوست داشتند، یاری‌اش کردند، نه کسانی که ایشان را می‌شناختند. مگر مسلمانانی که در مکه و مدینه ماندند و امام را همراهی و یاری نکردند و در واقع از او تبعیت نکردند، امام حسین (ع) و حقانیتش را نمی‌شناختند؟ مگر بطلان، حماقت و جنایات و یا دائم‌الخمری و میمون بازی یزید ملعون را نمی‌شناختند؟

امام حسین (ع) در کربلا فرمود: مگر مرا نمی‌شناسید، مگر حلال خدا را حرام یا حرام را حلال کرده‌ام؟ مگر نوهی پیامبر و فرزند علی و فاطمه علیهم‌السلام نیستیم؟ مگر قرآن نخوانده‌اید و ...؟ گفتند: چرا؛ با این همه تصمیم گرفتیم که با تو بجنگیم و تو را بکشیم. پس می‌شناختند، اما چند دینار یا لبخند فرمانده را بیشتر از خدا، رسول، اهل بیت (ع) و قیامتشان دوست داشتند.

مگر مردم امروز، به ویژه در جهان غرب، استبداد و استکبار امریکا و انگلیس را نمی‌شناسند؟ مگر از جنایات صهیونیسم بین‌الملل و رژیم جعلی اسرائیل خبر ندارند؟ مگر نمی‌دانند که آدم‌کشی، غصب، بی‌خانمان کردن... و بچه‌کشی جنایات هولناک و غیر قابل اغماضی است؟ به سگشان چپ نگاه کنید، پلیس را خبر کرده و به دادگاه شکایت می‌کنند و جبران ضرر و زیان رسیده به سگ را مطالبه می‌کنند ... پس می‌شناسند. اما علایق و محبتشان به سمت و سوی دیگری است.

**\* -** پس هم باید امام و امامت و ولایت را شناخت و هم مصادیق این معانی را (ائمه‌ی معصومین (ع) - هم باید دعوتشان را شناخت و هم باید موانع دعوت را شناخت (دشمن‌شناسی) - هم باید علل و عوامل رشد و سقوط را شناخت و هم باید مصادیق دیروز و امروز آنها را شناخت.

چنانچه مقام معظم رهبری مکرر تأکید کردند که باید با بصیرت تمام، هم درس‌های عاشورا (مثل ایمان، ولایت، عشق، ایثار، مجاهدت، شهادت و ...) را شناخت و هم «عبرت‌های عاشورا» را نصب‌العین قرار داد و باید دید که آن دوران چه شد که با گذشت فقط ۵۰ سال از رحلت پیامبر اکرم (ص) و حدود ده سال از خلافت حضرت امیرالمؤمنین (ع) در همان کوفه، مردم مسلمان، به نام اسلام، یزیدگرا و دنیاطلب شدند و امامشان را با آن وضعیت به شهادت رساندند و هل هله کنان سرهای بریده و اهل بیت اسیر را شهر به شهر گرداندند؟! پس باید عشق و محبت را تشدید کرد تا تبعیت و پیروی حاصل گردد. و گریه‌ی حق، ضمن آن که خودش بروز و ظهور محبت است، زنگارها را از قلب پاک کرده و سبب تشدید محبت نیز می‌گردد.

همین عشق و محبت در کنار شناخت صحیح است که تفاوت میان مسلمانی اهل بیتی (ع) با مسلمانی خشک، بی روح، صوری و انحرافی امثال سلفیه، طالبان و القاعده را برای اذهان عمومی روشن می‌نماید.

والبته این مهم نیز فراموش نگردد که برپایی مجالس عزاداری، حفظ و معظم‌داشتن شعایر است و از همین ناراحتند.

#### مرتبط:

س: [فلسفه و حکمت عزاداری برای معصومین \(ع\) چیست؟](#)

س: [اگر امام حسین \(ع\) الآن بودند چه می‌کردند؟ در هیئات حضور یافته و گریه می‌کردند یا ...؟ می‌خواهم بدانم وظیفه‌ی ما هیئت‌ها چیست؟ برویم هیئت و به سر و سینه بزنینم و یا ...؟](#)

س: [اگر شهادت سعادت است، چرا در رثای امام حسین علیه‌السلام گریه می‌کنیم؟](#)

#### صوتی:

[دوست‌شناسی و دشمن‌شناسی در زیارت عاشورا / قسمت نهم - ۳:۳۷ دقیقه](#)

[دوست‌شناسی و دشمن‌شناسی در زیارت عاشورا / قسمت هشتم - ۳:۳۶ دقیقه](#)

**سوال ۱۹:** می پرسند: صفاتی که به ائمه اطهار<sup>(ع)</sup> نسبت می دهید، از جمله علم و عصمت، همه صفات خداست؟! آیا این شرک نیست؟ وانگهی اگر عصمت و علم داشتند و گناه نکردند، آیا امتیازی است؟ (کارشناسی نرم افزار) (۱۰ آذر ۱۳۹۱)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

همه صفات کمالی که در همه انسانها وجود دارد، اسم الله و یا به تعبیری صفات الله هستند و کسی چیزی از خود و جدای از او ندارد. چرا که مخلوق تجلی ذات خالق باری تعالی می باشد.

**الف -** اگر گفته می شود که انسان: حی، عالم، زیبا، قادر، مختار، صاحب اراده و دارای رأفت، جود، کرم، ... و عصمت است، چون خداوند حی، علیم، جمیل، قادر، مختار، رؤوف، جواد، کریم و صاحب عصمت در او تجلی کرده است. کدام حیات، علم، زیبایی یا قدرتی است که خارج از حیات، علم و زیبایی خدا باشد؟ همه تجلی اوست. پس گمان نشود که اگر گفته شد کسی علم یا عصمت دارد، شرکی صورت پذیرفته است. همه علم دارند، همه عصمت دارند، همه زیبایی، قدرت، جود، کرم، رأفت، رحمت و ... دارند، منتهی میزان آن در هر کس به تناسب ظرفیت وجودی اش متفاوت است و در همه به هر میزانی که باشد محدود است، به غیر از ذات مقدس باری تعالی که حدپذیر نمی باشد و از هر نقصی منزّه (سبحان) است.

شرک در این مقوله وقتی اطلاق می گردد که اولاً گمان شود صفات کمالی موجود در کسی قائم به ذات خودش (از خودش) است، نه قائم به غیر (الله). ثانیاً گمان گردد که حد کمالی در مخلوق با خالق برابری می کند. اما هیچ مسلمان و به ویژه شیعه ای چنین گمانی ندارد. نه کسی علم یا عصمت پیامبر اکرم<sup>(ص)</sup> را از خودش می داند و نه کسی علم یا عصمت آنها را به جای الله گرفته یا با آن برابری می دهد.

علم لدنی، یعنی علمی که معلمش خداوند متعال می باشد. یعنی صاحب علم لدنی، علمش را از معلمها و کتب دیگر نگرفته است. بلکه خداوند متعال از طریق وحی، القا، الهام، رؤیا و یا هر طریقی که بخواهد، این علم را به او اعطا کرده است.

**ب -** عصمت هم یعنی محافظت شدن و نیز دوری کردن. کلمه «عصمت» اسم مصدر و از ریشه «عَصَمَ» است که در زبان عربی به معنای «منع و امساک» به کار می رود. از همین رو به معنای محافظت و نگهداشته شدن نیز به کار می رود.

چه دور نگاه داشته شدن و چه محافظت، بخشی به «جبر الهی» انجام می شود و بخش دیگری بر اساس «اراده» شخص صورت می پذیرد و این امر اختصاصی به اهل عصمت<sup>(ع)</sup> ندارد. ما نیز در اموری اجباراً دور نگه داشته می شویم و در اموری نیز با اختیار تحت حفاظت قرار می گیریم. علوم به جبر به ما اعطا می گردد و علوم دیگری را با تلاش کسب می کنیم. منتهی درجات و مراتب هر کسی با دیگران متفاوت است.

از این رو بخشی از «عصمت» که عصمت از گناه است، برای همگان میسر است. چرا که خداوند متعال به همگان فرموده است که گناه نکنید و او هرگز به کاری که انجام آن ممکن نباشد امر نمی کند. بر هیچ کس نیز بیشتر از دارایی و وسعش تکلیفی نمی نماید از هیچ کس نیز بیش از تکلیفی که برگردن دارد، مؤاخذه نمی نماید.

«لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ...» (البقره، ۲۸۶)

ترجمه: خداوند هیچ کس را جز به قدر توانایی اش تکلیف نمی کند. آنچه (از خوبی) به دست آورده به سود او، و آنچه (از بدی) به دست آورده به زیان اوست ...

از کسی که بالقوه یا بالفعل امکانی برای تحصیل نداشت، سؤال نمی شود که چرا کسب علم نکردی؟ همچنین اگر کسی چشم نداشت و نامحرمی ندید، پاداشی برای ندیدن به نامحرم ندارد. اگر کسی گر بود و غیبتی نشنید، پاداشی در این مورد ندارد. هیچ کس هم بابت توان و وسعی که ندارد محاکمه و عقوبت نمی گردد. از کسی که هیچ گاه توان مالی مساعدی نداشت است، به هیچ وجهی سؤال نمی شود که چرا فریضه واجب حج را انجام ندادی و ...؟!

پس عصمت در این بحث، خودنگهداری و امتناع از روی آگاهی و اختیار است، نه از روی جبر. و هنر نیز عمل کردن به علم است، نه عمل به جهل یا امور غیر قابل اختیار و کنترل. لذا اهل عصمت<sup>(ع)</sup> نیز مانند سایر آحاد بشر، عقل، فکر، علم، اراده و اختیار داشتند و معنای عصمت سلب اختیار، اراده و تحمیل یک جبر نمی باشد. و هنرشان همان حفظ خود و عمل به علم می باشد.

**سوال ۲۰:** ملاک سنجش انسان نزد خداوند متعال چیست؟ اگر نیت است، پس چرا عمل می‌خواهد و اگر ملاک عمل است، پس چرا کافر درست کار به جهنم می‌رود؟ (۱۳ آذر ۱۳۹۱)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

انسانیت در پیشگاه الهی به شکل ظاهر خلقتش نیست و انسان در محضر خداوند متعال، تا مراحل رشد را از جمادی به نباتی، از نباتی به حیوانی و از حیوانی به انسانی طی نکند، انسان محسوب نمی‌گردد. به همین دلیل گاهی از این هیبت به عنوان سنگ (کالحجر) یاد می‌شود و گاهی نبات (کالشجر) و گاهی حیوان (کالانعام) و حتی برخی را شیطان (شیاطین جنّ و انس) می‌خواند. (۱) (۲).

خداوند متعال می‌فرماید که رشد، تعالی و انسان شدن آدمی، مستلزم و مرهون «تسلیم، عبادت و بندگی الله جلّ جلاله است». چرا که او را «بنده - عبد» آفریدم و ذاتاً موجودی پرستنده است. پس اگر خالق، مالک، رب، رازق، زنده‌کننده، میراننده و ميعاد خود را نشناسد و من [الله] را بندگی نکند، حتماً غیر از من را بندگی خواهد کرد و همین امر سبب سقوط او به مراحل و مراتب پست وجود می‌گردد. پس «او را برای بندگی خلق کردم» یعنی رشد و انسان شدنش مستلزم بندگی من است، نه این که من به بندگی آنان نیازی داشته باشم و یا فایده‌ای به من برسد.

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ \* مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُونِ \* إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينِ» (الذاریات، ۵۶ تا ۵۸)

ترجمه: و جن و انس را نیافریدم جز برای آن که مرا بپرستند \* از آنان هیچ روزی نمی‌خواهم و نمی‌خواهم که مرا خوراک دهند \* خداست که خود روزی‌بخش نیرومند استوار است.

**الف -** با توجه به نکات فوق که به صورت اختصار ایفاد شد، معلوم می‌شود که اصل همان «هدف، اراده و نیت» است. یعنی مهم است که «هدف من و تو»ی نوعی، در کلّ و نیز در هر عملی چیست؟ وقتی قصد می‌کنیم، کدام مقصد را در نظر داریم؟ برای رسیدن به چه مقصودی کاری می‌کنیم.

از این رو می‌فرماید به نیت خیر هم پاداش می‌دهم، حتی اگر به آن عمل نشده باشد. چرا که مهم هدف، قصد و نیت است و چه بسا کسی نیت خیری داشته باشد، اما شرایط، زمان و امکانات به او فرصت عمل را ندهد. همین نیت و الایش سبب رشد او می‌شود (البته نیت با تخیل فرق دارد).

از سوی دیگر، ممکن است کسی نیت و اراده‌ی باطل نماید، اما موفق به انجام آن نگردد. او نیز به خاطر نیت و اراده‌اش سقوط می‌کند. مثل این که دزدی بخواهد از دیواری بالا رود تا اموال خانه‌ای را به سرقت ببرد، اما گرفتار پلیس شود. یا مثل هیترهای دیروز و امروز که اراده کرده‌اند جهان را به سلطه درآورند، اما موفق نمی‌شوند. چنانچه فرمود بسیاری اراده کرده‌اند که نور خدا را با پف دهانشان خاموش کنند، اما خدا نمی‌گذارد و نورش را تمام و کامل می‌کند. خوب اینها اراده کردند، اما موفق نشدند.

«يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُنِيرَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» (التوبه، ۳۲)

ترجمه: می‌خواهند نور خدا را با سخنان خویش خاموش کنند ولی خداوند نمی‌گذارد تا نور خود را کامل کند هر چند کافران را خوش نیاید.

پس معلوم می‌شود که اصل همان هدف، نیت و اراده است. از این رو فرمود بهشت جای کسانی است که حتی اراده‌ی فساد و برتری‌خواهی در زمین نکرده باشند.

«يَلِكُ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (الفص، ۸۳)

ترجمه: آن سرای آخرت (بهشت) را برای کسانی قرار می‌دهیم که در زمین خواستار برتری و فساد نیستند و فرجام [خوش] از آن پرهیزگاران است.

**ب -** اما اصل بودن هدف، نیت و اراده در ساختار، رشد و تعالی انسان، سبب نمی‌گردد که عمل از او مطالبه نگردد و در چگونگی ساختارش مؤثر نباشد. چرا که بالاخره نیت فقط تأثیر خود را دارد و تا محقق نگردد اثر لازم را نمی‌گذارد. بدیهی است هیچ کس با نیت عالم شدن، بدون تلاش برای کسب علم عالم نمی‌شود و هیچ کس با نیت گشایش و رفاه در معیشت، بدون تلاش و کار چیزی به دست نمی‌آورد، لذا فرمود: «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى - و این که برای انسان جز حاصل تلاش او نیست. (النجم، ۳۹)». از این رو همیشه «ایمان» و «عمل صالح» توأمان خواسته شده است.

«وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ» (العنکبوت، ۹)

ترجمه: و کسانی که گرویده و کارهای شایسته کرده‌اند البته آنان را در زمره‌ی شایستگان درمی‌آوریم.

**ج -** اما در خصوص به جهنم رفتن کافری که کارهای خوبی انجام داده یا می‌دهد، لازم است که به چند نکته توجه شود:

**ج/۱:** کفر، شرک و نفاق، خود پست‌ترین حالت یک انسان و بدترین عمل اوست که همه‌ی کارهای خوبش را نیز می‌سوزاند. مثل کسی که کاخی بسازد و با یک کبریت همه را به آتش بکشد، و بعد معترض شود پس آن همه که ساختم چه شد؟

**ج/۲:** در عین حال خداوند عادل، رحمان و رحیم، کار هیچ کس را بدون اجر نمی‌گذارد. منتهی هر کسی برای هر مقصدی که کاری می‌کند، به همان مقصد می‌رسد و برای هر کسی که کاری کند، از همان باید مزدش را بطلبد. کسی که به امر خدا و برای قرب به خدا کاری انجام دهد، رشد کرده و به کمال مقرب شده و از او نیز پاداش می‌گیرد، اما کسی که برای خودش یا برای دنیا و اهل دنیا کار خوبی کرده، پاداشش همان است که در دنیا نصیبش می‌گردد. مثل این که مردم محترمش می‌شمارند، یا ذکر خیرش را می‌گویند، یا از او تشکر و تقدیر به عمل می‌آورند، یا در معاملات و تجارت و ... به او اعتماد می‌کنند. و یا هیچ وقعی ننهاد و ناشکری‌اش را می‌کنند.

در این خصوص پیش از این مطالب بسیاری درج شده است، مانند:

**\*- آیا فقط مسلمانان و در میان آنها فقط شیعیان به بهشت می‌روند؟**

**\*- سرنوشت افرادی هم چون ادیسون که فاقد ولایت و امامت بوده‌اند و در ضمن خدماتی به جامعه بشری نموده‌اند در آخرت چیست؟**

**جدید:**

یادداشت سردبیر - چند نکته‌ی ضروری و قابل توجه برای کاربران گرامی

**سوال ۲۱:** برخی از علما گفته‌اند که اشعار حافظ برگرفته از آیات قرآن کریم است! بر همین اساس «جهان و کار جهان جمله هیچ بر هیچ است - هزار بار من این نکته کرده‌ام تحقیق - یا - نگویمت همه ساله می‌پرستی کن سه ماه می‌خور و نه ماه پارسا می‌باش» چگونه توجیه می‌گردد. (مکانیک) (۱۴ آذر ۱۳۹۱)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

البته که غزلیات (اشعار) حافظ و همچنین بسیاری از شعرای نامی ایران، چون مولوی و سعدی و ... مبتنی و برگرفته از تعالیم و آموزه‌های کلام وحی در قرآن کریم، معارف، اخلاق و حکمت اسلامی می‌باشد. و البته حافظ در این میان برجسته‌تر است. تا آنجا که شهید آیت الله مطهری<sup>(ره)</sup> می‌فرمود: علما و عرفای ما اگر سر سجاده قرآن و مفاتیح داشتند، سومی دیوان حافظ بود و اگر قرآن، مفاتیح و صحیفه‌ی سجاده می‌داشتند، چهارمی دیوان حافظ بود. و برخی از عرفا نیز بر این باورند که او غزلی نسروده، مگر آن که ضمن معارف، در وصف اهل عصمت<sup>(ع)</sup> باشد. چنانچه:

«نگار من که مکتب نرفت و خط ننوشت - به غمزه مسئله‌آموز صد مدرس شد» در وصف پیامبر اکرم<sup>(ص)</sup> و علم لدنی اوست.

«حاليا مصلحت وقت در آن می‌بینم - که کشم رخت به میخانه و خوش بنشینم» در وصف دوران سکوت حضرت امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup> است.

«دوش در وقت سحر از غصه نجاتم دادند - و اندر ظلمت شب آب حیاتم دادند - بی‌خود از شعشعه‌ی پرتو ذاتم کردند - باده از جام تجلی صفاتم دادند - چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی - آن شب قدر که این تازه براتم دادند»، همه در وصف ضربت خوردن ایشان در شب قدر و بیان «فزت و ربّ الکعبه» می‌باشد.

یکی از مشکلات بزرگ ما این است که بیان وحی، احادیث و حتی آثار ادبی [اعم از نثر، شعر و رومان] را با فرهنگ خودمان می‌خوانیم. در صورتی که فهم و درک درست از بیان و پیام وقتی حاصل می‌شود که واژگان در فرهنگ گوینده مورد اخذ، مطالعه و فهم قرار گیرد. مثلاً معنای «می» در لغت «شراب» است، اما «می یا شراب» در هر فرهنگی، حتی فرهنگ قرآنی یا عرفانی به همین معنای شراب در محاوره‌ی ماست؟

### ابیات مورد سؤال در انطباق با کلام وحی:

**الف -** «جهان و کار جهان جمله هیچ بر هیچ است - هزار بار من این نکته کرده‌ام تحقیق»

جهان، زندگی دنیوی ماست. با تمامی نیازها، گرایش‌ها، علایق و کشش‌های مادی. این جهان، نیازها و علایق را خدایی دیگر نیافریده و در وجود ما قرار نداده است. بلکه خودش می‌فرماید، محبت نعمات دنیوی را خودم برای شما زینت داده‌ام، چرا که لازمه‌ی حیات دنیوی و تکامل شماست؛ اما بدانید که اینها همه وسیله هستند، نه هدف. اینها ابزار رشد و رسیدن به کمال هستند، نه خود کمال. اینها همه «متاع» یعنی وسیله‌ی فایده‌بری برای رسیدن به هدف هستند و عاقبت خیر، فلاح و سعادت ابدی مرهون رسیدن به آن چیزی است که نزد خداست.

«زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنِينَ وَ الْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِصَّةِ وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَنْعَامِ وَ الْحَرثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ اللّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ» (آل عمران، ۱۴)

ترجمه: دوستی خواستن‌ها [ی گوناگون دنیوی] از زنان و پسران و اموال فراوان از زر و سیم و اسب‌های نشاندار و دام‌ها و کشتزار [ها] برای مردم آراسته شده [لیکن] این جمله مایه‌ی تمتع زندگی دنیاست و [حال آن که] فرجام نیکو نزد خداست.

خداوند کریم می‌فرماید: بدانید آنچه در این جهان می‌بینید یا به دست می‌آورید، همه فانی است و فانی یعنی «هیچ»، یعنی برای شما نمی‌ماند. فقط من باقی هستم، پس فقط به من تعلق داشته باشید.

«مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ مَا عِنْدَ اللّهِ بَاقٍ وَ لَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِّ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (النحل، ۹۶)



ترجمه: آنچه پیش شماست تمام می‌شود و آنچه پیش خداست پایدار است و قطعاً کسانی را که شکیبایی کردند به بهتر از آنچه عمل می‌کردند پاداش خواهیم داد.

حافظ نیز در این غزل به همین معانی و حقایق عالم هستی توجه کرده و متذکر می‌گردد که من هزاران بار تجربه کرده‌ام که هیچ چیز باقی نمی‌ماند به جز خدا، لذا جهان ارزش تعلق و دل بستن ندارد. لذا در بیت بعدی نام خدا (رفیق) را می‌آورد و متذکر می‌گردد:

«دریغ و درد که تا این زمان ندانستم - که کیمای سعادت رفیق بود، رفیق»

**ب - «نگویتم همه ساله می پرستی کن - سه ماه می خور و نه ماه پارسا می باش»**

انسان جهانی در هم پیچیده است و تک بُعدی نیست. جسم دارد، روح هم دارد - غریزه دارد، فطرت هم دارد - نفس (حیوانی) دارد، عقل هم دارد و ... . طبعاً کمال وقتی حاصل می‌گردد که انسان بتواند به تمامی نیازها و کشش‌های خود توجه کند و تمامی استعدادها و معنوی خود را به فعلیت برساند.

توجه صرف به بدن و نیازهای بدن و همچنین تعلقات مادی، سبب یک سویه نگری انسان می‌شود و همین امر موجب خوددگرپینی (الیناسیون) در او می‌گردد.

انسان با هدف گرفتن خدا، انسان کامل می‌شود و دنیانگاری سبب خدا فراموشی و خدا فراموشی نیز سبب خود فراموشی خواهد شد. و سبب می‌گردد تا انسان از قالب اصلی خودش خارج شود (فسق).

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (الحشر، ۱۹)

ترجمه: و چون کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند و او [نیز] آنان را دچار خود فراموشی کرد آنان همان نافرمانانند (فاسقانند).

البته افراط و تفریط در هر موضوع و هر امری خطرناک و مضرّ است. برخی نیز به اسم خدا، دین و افراط به سراغ ریاضت رفته و تارک الدنیا می‌گردند. اسلام این را هم قبول ندارد و می‌فرماید چرا حلال خدا را بر خودتان حرام می‌کنید؟

حافظ به تمامی این پیامها و ابعاد آن توجه نموده و در بیت اول سفارش به توجه صاف به درون و حقایق عالم هستی نموده و از ریا پرهیز می‌دهد و در بیت بعدی نیز سخن از عشق حقیقی می‌گوید. اما متذکر می‌گردد که با توجه به حالات، نیازها و گرایشات نوع بشر، حالا لازم نیست که یک پارچه عرفان و عارف شوید. مضاف بر این که با مقابل قرار دادن «پارسایی و زهد در مقابل می و عاشقی» به گروهی که اسلام را فقط احکامی خشک و بی‌روح می‌شناسند، متذکر می‌گردد که گاهی نیز سراغ عشق بیا. محبت، ریشه و روح تبعیت از اسلام، رسول (ص) و اجرای احکام است. چنانچه می‌فرماید: «اگر خدا را دوست دارید، تبعیت کنید» و نمی‌فرماید: «اگر خدا را شناختید تبعیت کنید».

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (آل عمران، ۳۱)

ترجمه: بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد و گناهان شما را بر شما ببخشد و خداوند آمرزنده‌ی مهربان است.

**ج -** در خاتمه «به مناسبت ایام» غزلی از حافظ در وصف کربلا - بی‌وفایی و پیمان شکنی دعوت کنندگان - بردن اسراء در بیابانها به سوی شام، در حالی که سرهای بالای نیزه جلودار غافله است - یا به تعبیر دیگر «زبان حال زینب (علیها السلام) می‌باشد» و در نهایت نتیجه‌گیری مبنی بر این که تا عشق به ولایت نباشد، ظواهر کارساز نیست، که خود مبتنی بر آیهی کریمه‌ی «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» است، تقدیم می‌گردد:

گر نکته دان عشقی خوش بشنو این حکایت

زان یار دلنوازم شکریست با شکایت

یا رب مباد کس را مخدوم بی‌عنایت

بی‌مزد بود و منت، هر خدمتی که کردم



گویی ولی شناسان رفتند از این ولایت  
سرها بریده بینی بی جرم و بی جنایت  
جانا روا نباشد خونریز را حمایت  
از گوشه‌ای برون آی ای کوکب هدایت  
زنهار از این بیابان وین راه بی نهایت  
یک ساعت بگنجان در سایه‌ی عنایت  
کش صد هزار منزل بیش است در بدایت  
جور از حیب خوشتر، کز مدعی رعایت  
قرآن ز بر بخوانی در چارده روایت

رندان تشنه لب را آبی نمی‌دهد کس  
در زلف چون کمندش ای دل میبچ کان جا  
چشمت به غمزه ما را خون خورد و می‌پسندی  
در این شب سیاهم گم گشت راه مقصود  
از هر طرف که رفتم جز وحشتم نیفزود  
ای آفتاب خوبان می‌جوشد اندرونم  
این راه را نهایت صورت کجا توان بست  
هر چند بردی آبم، روی از درت نتابم  
عشقت رسد به فریاد از خود به سان حافظ

WWW.X-SHOBHE.COM

**سوال ۲۲:** گریه بر امام حسین (ع) چه لزوم و معنایی دارد، مگر ایشان به شهادت نرسیده و به لقای الله و دیدار جدشان نشتافتند؟ برای یک بحث دانشجویی پاسخ دهید. (زبان ادبیات فارسی) (۱۷ آذر ۱۳۹۱)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

این شبهه [البته با جملات متفاوت] به ویژه در دهه‌ی اول محرم و پس از آن بسیار شایع شده است و بارها نیز پاسخ‌ها درج شده است. شبهاتی چون: مگر به شهادت نرسیدند، چرا گریه کنیم؟ مگر به بهشت نرفتند، پس چرا گریه کنیم، چرا بر مصیبت ۱۴۰۰ سال پیش گریه کنیم و...؟!

**الف -** دقت شود که مگر ما برای عاقبت آنها گریه می‌کنیم که بگوئیم حال که علم و یقین داریم آنها مصداق «ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً» بوده و در مقام محمود، «فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ» و بهشت جای گرفتند، دیگر غصه خوردن یا گریه کردن جا و مفهومی نداشته باشد؟ با این حساب فقط باید در فقدان اهل جهنم (مثل یزید و شمر) یا دست کم مشکوکین به عاقبت به خیری گریه کرد! مگر حضرت رسول اکرم (ص) که بر شهادت سیدالشهداء حمزه (ع) یا در سوگ فرزندشان ابراهیم (ع) گریه می‌کردند، یا حضرت رسول اکرم (ص)، امیرالمؤمنین (ع) و فاطمه‌ی زهراء (ع) که قبل از واقعه‌ی کربلا رحلت نمودند، ولی بر مصیب کربلا و شهادت فرزندشان گریه می‌کردند، از عاقبت آنان نگران بودند.

**ب -** شناخت ما راجع به بهشت نیز زیاد کامل و بعضاً صحیح نیست. ما گمان می‌کنیم که بهشت یعنی همان مکانی که سبز و خرم است، نهر شیر و عسل دارد و از کاخ‌ها، حور، غلمان و ولدان مخلدون برخوردار است! و حال آن که اینها همه پذیرایی «تن» در بهشت است و نه پذیرایی روح است و نه خود بهشت. حضرت رسول اعظم (ص) در پاسخ کسی که از بهشت سؤال نموده بود فرمود: «أَنَا الْجَنَّةُ»، یعنی بهشت من هستم.

آری بهشت، محل زیارت و لقای اتم اسمای حسناى الهی است که در انسان کامل [حضرت محمد مصطفی (صلی‌الله‌علیه‌وآله)] تجلی یافته است و از این روست که اول کسی که وارد بهشت می‌شود، نزدیک‌ترین کس به او، یعنی وجود مبارک حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) است و حوض کوثر، وجود مبارک دخترش حضرت فاطمه (علیهاالسلام) است و ساقیان کوثر و نیز شفیعیان بهشت اولاد او (ع) هستند.

بگذریم، قصد از این مختصر آن بود که بدانیم امامان و از جمله امام حسین (ع) خود بهشت هستند و نعمات بهشتی نیز تجلی آنها و پذیرایی‌شان از محبتین و محبوبین الله جل جلاله و اهل عصمت (ع) می‌باشد. وگرنه باغ، قصر، نهر شیر و عسل یا حور و غلمان، ممکن است پاداشی برای عمل امثال بنده باشند، اما پاداشی برای آن حضرات نیستند. پاداش آنها لقاء الله است. بلکه بهشت جایگاه مناسب برای حضور آن مقامات والا و سایر مؤمنین است.

**ج -** پس گریه‌ی ما، به خاطر نگرانی از آخرت کسی نیست که بگوئیم خوب حالا که مطمئن شدیم عاقبت به خیر شده‌اند و جایگاهشان خوب است، پس دیگر گریه لزومی ندارد!

**گریه،** بروز و ظهور حال و حالت غالب شده بر دل است که از شدت توجه دل به آن ایجاد می‌شود. لذا یا از خوف است و یا از شوق؛ و هر دو نیز از منبع «محبت» که نقطه‌ی مقابلش «بغض» است نشأت می‌گیرد. خواه «حبّ الله» باشد و خواه «حبّ الدنيا». خواه از خوف الله باشد یا از خوف دنیا، خواه از شوق او باشد یا شوق دنیا.

پس، این حالت میان تمامی انسان‌ها عمومیت دارد. اگر بین کسی با محبوبش فراقی حاصل شود، ممکن است هر گاه به یاد او می‌افتد، گریه کند و یا اگر ذکری از او به میان آید یا خبر و مژده‌ی وصالی برسد نیز گریه کند.

بسیاری را در خارج از کشور دیده یا می‌شناسیم که از شدت محبت و فراق وطن، هر گاه نام ایران به میان می‌آید، گریه می‌کنند و اشکی می‌ریزند و دیگر نمی‌گویند که از قدمت ایران نزدیک به ۷۰۰۰ سال می‌گذرد،

یا ایران که در جای خودش با صلابت تمام هست، پس ما چرا گریه کنیم؟! همین‌طور بسیاری وقتی یادی از مکه، مدینه، نجف، کربلا یا مشهد می‌کنند، اشک فراق و شوق در چشمانشان حلقه می‌زند.

بسیاری را می‌شناسیم یا دیده‌ایم که به یک آثار باستانی یا قطعه‌ای قدیمی (عتیقه) یا جاذبه‌های طبیعی آن‌قدر علاقه دارند که وقتی آنها را می‌بینند و یا از آنها دور می‌شوند گریه می‌کنند و هیچ نمی‌گویند که این طبیعت چند صد میلیون سال پیش به وجود آمده است! علاقمند به تاریخ و ایران، مقابل ستون‌های سنگی تخت جمشید می‌ایستد و گریه‌کنان می‌گوید: این ستون‌ها با آدم حرف می‌زنند! و اصلاً نمی‌گوید که اولاً اینها سنگ هستند و ثانیاً چند هزار سال پیش ساخته شدند! اما می‌پرسد: چرا باید در مصیبت امام حسین<sup>(ع)</sup> گریه کرد؟

بسیار دیده‌ایم که وقتی خبر صدور ویزا یا اقامت در امریکا، کانادا، انگلیس و ... برای مشتاق و طالبش می‌رسد، از شوق وصال گریه می‌کند و یا اگر خبر عدم موافقت برسد، از فراق حاصل شده با محبوب اشک می‌ریزد. اما در مورد گریه بر امام حسین<sup>(ع)</sup> اشکال و شبهه می‌کند و حتی گاهی استهزاء.

پس، گریه از «محبت» است که پس از «معرفت - شناخت» حاصل می‌گردد و هر دلی محبوبی دارد؛ تفاوت فقط در محبوب‌هاست. چنانچه خداوند متعال در خصوص بندگان فرمود:

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ...» (البقره، ۱۶۵)

ترجمه: و برخی از انسان‌ها به جای خدا همانندهایی برمی‌گزینند، آنها را دوست دارند مانند دوست داشتن خدا، [اما] کسانی که ایمان آورده‌اند، شدت (نقطه‌ی اوج و کمال) محبتشان الله است.

**د -** اما گریه نیز مانند محبت‌ها و بغض‌ها، حق و باطل دارد. گریه‌ی حق که از محبت به حق نشأت می‌گیرد، آثاری دارد که از اهم آنها همان توجه عقلی و قلبی به حق و حقیقت است. این توجه و گریه، دل را صاف‌تر و بیدار می‌کند - آینه‌ی دل زنگ زده از رسوبات توجه و محبت به دنیا را صیقل می‌دهد تا حقیقت نامتر گردد. صیقل دل [که جایگاه حبّ و بغض است]، فقط یاد و ذکر محبوب است که اگر شدت یابد «گریه» می‌آورد. لذا به هنگام تلاوت قرآن، اقامه‌ی نماز، دعا، زیارت و ... نیز گریه دست می‌دهد.

همین شدت توجه و محبت سبب حرکت در خط محبوب و به سوی او می‌گردد. محبت انگیزه و موتور حرکت است و انسان در هر حال و حالتی به سوی «محبوب» می‌رود، نه به سوی «معقول». به سوی کسی یا چیزی که دوستش دارد می‌رود، نه به سوی کسی یا چیزی که می‌شناسدش. هرچند که شناخت شرط لازم محبت است.

از این رو به پیامبرش فرمود به مردم بگو هر کس مرا دوست دارد، از تو تبعیت کند، نه هر کس مرا می‌شناسد؛ و البته اجر و پاداش او نیز محبت الله است، نه بهشت و قصر و حورش:

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (آل عمران، ۳۱)

ترجمه: بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد و گناهان شما را بر شما ببخشد و خداوند آمرزنده‌ی مهربان است.

### ه - اَنَا قَتِيلُ الْعَبْرَاتِ - من کشته‌ی اشک‌ها هستم:

امام حسین<sup>(ع)</sup> در مورد شهادت جانگداز خود فرمودند «انا قَتِيلُ الْعَبْرَةِ لَا يَذْكُرُنِي مُؤْمِنٌ إِلَّا اسْتَعْبَرَ» - یعنی: من کشته‌ی اشک‌ها هستم، مؤمنی (نه هر کسی) به یاد من نمی‌افتد، مگر آن که اشک بریزد.

(امالی صدوق، ص ۲۰۰ - مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۳۹ - بحارالانوار؛ ج ۹۸، ص ۲۹۵ - روضةالواعظین، فتال نیشابوری، ص ۱۷۰)

یعنی کشته شدم تا دل‌ها بیدار شوند، کشته شدم تا با توجه و یاد من، زنگارها از دل‌ها زدوده شود و قلب‌ها صیقل یابند - کشته شدم تا قلب‌ها آینه‌ی حق‌نما گردند، کشته شدم تا محبت به اوج رسد و سبب حرکت در این مسیر و قرب الهی گردد.

## آیت الله جوادی آملی:

«... وجود مبارک سیدالشهداء (علیه السلام) فرمودند: «أنا قَتِيل العِبْرَةِ»؛ یعنی من که به هدفِ اِحیایِ حق و اِمحایِ باطل کشته شدم، باید عِبَرَات داشته باشم؛ به طوری که چشمان علاقه‌مندان به سالار شهیدان پر از اشک شود و آن اشک فراوان از شبکه‌ی چشم خارج گردد و به صورت انسان عبور کند تا عِبَرَات بشود.

این سنّت حسنه، آثار فراوانی دارد، از جمله این که محبت اهل بیت (علیهم السلام) در قلب شیعیان حضور پیدا می‌کند؛ آنگاه دوست امامان معصوم (علیهم السلام) هرگز فکر و راه و روش آنان را رها نمی‌کند؛ زیرا رهبری جوارح به دست جانچه و دل است و زمامداری قلب را محبت به عهده می‌گیرد و دلِ دوستان حسین بن علی (علیه السلام) جوارح را به صَوْبِ صراط مستقیم رهنمود می‌شود.»

## و - گریه‌ی عقلی:

مؤمن گاهی گریه از حبّ دارد، گاهی گریه از عاطفه (به هنگام ذکر مصائب) و گاهی نیز گریه‌ی عقلی دارد. و آن هنگامی است که با ذکر و یاد ائمه‌ی اطهار (ع) و ظلم‌هایی که بر آنها رفته است، بر مصیبت خودش گریه می‌کند. گریه می‌کند که چرا حماقت، سادگی، بی‌بصیرتی و دنیاگرایی‌ها سبب می‌شود که عده‌ای از مردم که مُهر اسلام را نیز بر پیشانی زده‌اند، آن قدر پست و احمق شوند که به چون یزیدی امیرالمؤمنین بگویند و امام بر حقشان را بکشند و در نتیجه نه تنها خود، بلکه نسل‌های بعدی را با حاکم کردن حکومت‌های جور و تعظیم در مقابل آنها، از رشد، سعادت و فلاح محروم نمایند. مصیبتی که هنوز هم در سطح گسترده ادامه دارد.

## مرتبط:

سوال: چه چیز بیانگر راه امام حسین (ع) است، تفکر ایشان و با مصیبت‌ها و زخم‌های ایشان؟

**سوال ۲۳:** چه ذکری را مداومت کنیم توفیق زیارت امام زمان (عج) حاصل می‌گردد؟ می‌گویند اگر کسی ۴۰ روز مقابل خانه‌اش را آب و جارو کند، حضرت خضر (ع) را می‌بیند؟! چه کنیم؟ (ارشاد) (۲۱ آذر ۱۳۹۱)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

رفتگران شهرداری هر روز در هر منطقه‌ای مقابل ده‌ها خانه را آب و جارو می‌کنند و بعد از ۴۰ روز یا ۴۰ ماه، حتی یک دستمزد درست و حسابی هم نمی‌بینند، چه رسد به این که حضرت خضر<sup>(ع)</sup> را ببینند.

**الف -** یک زمانی برق نبود، کوچه‌ها، مساجد، درمانگاه‌ها، حررها و ... به نور مشعل یا شمع روشن می‌شد و مردم در نور آن به رفت و آمد یا عبادت می‌پرداختند. لذا گفته شد که اگر حاجتی دارید، شمعی نذر کنید، این شاء الله برآورد می‌شود. بدیهی است که خداوند مستجاب‌کننده‌ی دعاهاست، نه شمع یا نورش. پس منظور این بود که کار خیری برای مردم نذر کنید، خدا هم دعای شما را زودتر مستجاب کند. اما امروز می‌بینیم که عده‌ای مقابل حررها با آن نورافکن‌های قوی و لوسترهای چلچراغی شمع می‌فروشند و عده‌ای هم [که اگر دقت کنید بیشتر قشری که در سایر موارد ادعای روشنفکری هم دارند هستند]، آن شمع را می‌خرند و روشن می‌کنند! حتی در کلیساهای بزرگ کشورهای اروپایی نیز شمع روشن می‌کنند! خوب این یک عوامی محض است.

همین طور زمانی معابر کوچه‌های خاکی بود. رفت و آمد سبب بلند شدن گرد و خاک و پخش شدن آلودگی می‌شد. گفته شد چهل صبح مقابل در خانه‌ی خود را آب و جارو کنید. البته اگر به قصد «قربه‌الی‌الله» باشد، ثواب بسیاری دارد و چه بسا کسی نیز به زیارت حضرت خضر<sup>(ع)</sup> هم برسد. اما امروز این کار در اغلب شهرها اسراف عمر، آب و جارو است. عوامی محض است. مگر این که کسی احساس کند مقابل خانه‌اش کثیف است که البته وظیفه دارد و خوب است که تمیز کند.

اگر به همین افراد گفته شود: سعی کن که ۴۰ روز زباله در معابر نریزی، زباله‌ی خشک و مرطوب را جدا کنی، هنگام رانندگی حقوق خود و دیگران را رعایت کنی، سبقت بی‌جا نگیری، برای این که سر چهارراه به سمت چپ بپیچی، به منتهی الیه سمت راست نروی که راه همه را سد کنی تا خودت زودتر بپیچی، روی خط کشی بایستی تا عابر رد شود، چراغ‌های اضافی را خاموش کنی، صدای رادیو، ضبط یا تلویزیون و یا مراسم زنده‌ات همسایه را نیازارد، مهریه را کم بگیری، جهیزیه‌ی سنگین نخواه، مراسم عقد و عروسی آن چنانی نگیری و ...، زیر بار نمی‌رود. اما حاضر است که شمع روشن کند یا آب و جارو نماید و یا به دعانویس مراجعه کند؟!

**ب -** امام زمان<sup>(عج)</sup> یا سایر معصومین<sup>(ع)</sup>، مجبور و مقهور اوراد و اذکار نیستند که اگر کسی چهل روز ذکری گفت یا کاری کرد، آنها مجبور شوند که با وی ملاقات داشته باشند! زیارت یک توفیق است که اگر شرایط و زمینه‌هایش مساعد گردید و به مصلحت نیز بود، حاصل می‌گردد.

در حدیث داریم که «اگر کسی ۴۰ روز خود را برای خدا خالص کرد، حکمت از قلب به زبانش جاری می‌گردد». بدیهی است اگر کسی به این مقام اخلاص رسید که سعی کرد دست کم ۴۰ روز خود را برای خدا خالص کند - حتی یک لیوان آب هم که می‌نوشد، به امر خدا و برای خدا باشد - و به این حد رسید که درهای حکمت به رویش باز شود و دریای حکمت به قلبش سرازیر شود و از آن به زبانش نیز جاری گردد، امکان و توفیق زیارتش به مراتب بیشتر است و رسیدن به این مقام خود عین زیارت و مرهون نظر خاص است.

اما، این کار سخت است. عوام دنبال کارهای ساده و حتی جادو جنبلی می‌گردند. برخی حاضرند ۴۰ روز آب و جارو کنند، اما ۴ ساعت در ۴۰ روز نیز فکر نکنند، تدبیر نکنند، خود را خالص نکنند.

موثق بیان شد که اگر کسی ۴۰ روز صبح (به ویژه بعد از نماز صبح) دعای عهد را بخواند، اگر در حیات نیز آن حضرت را زیارت نکرد و مرگ بین او و ظهور حضرتش<sup>(عج)</sup> حایل و مانع شد، این‌شاء‌الله از رجعت‌کنندگان پس از ظهور خواهد بود. اما این هم سخت است، آب و جارو راحت‌تر است(!?)

**ج -** کسی که می‌خواهد امام زمان (عج) یا سایر معصومین (ع) را ببیند، باید خود را برای چنین ملاقات مهمی آماده کند. اصلاً می‌خواهد ببیند که چه شود؟ اگر دید می‌خواهد چه بگوید؟ آیا اگر فرمانی رسید، مطیع خواهد شد؟ وگرنه امروزه با ۴۰ روز آب و جارو مقابل خانه، حتی شهردار ناحیه نیز به ملاقات نمی‌آید، چه رسد به حضرت خضر (ع) و تازه قبض جریمی مصرفی مصرفی آب نیز می‌آید.

پس، اگر واقعاً قصد رسیدن به چنین توفیقاتی داریم و آرزوی آن را در دل می‌پرورانیم، بیاییم با هم تصمیم بگیریم ۴۰ روز خود را برای خدا خالص کنیم. در این ۴۰ روز سعی و مراقبت شدید کنیم که گناه نکنیم و اگر خدایی ناکرده کردیم سریع توبه کنیم و کار را از اول آغاز کنیم - ۴۰ روز همه‌ی نمازها را اول وقت و اگر شد به جماعت بخوانیم - ۴۰ روز برای سازندگی خود وقت بگذاریم - ۴۰ روز (حتی با خواندن یک کتاب) معرفت بیشتری نسبت به اصول عقاید و در رأس آنها توحید کسب نماییم - ۴۰ روز (حتی اگر شده روزی یک آیه)، قرآن را با تدبیر تلاوت کنیم - ۴۰ روز اخلاق و رفتار خود را به ویژه نسبت به پدر و مادر، خواهر و برادر، همسر و فرزندان و نیز همسایه (اگر چه آنها بد باشند) اصلاح کنیم - ۴۰ روز نگاه به نامحرم نکنیم و نگاه نامحرم را به خود جلب نماییم - ۴۰ روز دعای عهد بخوانیم - ۴۰ روز برای نجات مردم عالم از یوق ظلم کفار را دعا کنیم و...، آن وقت ببینیم چه اتفاقاتی می‌افتد؟ چه پرده‌هایی کنار می‌رود؟ چه حقایقی آشکار و چه غیب‌هایی مشهود می‌گردد؟ و چه بسا زیارتی از روی معرفت و صدق نیز روزی شود. **إن شاء الله.**

### دو روایت از امام زمان (عج) در خصوص دیدار ایشان:

۱- «اگر چنانچه شیعیان ما - که خداوند توفیق طاعتشان دهد - در راه ایفای پیمانی که بر دوش دارند همدل می‌شدند، میمنت ملاقات ما از ایشان به تأخیر نمی‌افتاد و سعادت دیدار ما زودتر نصیب آنان می‌گشت. دیداری بر مبنای شناختی راستین و صداقتی از آنان نسبت به ما.» (صحیفه المهدی - ۳۵۱، اصفهانی)

۲- «ما را از ایشان دور نمی‌دارد، مگر آن دسته از کردارهای آنان که ما را ناپسند و ناخوشایند است، و از آنان روا نمی‌داریم.» (صحیفه المهدی، قیومی اصفهانی، ۳۵۱)

### مرتبط:

سوال: آیا به هیچ وجه نمی‌شود تا قبل از ظهور امام زمان (عج) را دید؟ اگر نمی‌شود، چرا؟ و اگر می‌شود چگونه؟

سوال: آیا امام زمان (عج) را می‌توان دید - چگونه؟ یا اساساً رؤیت نمی‌شوند؟



**سوال ۲۴:** چرا به زیارت ضریحی می‌روند که هنوز به کربلا نرسیده است؟ آیا شرک نیست؟ اصلاً چه لزومی دارد که شهر به شهر می‌گردانند؟! (۳۱ آذر ۱۳۹۱)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

قبلاً بیان گردید (۱) که چسباندن واژه‌ی شرک به اول یا آخر هر کاری که خوشمان نمی‌آید و یا به فرض اصلاً غلط و حرام باشد و متهم کردن موحدین مسلمان و به ویژه شیعیان به شرک، تاکتیک کثیف وهابیت است. لذا سعی کنیم این فرهنگ منحط را بین خود جاری ننماییم.

ابراز عشق و محبت به معصومین<sup>(ع)</sup> از دیرباز مورد غضب و نیز نگرانی شدید دشمنان اسلام و مسلمین بوده و هست، چرا که به خوبی می‌دانند «محبوب هدف حرکت و محبت انگیزه و موتور حرکت می‌باشد، پس این محبت است که سبب حرکت در جهت و به سوی محبوب می‌گردد». لذا به هر بهانه‌ای سعی می‌کنند ابراز هر گونه عشق و محبتی به خدا، پیامبر اکرم<sup>(ص)</sup>، قرآن کریم، اهل عصمت<sup>(ع)</sup> ... و حتی مسلمین را با مخالفت، ضدتبلیغ، ایجاد اعوجاج، القای شبهات گوناگون و ... خدشه‌دار نموده و تقلیل دهند.

عبور دادن ضریح جدید برای حرم سیدالشهداء امام حسین<sup>(علیه‌السلام)</sup> تحت عنوان «کاروان سفینه‌النجاة» از شهرها و آبادی‌ها و استقبال و بدرقه‌ی پرشور عاشقان، به نوعی حرص مخالفان را تشدید کرده است، وگرنه آنها نه نگران عزاداری و گریه و زاری مردم هستند و نه نگران شرک یا گناه بودن این کار. بلکه می‌بینند مردم [به رغم همه‌ی ضدتبلیغ‌ها و تهاجم‌های گسترده‌ی فرهنگی] حتی به ضریحی که هنوز به مقصد نرسیده است نیز عشق می‌ورزند؛ پس همه‌ی نقشه‌ها و تلاش‌هایشان را نقش بر آب می‌بینند و بیشتر حرص می‌خورند. البته لازم به ذکر است: منظور این نیست که هر کس چنین سؤال یا شبهه‌ای داشت، الزاماً کفر و عنادی دارد. خیر. بلکه واقعاً ممکن است این سؤال در ذهن کسی خطور کرده باشد، بلکه منظور تبیین هدف و مقصود این هجمه برای القای سؤالات و شبهات مشابه است. ما باید بصیر باشیم.

### قوانین عشق و محبت:

درست است که معشوق‌ها و محبوب‌ها متفاوت و گاه حتی مغایر و متضاد هستند، اما عشق و محبت نیز قوانین خاص خود را دارد و این قوانین ثابت است. خواه معشوق و محبوب حقیقی باشد یا مجازی - خواه حق باشد یا باطل. از قوانین ثابت عشق و محبت، یکی این است که «محب همیشه مایل به لقای محبوب است». یعنی کسی که چیزی را دوست دارد، همیشه مایل است به دیدار آن نایل گردد و دوری محبوب را تحمل نمی‌آورد. و یکی دیگر از قوانین این است که «حُبِّ ذات، حُبِّ آثار ذات را به دنبال می‌آورد». یعنی اگر کسی، فرد یا چیزی را دوست داشته باشد، هر آنچه متعلق به اوست یا اثری از اوست را نیز دوست دارد. مثلاً می‌گوید: این خانه‌ی دوست من است، این فرزند محبوب من است، این عکس معشوق من است، این حلقه‌ی فلزی و بی‌قیمت یا این شاخه گل پژمردنی، هدیه‌ی معشوق و محبوب من است، این تابلوی نقاشی فلان نقاش مشهور و محبوب من است و ... و به آنها نیز عشق می‌ورزد. در حالی که ماهیت آنان چیزی جز خاک، سنگ، فلز، کاغذ، جسم، نقاشی یا اعتباریات نیست.

محبوب‌ها متفاوت هستند، اما این قوانین ثابت است و به هر محبوبی صدق می‌کند.

مشعلی که می‌خواهد به ورزشگاه المپیک برسد را دو سال به صورت پیاده از کشورهای متفاوت عبور می‌دهند و علاقمندان جمع شده و ابراز احساسات می‌کنند و نمی‌گویند: «این مشعل که هنوز نرسیده است». اگر کسی به یک لباس یا کفش علاقمند باشد و فعلاً نتواند بخرد، هر روز به زیارتش پشت وپتیرین می‌رود و هیچ نمی‌گوید: «هنوز که نخریده‌ام» و این زیارت شرک است. به حلقه یا انگشتری که برای معشوق و محبوب در نظر گرفته است، عاشقانه نگاه می‌کند و از آن مجدانه محافظت می‌کند و حتی به هر کسی هم نشانش نمی‌دهد، اما نمی‌گوید: هنوز که به او نداده‌ام یا این علاقه و نگاه شرک‌آلود است ...! و پس از آن که مشعل به المپیک رسید، یا کفش خریداری شد، یا حلقه به معشوق هدیه شد و ... نیز نمی‌گوید: ای بابا اینها که اجسامی بیش نیستند. آنچه در عالم زیاد است، لباس و کفش و مشعل و انگشتری است. اما به این با دید و علاقه‌ی دیگری نگاه می‌کند، چرا که متعلق به معشوق شده است و هیچ نمی‌گوید که شرک است و یا دست کم کار بی‌منطقی است. چرا که عین منطق «عشق» است. زیارت و ابراز علاقه به ضریح امام حسین<sup>(ع)</sup> چه نصب شده باشد و چه در راه باشد نیز پیروی از همین قاعده‌ی کلی «عشق و محبت» است.

**سوال ۲۵:** اگر معصومین (ع) به عصمت خدادادی داشتند، پس گناه نکردنشان امتیازی نیست، ما نیز اگر عصمت داشتیم گناه نمی‌کردیم. (۳۳ آذر ۱۳۹۱)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

خداوند متعال هیچ کسی را گناه‌کار یا مجبور به گناه خلق ننموده است. فطرت انسان پاک است و همگان بر اساس فطرت آفریده شده و متولد می‌گردند. «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلٰی الْفِطْرَةِ».

پس همه‌ی انسان‌ها معصوم از گناه به دنیا می‌آیند و همگان می‌توانند این عصمت را حفظ کنند. در نتیجه عصمت از گناه برای همگان ممکن است، چرا که خدا به همگان فرمود که گناه نکنید و بدیهی است خدا به کاری که در توان انسان نباشد دستور نمی‌دهد. پس مهم حفظ آن عصمت خداداد است.

دقت کنیم که نه اختیار از ما سلب شده که جبراً گناه کنیم و نه اختیار از اهل عصمت<sup>(ع)</sup> سلب شده بود که جبراً گناه نکنند. آنان با اختیار خود عصمت را حفظ کرده و گناه نمی‌کردند و ما نیز با اختیار خود پرده و حصار عصمت را دریده و گناه می‌کنیم.

وقتی خداوند متعال می‌فرماید که پیامبر نه شاعر است و نه مجنون و آنچه آورده وحی منزل است و اگر چیزی از خود می‌بافت و به نام وحی عرضه می‌کرد رگ قلبش را می‌زدیم، یعنی اختیار چنین خطایی را داشت. ایشان نیز می‌توانستند مانند دیگرانی که امیال و کلام خدا را به کتاب‌های آسمانی (انجیل و تورات) اضافه کردند و گفتند این سخن خدا و رسول است، یا کسانی که به دروغ ادعای نبوت کردند، از خود مطالبی بگویند و آن را به خدا نسبت دهد، اما عصمت خود را حفظ می‌کرد. وگرنه می‌فرمود: او هیچ گاه نمی‌تواند چنین کاری کند و نمی‌فرمود اگر می‌کرد، چنان عذابش می‌نمودیم:

«تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ \* وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ \* لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ \* ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ \* فَمَا يَنْكُرُ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ» (الحاقه، ۴۳ تا ۴۷)

ترجمه: [قرآن] فرودآمده‌ای است از جانب پروردگار جهانیان \* و اگر [او] پاره‌ای گفته‌ها بر ما بسته بود \* دست راستش را سخت می‌گرفتیم \* سپس رگ قلبش را پاره می‌کردیم \* و هیچ يك از شما مانع از [عذاب] او نمی‌شد.

وقتی حضرت امیرالمؤمنین علی<sup>(علیه‌السلام)</sup> در دعای کمیل از خدا می‌خواهد و تمنا می‌نماید که: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الدُّنُوبَ الَّتِي تَهْتِكُ الْعِصْمَ - بار الها، بیوشان بر من آن ذنوبی که سبب دریده شدن عصمت می‌گردد»، معلوم می‌شود که پرده‌ی عصمتی وجود دارد که با برخی از گناهان یا ذنوب پاره می‌شود. (ذنوب الزاماً گناه نیست، بلکه هر چیزی است که به انسان بچسبید، مثل تهمت، شایع، جو و ...)

### عصمت:

کلمه‌ی «عصمت» اسم مصدر و از ریشه‌ی (عَصَمَ) است به معنای منع و امساک. راغب در مفردات می‌گوید: «العصم الامساک». دیگرانی که عصمت را به معنای «منع و نگهداری» نیز معنا کرده‌اند، همین مفهوم را در بر دارد. یعنی امساک و خودنگهداری از کاری که سبب پاره شدن پرده‌ی عصمت گردد و یا نگهداری عصمتی که در انسان وجود دارد.

### اختیار:

اختیار نیز به معنای «گزینش و انتخاب» است که در مقابل جبر (ناگزیری و اجتناب‌ناپذیری) قرار دارد. وقتی نسبت اراده‌ی انسان به انجام دادن یا انجام ندادن کاری مساوی باشد، اختیار نامیده می‌شود.

به عنوان مثال: انسان می‌تواند نماز بخواند و می‌تواند نخواند - می‌تواند کسب علم کند و می‌تواند نکند - می‌تواند مواد مخدر مصرف کند و یا شرب خمر نماید و می‌تواند خود را آلوده‌ی آنها ننماید و ... لذا هر کدام را برگزید و انتخاب کرد، از روی اراده و اختیار است.

### نتیجه:

عصمت نیز مانند علم، شدت و ضعف مرتبه دارد و هر انسانی دارای مرتبه‌ای از این علم و عصمت است و می‌تواند آن را سالم و کامل نگه دارد یا ندارد؛ و البته هر انسانی به تناسب نعمات و موهبات الهی، مسئول و مکلف می‌شود و به تناسب تکلیفش مورد مؤاخذه قرار می‌گیرد. چنانچه فرمود:

«لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ...» (البقره، ۲۸۶)

ترجمه: خداوند هیچ کس را جز به قدر توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند. آنچه (از خوبی) به دست آورده به سود او، و آنچه (از بدی) به دست آورده به زیان اوست.

اگر علم و عصمت ما به حدّ انبیا و اولیای الهی نیست، مسئولیت و تکلیفمان نیز به آن حدّ نیست. و اگر همین حدّ از علم و عصمت، اختیار را از ما سلب نکرده و ما را مجبور نمی‌سازد، در آنان نیز چنین است. پس هنر و امتیاز هر کس، در همان حفظ «عصمت» و «عمل به علم» است.

WWW.X-SHOBHE.COM

**سوال ۳۶:** در ایام دهه اول محرم، شخصی مکتوبی را توزیع کرد مبنی بر این که سختی و صبر امام حسین (ع) و یارانش بسیار کمتر از سختی اشخاص دیگر است. مثلاً علی اصغر (ع) فوقش سه ثانیه درد کشید، اما...؟ (ارشد) (۲۳ آذر ۱۳۹۱)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

اگر این شخص منظور و مقصود دیگری نداشته به جز آن که بگوید: سختی و صبر آنها کمتر از مثلاً بچه‌ی بیماری است که سال‌ها زجر کشیده یا کسی است که با لوله تنفس کرده یا تغذیه می‌کند و ... (که در مثال‌ها بیان شده بود)، معلوم می‌شود که او بسیار جاهل است و به جز بدن، جسم، سلسله اعصاب و کلاً مادیات چیزی را نمی‌شناسد، درک نمی‌کند و بالتبع قبول ندارد. هر چند که اگر بچه‌ی خودش را در مقابل چشمش و یا در آغوشش سر ببرند، میزان درد و رنج خود را با طول زمان درد کشیدن و کشته شدن بچه‌اش محاسبه نمی‌کند (تایم نمی‌گیرد که چقدر طول کشید تا او جان دهد).

او گمان کرده که درد فقط صدمه‌ی بدنی و انفعالات سلسله اعصاب مادی است! و البته این نگاه کاملاً یک نگاه حیوانی به انسان است. و انسانی که عقل، قلب، شناخت، محبت، عاطفه و شعور دارد، لذت‌ها و دردهای دیگری را نیز درک می‌نماید.

در زیارت عاشورا و در تبیین ظلم‌ها و مصادیق آنها در واقعه‌ی کربلا، وقتی گفته می‌شود: «دور از رحمت (ملعون) باد کسانی که ظلم و جور علیه شما اهل بیت (ع) را پایه‌گذاری کردند»، اصلاً نمی‌گوییم: یعنی کسانی که آب را به روی شما بستند، یا دست و پا قطع کردند یا طفل صغیر را کشتند. بلکه می‌گوییم: «وَلَعْنُ اللَّهِ أُمَّةً دَفَعَتْكُمْ عَنْ مَقَامِكُمْ وَأَزَالَتْكُمْ عَنْ مَرَاتِكُمْ الَّتِي رَتَّبَكُمْ اللَّهُ فِيهَا»

ترجمه: و خدا لعنت کند مردمی را که کنار زدند شما را از مقام مخصوصتان و دور کردند شما را از آن مرتبه‌هایی که خداوند آن رتبه‌ها را به شما داده بود.

یعنی بزرگ‌ترین ظلم و جور به شما و به بشریت این بود که به جای شما یزید و عمر سعد را «امام» خود دانسته و به اذهان عمومی القا کردند - به جای پدرتان و برادرتان، معاویه و یزید را «امیرالمؤمنین» خواندند و به دیگران تحمیل کردند و به جای آن که خلافت را به «ولی الله» بسپارند تا بشر و بشریت نجات یابد و به این روز نیافتند که امروز افتاده است، ظالمین را نه تنها بر تخت قدرت نشانند، بلکه خلیفه الله نامیدند.

طبعاً این نویسنده نمی‌فهمد و درک نمی‌کند که زجر، عذاب، سختی و صبر (یعنی استقامت) برای بیدار کردن مردمی که به خواب غفلت رفته‌اند و بدتر از آن مردمی که خود را به خواب می‌زنند، به مراتب دردناک‌تر از دردهای ناشی از بریدگی سلسله عصب‌ها یا رگ‌هاست.

درد شدیدتر برای کسی که از ناحیه‌ی خدا حجت و امام است، بیدار، هوشیار و بصیر کردن انسان‌های احمقی است که از یک سو راه هلاکت را می‌پیمایند، اما از سوی دیگر گمان می‌کنند که راه رشد همین است که آنها در آن قرار گرفته‌اند! در جهالت اصرار می‌کنند و گمان می‌کنند که خیلی هم روشن فکر شده‌اند! به امامت، ولایت و خلافت جهال ظالم، کافر و ستمگر گردن نهاده‌اند و با ضدتبلیغ علیه اسلام در راه مردم اعوجاج ایجاد می‌کنند و مسیر رشد آنها را سد می‌کنند، اما گمان می‌کنند که دیگر خیلی مدرن و پست مدرن نیز شده‌اند...! زیان‌کرده‌ترین انسان‌ها هستند، اما گمان می‌کنند که بسیار متنفع شده و سود برده‌اند. خداوند متعال در مورد این گروه از بندگانش می‌فرماید:

«قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا \* الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا»  
(الکھف، ۱۰۳ و ۱۰۴)

ترجمه: بگو آیا شما را از زیانکارترین مردم آگاه گردانم \* [آنان] کسانی‌اند که کوشششان در زندگی دنیا به هدر رفته و خود می‌پندارند که کار خوب انجام می‌دهند.

بدیهی است که درد و زجر بیدار کردن انسانی که از یک سو ادعای مسلمانی دارد و از سوی دیگر گمان می‌کند اگر ضربه‌ای به امام حسین (ع) بزند به بهشت می‌رود، و همچنین درد و رنج ممانعت از گسترش شعاع

و اثر جهالت و فسق او [آن هم در عرصه‌ی اسلام] به دیگر آحاد و نسل‌ها، به مراتب بیشتر از تحمل درد و رنج قطع شدن دست یا بریده شدن رگ گردن است.

**درد و رنج امروز بشریت نیز همین است.** از دید ماتریالیسم ماده‌گرا، زجر کودکی که در غزه زیر بمباران تکه‌تکه و کشته می‌شود، به مراتب کمتر از غصه‌ها و درد و رنج آن سرمایه‌دار و ظالم سلطه‌گری است که می‌خواهد همه را زیر یوق بندگی خود بکشانند، اما نمی‌تواند. به نظر او درد و رنج مادری که جسد سوراخ سوراخ شده فرزندش را در بغل گرفته و خودش نیز زیر آوار می‌ماند، به مراتب کمتر از درد و رنج کسانی است که با تحمل چندین سال سختی در پایگاه‌های زیرزمینی و ... بمب می‌سازند، نقشه می‌کشند، حرص می‌خورند، گاه از شدت خشم به مشروب پناه برده و مست می‌کنند، باید کلی بیاندیشند که چگونه اذنان عمومی را فریب دهند و ... . چرا که بچه و مادر در کمتر از ۵ ثانیه کشته شده‌اند، اما آنها مدت‌ها زحمت و رنج را متحمل شده‌اند.

امروزه نیز بشریت از همین عواقب دیدگاه مادی رنج می‌برد و البته ملت‌های بیدار استقامت (صبر) می‌کنند.

نسل فکری همان‌هایی که می‌گفتند: «حسین از اسلام خارج شده است، چون با خلیفه یزید بیعت نکرده است، پس خونش مباح است» امروزه می‌گویند: «مسلمانان تروریست هستند، چون با ما (امریکا، انگلیس - صهیونیسم) مخالفند و بیعت نمی‌کنند، پس خونشان مباح است و ما اجازه داریم آنان را در هر کجا که خواستیم بکشیم یا بدزدیم یا به زنجیر بکشیم (جرج بوش). و نسل فکری همان جهالی که آن روز سخنان آن ظالمین را تأیید کرده و حمایتشان کردند، امروزه سخنان این ظالمین را تأیید کرده و با جان و دل برایشان خدمت می‌کنند.

بدیهی است که درد، رنج و زجر تحمل لشکرکشی تحت عنوان «صلح» و نسل‌کشی تحت عنوان «حقوق بشر» و قتل عام مردم بی‌گناه تحت عنوان «جنگ‌های پیشگیرانه - دکتین بوش» - یا «جنگ‌های اخلاقی و انسانی - دکتین اوپاما»، به مراتب شدیدتر و دردناک‌تر از ویرانی و کشته شدن بر اثر انفجار بمب‌های الکترونیکی و یا شلیک موشک‌های مسلح به اورانیوم ضعیف شده است. و دیدن ایرانی‌های معدودی که ذلت بندگی اجانب کافر و ظالم را به لذت بندگی الله جلّ جلاله ترجیح می‌دهند، از همه‌ی اینها دردآورتر است.

**پس،** درد و رنجی که امام حسین<sup>(ع)</sup> متحمل شد و استقامت (صبر) ورزید تا اصلاحش نماید، درد وارونه شدن اسلام بود - زجر امر به منکر و نهی از معروف توسط ظالمین و اطاعت مردم از آنها بود - درد کج سلیقگی و نافرمانی بود - در زیرپا گذاشتن همه‌ی ارزش‌ها به خاطر اندکی چرب و شیرین دنیا و چند لحظه لذت حیوانی بدن بود - درد بندگی غیر و احساس سعادت از این بندگی بود. هر چند که دیدن له شدن بدن فرزند بزرگش علی اکبر<sup>(ص)</sup> زیر سمّ اسبان، بریده شدن گلوی فرزند خردسالش علی اصغر<sup>(ع)</sup> با تیر حرمله، قطع شدن دستان و فرود عمود آهنین بر سر برادری چون «ابوالفضل» و ... (علیهم الصلوة و السلام)، آن هم در یک نیمه روز، درد، زجر، غصه و الم کمی نیست که با زمان‌بندی مدت زجر و مرگ اندازه‌گیری شود. اما او برای بقای اسلام و نجات انسان همه‌ی این دردها را متحمل گردید.

اما شما عزیزان به همت و تلاش گسترده برای ایجاد شبهه در زمینه‌های متفاوت علیه عاشورا، عزاداری و ابراز محبت انسان‌های آزاده توجه نمایید تا درک بهتری از فرهنگ عاشورا و نتایج این صبر جمیل در مقابل مصیبت‌های عظیم حاصل گردد.

به راستی چرا هنوز نام عاشورا و فرهنگ عاشورا و عاشوراییان، لرزه بر پیکر یزیدیان و مزدوران آنها در این زمان می‌اندازد؟!

**سوال ۲۷:** شایع شده روایت «اگر علم در ثریا باشد، مردانی از قوم فارس به آن دست می‌یابند» جعلی است و چرا نفرموده «افرادی از ایران» - برخی از آذری‌ها صحت آن را قبول ندارند؟ (۲۵ آذر ۱۳۹۱)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

ایران نام یک کشور و سرزمین است و فارس نام یک قومی که از ابتدا در این سرزمینی که گاهی مرزهایش تا روم گسترش می‌یافت و گاهی کوچک‌تر می‌شد زندگی می‌کردند و می‌کنند. چنانچه حجاز، عراق، شام، فلسطین و ... نام کشور و سرزمین است، اما نژاد مردمشان عرب است. یا کشور آلمان که اسامی دیگری چون «دویچلند - در میان خودشان» - «آلمان - در زبان فرانسه، فارسی و ...» - «ژرمن - در زبان انگلیسی» دارد، یک سرزمین است، اما نژاد مردمشان ژرمن است. یا انگلستان که نژاد مردمشان «انگلو ساکسون» است و این نژاد به شاخه‌هایی چون بریتانیایی و ... تقسیم شده است.

پس ایران نام یک سرزمین است، اما «پارس یا فارس»، نژاد مردم این سرزمین است که اقوام (ایل‌های) آذری، کرد، لر، گیلک و ... با گویش‌های متفاوت را در بر می‌گیرد. چنانچه شاهدیم نام خلیج جنوبی ایران به رغم آن که مردمان آن ناحیه بیشتر با گویش عربی تکلم می‌کردند، «خلیج فارس» است. یعنی خلیجی که متعلق با قوم و نژاد فارس بوده و هست. هر چند ایل، قبیله یا گویششان متفاوت باشد.

### الف - حدیث و شأن نزولش:

«و الذی نفسی بیده لو کان الایمان منوطا بالثریا لتناولہ رجال من فارس - سوگند به آن کس که جانم به دست او است اگر ایمان به ثریا بسته باشد گروهی از مردان فارس آن را به چنگ می‌آورند».

هر چند برخورداری از «ایمان» (که رسیدن به امنیت کامل است) مستلزم برخورداری از علم است، اما در این حدیث سخن از «علم» نیست، بلکه سخن از «ایمان» است. چرا که «ایمان» والاتر از علم است، چه بسا کسانی که علم دارند، ولی ایمان ندارند یا ایمانشان ضعیف و البته متزلزل است.

شأن نزول از این قرار است که «اعراب» از یک سو دچار تعصبات نژادی شده و به این که خودشان مسلمان شده‌اند می‌بالیدند و از سوی دیگر کلام وحی و سخنان گهربار حضرت ختمی مرتبت<sup>(ص)</sup>، نه تنها هیچ وقعی برای نژادپرستی و قومیت‌گرایی قائل نگردید، بلکه فرهنگ، اخلاق و سنت‌های عربی را به شدت نکوهش می‌نمود، تا آنجا که فرمود: اعراب در کفر و نفاق شدیدتر از دیگرانند (چون جاهل‌ترند):

«الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَ نِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (التوبه، ۹۷)

ترجمه: اعراب (بادیه‌نشینان و ...) در کفر و نفاق [از دیگران] سخت‌تر و به این که حدود آنچه را که خدا بر فرستاده‌اش نازل کرده ندانند سزاوارترند و خدا دانای حکیم است.

و فرمود که خیلی از این اعراب ادعای ایمان می‌کنند، اما به آنها بگو که شما هنوز ایمان نیاورده‌اید، بلکه فقط اسلام آورده‌اید (تسلیم شرایط محیطی شده‌اید) و ایمان به این قلب‌های سخت رسوخ نیافته است:

«قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (الحجرات، ۱۴)

ترجمه: [برخی از] اعراب گفتند ایمان آوردیم؛ بگو ایمان نیاورده‌اید؛ لیکن بگوید اسلام آوردیم و هنوز در دل‌های شما ایمان داخل نشده است و اگر خدا و پیامبر او را فرمان برید از [ارزش] کرده‌هایتان چیزی کم نمی‌کند خدا آمرزنده‌ی مهربان است.

و البته فرمود که بعضی از اعراب نیز ایمان آورده‌اند (التوبه، ۹۹). از سوی دیگر گروهی گمان می‌کردند که اعراب به خاطر اسلام یا ایمانشان متنی بر خدا و اسلام دارند و بر دیگر اقوام برتری دارند. لذا آیه آمد که اصلاً چنین نیست. نه خدا محتاج شماسست و نه اسلام. بلکه هر گاه شما از ایمانتان برگردید، خدا قوم دیگری را



جایگزین شما می‌کند که بسیار بهتر از شما هستند، آنها خدا را دوست دارند و خدا نیز ایشان را دوست دارد و از ویژگی‌های بسیار پسندیده و برجسته‌ای که از شاخصه‌های اصلی ایمان است برخوردار می‌باشند:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (المائدة، ۵۴)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید هر کس از شما از دین خود برگردد، به زودی خدا گروهی [دیگر] را می‌آورد که آنان را دوست می‌دارد و آنان [نیز] او را دوست دارند [اینان] با مؤمنان فروتن [و] بر کافران سرفرازند در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ ملامت‌گری نمی‌ترسند این فضل خداست آن را به هر که بخواهد می‌دهد و خدا گشایشگر داناست.

این آیه برای مؤمنین عرب یک تذکار بود، برای مسلمانان یک تنبّه بود و برای نژادپرستان و قومیت‌گراها (ناسیونالیست‌ها - ملی‌گراها) نیز یک شوک قوی بود؛ لذا پرسیدند که این کدام قوم است که خداوند این قدر آنها را دوست دارد و تعریفشان را می‌نماید؟

عرض کردند: «من هؤلاء الذين ذكر الله في كتابه؛ این گروهی که خداوند در این آیه به آنها اشاره کرده کیانند؟!» در این هنگام سلمان نزدیک پیامبر<sup>(ص)</sup> نشسته بود، پیامبر دست بر پای سلمان (و طبق روایتی بر شانه‌ی سلمان) زد و فرمود: «هذا و قومه، و الذی نفسی بیده لو کان الايمان منوطا بالثريا لتناوله رجال من فارس» - منظور (آیه) این مرد و قوم او است، سوگند به آن کس که جانم به دست اوست، اگر ایمان به ثریا بسته باشد گروهی از مردان فارس آن را به چنگ می‌آورند!.

### صحت و سند حدیث:

صحت و سند احادیث بر اساس خوش‌آمدها، ناخوش‌آمدها، قومیت‌ها و اهداف سیاسی احزاب تعیین نمی‌گردد تا اگر کسی خوشش نیامد به راحتی بگوید جعلی است و اگر گروهی آن را نپسندیدند بگویند «ما نمی‌پذیریم!» این که همان روش اعراب جاهلی و متعصب است که در منطق توحید و کلام وحی مردود است. بلکه تأیید صحت یک حدیث شاخصه‌هایی دارد که از جمله اهم آنها تطبیق با وحی و عقل، معین و مستند بودن سلسله‌ی نقل و تواتر آن است.

این حدیث را «عبدالله ابن جعفر حمیری در کتاب قرب الاسناد» نقل نموده است و او خود از فقها و راویان بسیار مشهور و معتبر است و در زمان امامان هادی و حسن عسکری علیهما السلام می‌زیسته و از یاران باوفای امام یازدهم و مجاهدان دوران خفقان و ظلم عباسی بوده است.

این حدیث و مشابه آن را (با تفاوت واژگان علم یا ایمان)، محدثان معروف اهل سنت مانند بیهقی و ترمذی در کتب معروف خود آورده‌اند، و مفسران معروف شیعه و اهل سنت بر آن اتفاق دارند، مانند: نویسندگی تفسیر قرطبی، روح البیان، مجمع البیان، فخر رازی، مراغی و ابوالفتوح رازی و مانند آنها، از جمله «الدر المنثور، جلد ۶، صفحه ۶۷».

امام صادق<sup>(علیه السلام)</sup> نیز روایتی مشابه را بیان نموده‌اند: «و الله ابدل بهم خيرا منهم، الموالی». یعنی «خداوند کسانی را جایگزین می‌نماید که خیلی بهتر از آنها (اعراب) هستند، موالی را جایگزین می‌کند». و موالی به غیر اعراب و به ویژه ایرانی‌ها یا همان قوم فارس اطلاق می‌شد. (تفسیر "مجمع البیان" جلد ۹ صفحه ۱۰۸)

### نکته:

نکنه‌ی قابل توجه آخر آن که اقوام آذری، کرد، لر، بلوچ، گیلک، مازن و ...، هیچ یک از نژاد و قوم پارس یا فارس و سرزمین ایران منفک نیستند، بلکه همان‌گونه که بیان شد فقط گویش‌هایشان متفاوت است، اما جریان‌های سیاسی وابسته سعی در تشدید تعصبات نژادی به منظور تفکیک وحدت مردم و یکپارچگی ایران اسلامی دارند. لذا مقصود و هدف آنها از ترویج این شبهات و نسبت دادن دروغ آنها به برخی آذری‌ها، با اهداف سیاسی صورت می‌گیرد، نه این که واقعاً در صحت یا سقم و سندیت حدیث شک داشته باشند. آنها اصل اسلام، رسول الله<sup>(ص)</sup> و قرآن را قبول ندارند چه رسد به حدیث یا فحوی آن را.

**سوال ۲۸:** پیشگویی پایان جهان در ۲۱.۱۲.۲۰۱۲ دروغ از آب درآمد و اینک می‌گویند در ۲۰۲۰ و ... اتفاق می‌افتد؟ آیا این پیشگویی‌ها قابل اعتنا است یا پایان جهان زمان ظهور حضرت مهدی (عج) می‌باشد، یا ...؟ این مباحث در مخالف دانشجویی بسیار مطرح است. (تکرار به دلیل تقاضا در شب یلدا) (۳۱ آذر ۱۳۹۱)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

فرافکنی این شبهه به بهانه‌ی شب یلدا بیشتر شد. دقت شود که شب یلدا را ایرانیان به وجود نیاورده‌اند، بلکه از گردش زمین به دور خورشید است که نظام الهی می‌باشد و البته ایرانیان از دیرباز در این شب مراسمی که از جمله‌ی آنها جمع شدن کنار بزرگ خانواده است محترم داشتند.

هیچ کدام از دو گزینه‌ی فوق برای پایان جهان صحیح نیست و از دانشجویان نیز بسیار بعید و عجیب است که بپذیرند؟!

روش مطالعه، تحقیق و دست‌یابی هر چند تقریبی به زمان پایان جهان، نمی‌تواند از دو راه خارج باشد که عبارتند از «جهان‌بینی توحیدی و اسلامی» یا «جهان‌بینی ماده‌گرا - ماتریالیستی».

### الف - پایان جهان در نگاه توحیدی و اسلامی:

خداوند علیم و حکیم که خالق این عالم است، نه تنها هیچ اطلاعی از تاریخ پایان جهان نداده است، بلکه با تأکید بر این که علم آن فقط نزد خودش است، به رسولش می‌فرماید چنان از تو می‌پرسند که گویی تو خبر داری؟

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَفِّيْهَا إِلَّا هُوَ نَقُلْتُ فِي السَّمَآوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (الأعراف، ۱۸۷)

ترجمه: از تو درباره‌ی قیامت می‌پرسند [که] وقوع آن چه وقت است بگو علم آن تنها نزد پروردگار من است جز او [هیچ کس] آن را به موقع خود آشکار نمی‌گرداند [این حادثه که] بر آسمان‌ها و زمین گران است جز ناگهان به شما نمی‌رسد، [باز] از تو می‌پرسند گویا تو از [زمان وقوع] آن آگاهی، بگو علم آن تنها نزد خداست ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.

در جهان‌بینی توحیدی و اسلامی، به‌طور قطع تا ظهور ایشان پایان جهان نمی‌رسد و ظهور حضرت ولی‌عصر (عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) نیز پایان جهان نیست. بلکه پس از ظهور، سالیان مدیدی مقابله با کفار ظالم و ستمگر وجود دارد. بدیهی است که قدرتهای ظالم و مستکبر، حکومت‌های خود را دو دستی تقدیم ایشان نخواهند نمود و تا آخرین امکان به مخالفت، توطئه و جنگ ادامه می‌دهند.

پس از پیروزی کامل و استقرار حکومت واحد جهانی به رهبری ایشان نیز مردم سالیان درازی از مواهب حکومت الهی بهره‌مند گردیده و تمامی استعدادهای بشری به اکمال و فعلیت می‌رسد [و تَمَيِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا]. پس از رحلت یا شهادت ایشان نیز رجعت برخی دیگر از ائمه‌ی اطهار<sup>(ع)</sup> و چه بسا شخص رسول اکرم<sup>(ص)</sup> است که خدا می‌داند چند سال یا چند قرن به طول می‌انجامد. و تا همه‌ی وعده‌های الهی محقق نگردد، پایان جهان نمی‌رسد. پس هیچ کس پایان دنیا را نمی‌داند به غیر از خداوند علیم و حکیم.

«يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا» (الأحزاب، ۶۳)

ترجمه: مردم از تو درباره‌ی رستاخیز می‌پرسند بگو علم آن فقط نزد خداست و چه می‌دانی شاید رستاخیز نزدیک باشد.

**ب - پایان جهان در نگاه ماتریالیستی:**

در نگاه ماده‌گرا نیز «جهان کهنه کتابی است که اول و آخرش افتاده است». چرا که علم تجربی (مادی)، نه به اول و مبدأ جهان دسترسی و احاطه دارد و نه به آخرش، تا بتواند آن را تجزیه و تحلیل و تجربه کند و سخنی علمی یا دست کم نزدیک به حقیقت و واقعیت بگوید. لذا هنگامی که دست علم از دسترسی به چنین حقایقی کوتاه است، تکلیف رمالی یا پیشگویی روشن است.

از عادت‌ها و سلوک انسان‌های جاهل این است که به داد و ستد «حرف مُفت»، یا همان شایعات و خرافات علاقه و گرایش وافری دارند. از این رو شاهدیم که در طول زمان و کلّ تاریخ، مشتری حرف مُفت به مراتب بیش از سخن عقلی، علمی و منطبق با «حقایق عالم هستی و وجود» بوده است.

در همین جهان اسلام و حتی تشیع و آن هم در سرزمین خودمان که بزرگ‌ترین و غنی‌ترین مهد معارف توحیدی و اسلامی است توجه کنید؛ اگر عالم و دین‌شناسی سخنرانی کند چند نفر دور او جمع می‌شوند تا چیزی بیاموزند؟ و اگر رمالی کلاهبرداری، از خود چرت و پرت بگوید چقدر هوادار پیدا می‌کند؟!

این گرایش در میان تمامی مردم جهان به شدت دیده می‌شود، لذا خداوند متعال در خصوص این دسته از بندگان می‌فرماید که عده‌ای مشتری حرف مُفت (لهو الحدیث) هستند و شرورها نیز برای مطامع خودشان از این جهالت و گرایش جاهلانیه اذهان به حرف‌های بی‌سند، غیرعلمی، غیرمنطقی، شایعه‌وار و ... نهایت سوءاستفاده را می‌برند و حرف‌های مُفت خود را به آنان می‌فروشند، آن هم به قیمتی گزاف. به قیمت تحمیق، اهانت به شعور و نیز ایجاد اعوجاج در افکار عمومی:

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ»  
(لقمان، ۶)

ترجمه: و برخی از مردم کسانی‌اند که سخن بیهوده را خریدارند تا [مردم را] بی‌[هیچ] دانشی از راه خدا گمراه کنند و [راه خدا] را به ریشخند گیرند برای آنان عذابی خوارکننده خواهد بود.

**سوال ۲۹:** استاد ما می‌گوید: چرا باید این قدر عزاداری کرد؟ امام حسین (ع) شخصیت بزرگی بوده و ما باید به ایشان احترام بگذاریم نه این که عزاداری کنیم. (کارشناس حسابداری) (۲۸ آذر ۱۳۹۱)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

در ادامه‌ی سؤال آمده است که وی می‌گوید: معلوم است که در جنگ حلوا نمی‌دهند، پس باید گریه کنیم که ایشان را به طرز فجیعی کشتند و ...؟

قبل از هر سخن دقت کنید که استاد دانشگاه در رشته‌ی حسابداری [یا رشته‌های دیگر] چرا باید سر کلاس وارد این مقوله شود؟ و دقت کنید که چرا امسال بیش از سال‌های گذشته، عزاداری‌ها مورد هجمه‌ی ضدتبلیغ قرار گرفته است؟

مگر کسی نگران عزاداری یا قطرات اشک مردم ایران و یا سایر مسلمانان جهان است؟ پس در این عزاداری چه رمز و راز و آثاری وجود دارد و چه شناخت و جریانی را زنده و پویا نگه می‌دارد که مزاحم تحقق اهداف و منافع آنهاست و این همه به آن هجمه می‌کنند؟

**اما پاسخ کوتاه آن که:** مگر فقط باید برای انسان‌های کوچک عزاداری کرد که بزرگی امام حسین (ع) را بهانه‌ای برای عدم عزاداری القا می‌کنند؟! این چه حرف، استدلال و منطقی است که چون ایشان آدم بزرگی هستند، پس ما نباید عزاداری کنیم؟! مثل این که می‌گویند: «مگر ایشان به شهادت نرسیده و به بهشت نرفته‌اند، پس چرا باید گریه کنیم» گویی که ما باید فقط برای اهل جهنم گریه کنیم؟!

در ضمن «ما باید احترام بگذاریم» یعنی چه؟ یعنی باید چکار کنیم؟ همین قدر که از ایشان تعریف کنیم و پشت نامشان علیه‌السلام بنویسیم یا بگویم کافی است؟! یا آن که طبق آموزه‌ی قرآن کریم و همچنین حکم عقل و فطرت، احترام و بزرگداشت به شناخت، اطاعت و پیروی است که تنها عامل آن «مودت و محبت» می‌باشد. و به همین دلیل خداوند متعال به نبی اکرمش (ص) وحی نمود که بگو: اجری از شما نمی‌خواهم، جز مودت اهل بیتم را. چرا که نه تنها صرف شناخت برای حرکت کافی نیست، بلکه اساساً شناخت عامل حرکت نیست. ابلیس هم خدا را می‌شناخت، اما اطاعت نکرد. بلکه مودت که کف محبت و عشق است، عامل حرکت به سوی محبوب می‌گردد.

«ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهَ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْوَدَّ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ» (الشوری، ۲۳)

ترجمه: این همان [پاداشی] است که خدا بندگان خود را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند [بدان] مرده داده است، بگو به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما خواستار نیستم مگر دوستی دربارهی خوبشاوندانم را، و هر کس نیکی به جای آورد [و طاعتی اندوزد] برای او در ثواب آن خواهیم افزود قطعاً خدا آمرزنده و قدرشناس است.

البته محبت به هر محبوبی، قلب و عاطفه را متوجه می‌کند و بالتبع «محبت» هم خوشحالی و خنده دارد و هم غم، غصه، الم و گریه. آیا اگر سر پدر یا پسر این استاد و امثال ایشان را در جنگی، یا فتنه و تروری (مثل کربلا) ببرند، آنها فقط احترام گذاشته و فکر می‌کنند؟ یا احياناً غصه خورده و اشکی هم می‌ریزند؟

هدف این ضدتبلیغ‌ها این است که در درجه‌ی اول ظهور گسترده‌ی عزاداری‌ها که خود بزرگ‌ترین عامل معظم داشتن و پویایی این واقعه است را بگیرند و سپس عشق، محبت و مودت را «به بهانه‌ی فکر کردن» کور کنند و سپس در همان فکر کردن نیز تشکیک ایجاد کنند. [روش و تاکتیک وهابیت].

انسان عقل دارد که با آن فکر می‌کند و می‌شناسد، قلب، احساس و عاطفه هم دارد که با آن دوست می‌دارد، عشق می‌ورزد و محبت و عشق خود را اظهار و علنی می‌کند و اتفاقاً در نهایت نیز به سوی محبوبش می‌رود. و این همان نکته‌ی مهمی است که دشمنان مترصد مسدود کردن آن هستند.

پیامبر اکرم<sup>(ص)</sup> که عقل کلّ و خاتم رسل است نیز در غم شهادت سیدالشهداء حمزه<sup>(ع)</sup>، رحلت پسرشان ابراهیم<sup>(ع)</sup> و حتی شهادت نوه‌هایشان که هنوز خردسال بوده و شهید نشده بودند گریه می‌کردند، نه این که فقط احترام گذاشته و فکر کنند.

سرور زنان عالم، فاطمه‌ی زهراء<sup>(علیها السلام)</sup> که خود حجّت خدا بر حجج الهی و ائمه‌ی اطهار<sup>(ع)</sup> هستند و از علم و حکمت لدّنی برخوردار می‌باشند، در سوگ پدرشان فقط فکر نمی‌کردند، بلکه گریه می‌کردند و همین گریه به سبب بصیرت‌بخشی‌اش، دشمنان را نگران کرده بود و مانند این استاد و امثال وی معترض شدند که چرا او شبانه روز گریه می‌کند. لازم است که یا شب گریه کند و یا روز؛ و در ضمن طوری گریه کند که دیگران متوجه غم و غصه‌ی او نگردند. نه صدای گریه‌اش را بشنوند و نه او را در حزن و اندوه ببینند(!؟)

آنها که امروز بر عزاداری مسلمانان و به ویژه شیعیان و گریه‌ی آنها ایراد می‌گیرند، خواسته و ناخواسته همان راه اسلاف خود را می‌پیمایند. این اعتراض‌ها بر عزاداری‌ها حرف جدیدی نیست، سابقه‌ای به طول مدت قدمت اسلام دارد.

وقتی امام رضا<sup>(علیه السلام)</sup> را به ظاهر با سلام و صلوات از مدینه به مرو و خراسان تبعید می‌کردند، آنهایی که فقط فکر می‌کردند، فریب خورده و گمان می‌کردند که ایشان را برای تسلیم خلافت یا دست کم ولایت عهدی می‌برند، اما امام برای بیدار شدن آنها فرمود: من می‌روم و پشت سر من مجلس عزا برقرار کنید و گریه کنید.

همه‌ی ائمه<sup>(ع)</sup> بعد از واقعه‌ی عاشورا، به ویژه در دهه‌ی اول محرم و شب‌های تاسوعا و عاشورا خودشان مجلس عزاداری برگزار می‌کردند و حتی سخنران و مداح دعوت می‌کردند و بر این مصیبت گریه می‌کردند.

امام زمان<sup>(عجل الله تعالی فرجه الشریف)</sup>، که خلیفه‌الله، بقیة‌الله و حجت‌الله هستند و گیرنده‌ی انتقام خون حسین<sup>(ع)</sup> و محقق کننده‌ی حکومت الهی واحد جهانی می‌باشند و قطعاً هیچ تعقل و تفکری به ابتدای سطح ایشان نزدیک هم نمی‌تواند بشود، می‌فرمایند: من در مصیبت شما خون گریه می‌کنم.

قبلاً در ابعاد متفاوت این موضوع مطالب مبسوطی درج گردیده است که با درج کلمات مرتبطی در بخش جستجو قابل دستیابی و مطالعه می‌باشد. از جمله:

[سوال - چرا به زیارت ضریحی می‌روند که هنوز به کربلا نرسیده است؟ آیا شرک نیست؟ اصلاً چه لزومی دارد که شهر به شهر می‌گردانند؟!](#)

[سوال - چرا بعد از ۱۴۰۰ هنوز در شهادت‌ها یا روز عاشورا \(دهه\) سیاه می‌پوشیم؟](#)

**سوال ۲۰:** آیا اخبار موثقی در احادیث از احوال شخصی امام زمان (عج) مانند شکل و ظاهر یا خانواده (همسر و فرزندان) وجود دارد؟ در منابع اهل سنت چطور؟ (۲۹ آذر ۱۳۹۱)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

از آنجا که حضرت رسول اعظم (ص) در خصوص شکل و حتی حالات ایشان فرمودند: «وَهُوَ أَشْبَهُ النَّاسِ بِى خَلْقاً وَ خُلُقاً»، یعنی او به لحاظ شکل و هیبت ظاهری و همچنین خوی و اخلاق شبیه‌ترین انسان‌ها به من است، هر حدیث موثقی که راجع به شکل و هیبت ظاهری حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) رسیده باشد، در مورد ایشان نیز صدق می‌کند. در عین حال احادیثی نیز به تشریح هیبت ظاهری ایشان دلالت دارد که ذیلاً به برخی از آنها اشاره می‌گردد. و البته هر چند هیچ لزومی ندارد که همه‌ی اخبار و روایات را با منابع اهل سنت تطبیق دهیم (چرا که اصل و اعتبار به سخن معصوم<sup>(ع)</sup> می‌باشد)، اما جهت آن که بدانیم در منابع آنان نیز قید شده ولی متأسفانه خودشان توجهی ندارند، به برخی از منابع آنها نیز اشاره می‌شود:

#### الف - شکل و هیبت ظاهری:

##### الف/۱: شباهت به رسول الله (صلوات‌الله‌علیه‌وآله):

\* رسول خدا (ص) فرمود: مهدی (عج) از فرزندان من است، اسم او اسم من (م ح م د) است و کنیه او کنیه من (ابوالقاسم) می‌باشد، او از حیث آفرینش و اخلاق شبیه‌ترین مردم به من است، او غائب خواهد شد و مردم درباره‌ی دینشان سرگردان می‌شوند، در این هنگام مهدی (عج) مانند تیر شهاب با ذخیره‌ی انبیاء خواهد آمد پس زمین را پر از عدل و داد می‌کند چنانچه پر از ستمگر و ظلم شده است.

منابع تشیع: شیخ صدوق (کمال الدین: ج ۱، ص ۲۸۶، ب ۲۵، ح ۱)

منابع تسنن: شیخ سلیمان قندوزی حنفی به نقل از خوارزمی (ینابیع المودة، باب ۹۴، ص ۴۹۳)

##### الف/۲: چهره و قامت:

\* رسول خدا (ص) فرمود: مهدی (عج) از فرزندان من است، او چهل ساله است، و صورتش همچون ستاره‌ی تابناکی می‌درخشد، و سمت راست صورت او خال سیاهی است ... و قامتش همچون قامت مردان بنی اسرائیل (درشت اندام) است ...

منابع تسنن: حموی (فرائد السمطین، ج ۲، ص ۳۱۴، حدیث ۵۶۵)

##### الف/۳: رنگ چشم و موها:

\* امیرالمؤمنین حضرت علی (ع): مهدی (عج) چشم‌های مشکی و موهای پرپشت و چهره‌ای همچون ماه تابان دارد، پیشانی او باز و یک خال و یک نشان دارد ...

منابع تشیع: علامه ملا محمد باقر مجلسی<sup>(ه)</sup> بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۵۱ مؤسسه‌ی الوفاء، بیروت

رسول اکرم (ص): چشمان مهدی (عج) «سرمه کشیده» محاسن او پرپشت و سمت راست صورت او یک خال است.

منابع تسنن: (ابوالفتح علی بن عیسی اربلی، در کتاب کشف الغمّه، ج ۳، ص ۳۶۰)

##### الف/۴: پیشانی و بینی:

\* رسول خدا (ص): مهدی از (فرزندان) من است، او پیشانی بلند و بینی کشیده دارد، زمین را پر از عدل و داد می‌کند کما این که از ستمگر و ظلم پر شده است، او هفت سال خلافت و سلطنت می‌کند.



منابع تسنن: ابوداود سجستانی در صحیح ابی داود، ج ۲، ص ۲۰۸.

### الف/۵: قد و هیکل:

\*- امام صادق<sup>(ع)</sup>: قدش دراز نیست ولی قامتش راست است، کوتاه قد نیست ولی چهارشانه است، چهره اش گرد و سینه اش فراخ و پیشانی اش باز و ابروانش به هم پیوسته است، و خالی بر قسمت راست صورت خود دارد و مثل این است که دانه‌ی مُشکی را بر قطعه‌ای از عنبر سائیده باشند.

منابع تشیع: شیخ علی یزدی حائری<sup>(ه)</sup> - کتاب الزام الناصب، ص ۱۲۸

### الف/۶: علامت کتف و برخی دیگر از مشخصات:

\*- امیرالمؤمنین حضرت علی<sup>(ع)</sup>: ولادت مهدی<sup>(عج)</sup> در آن شهر خواهد بود، او از اهل بیت پیامبر<sup>(ص)</sup> است. اسم او اسم نبی و محل هجرتش بیت المقدس خواهد بود. محاسنی انبوه داشته و بیخ موزه هایش همیشه سیاه است [۲۷]، و دندان‌های درخشانی دارد، صورتش خال داشته، بینی اش کشیده و پیشانی بلندی دارد، در کتف مهدی<sup>(عج)</sup> علامت و نشانه‌ی رسول خدا<sup>(ص)</sup> است، به هنگام خروجش با پرچم رسول الله<sup>(ص)</sup> خواهد بود، این پرچم از پشم و مخمل است، سیاه رنگ بوده جلوی آن مربع است و از زمان وفات رسول خدا<sup>(ص)</sup> گسترده و باز نشده و گسترده نخواهد شد تا مهدی<sup>(عج)</sup> خروج کند، خداوند، مهدی<sup>(عج)</sup> را با سه هزار فرشته یاری خواهد کرد این فرشتگان با تازیانه به صورت و پشت مخالفین مهدی<sup>(عج)</sup> خواهند زد، مهدی<sup>(عج)</sup> در حالی ظهور می‌کند که سن او ما بین سی و چهل خواهد بود.

منابع تسنن: یوسف بن یحیای مقدّسی شافعی (عقد الدرر، باب سوم، فی عدله و حلیته، ص ۶۴)

### ب - خانواده (همسر و فرزندان):

در مورد زندگی شخصی ایشان و این که آیا قبلاً ازدواج کرده و همسر و فرزندی داشته یا اکنون دارند، هیچ اطلاعات موثقی در دست نیست و بدیهی است که لازمه‌ی «غیبت» همین است. اگر قرار بود که همگان بدانند که ایشان چه زمانی و با چه کسی ازدواج کرده‌اند و چند فرزند دارند، کجا زندگی می‌کنند و ...، که دیگر غیبت نبود.

البته برخی بر این باورند که چون «ازدواج» سنت رسول اکرم<sup>(ص)</sup> و بدان تأکید نموده‌اند و ایشان نیز احیا کننده‌ی سنت‌های پیامبر اکرم<sup>(ص)</sup> می‌باشند، حتماً ازدواج کرده‌اند و فرزند نیز داشته یا دارند. اما این اصل دلیل نمی‌شود که بتوان به صورت یقین حکم کرد که حتماً چنین بوده است. ممکن است ایشان در زمان غیبت صغرا ازدواج کرده باشند و اولادی نیز داشته باشند که به عمر طبیعی زیسته و رحلت کرده‌اند و ممکن است بعد از ظهور ازدواج کنند. لذا از یک سو بدانیم که در این موارد هیچ اطلاعات دقیق و مستندی در اختیار نیست و از سوی دیگر دانستن که این گونه احوال شخصی ایشان هیچ تأثیری ندارد.